

عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت:

علی فلاحیان وزیر اطلاعات وقت به خاطر قتل‌هایی که در زمان ایشان صورت گرفته، باید پاسخگو باشد

● مطمئن باشید که از این به بعد هیچ‌کس قادر نخواهد بود دست به جنایت بزند و خاطرش خوش باشد که مساله پنهان خواهد بود. تا روزنامه‌های مستقل وجود داشته باشد چنین امری غیر ممکن خواهد بود مگر اینکه تمام مطبوعات بسته شود. برای مطبوعات کشف حقیقت فارغ از گرایش‌های جناحی مطرح است. هر کس از هر گروهی یا هر گرایش فکری دست به جنایت زده باشد از نظر ما محکوم است. وابستگی به چپ و راست و میانه‌جسایت را مجاز و مشروع نمی‌کند. جنایت جنایت است در هر لباسی، با هر اسمی و در هر پست و مقامی. ● چرا حسین برازنده، احمد تقضی، احمد میرعلایی، ابراهیم زال‌زاده، سعیدی سیرجانی، بیروز دوانی، مجید شریف، غفار حسینی، منوچهر صانعی و فیروزه کلانتری، عده‌ای از دانشگاهیان و روحانیون اهل نسن و یا برخی از کشیک‌های مسیحی به نام‌های میکائیلیان و دیباج به قتل رسیده و برخی با کارد تکه‌تکه و پس از بستن بندی در فریزر جاسازی شدند و قاتلان آنها به مردم معرفی نشدند تا شهروندان به عمق جنایاتی که بر این کشور رفت آگاه شوند؟

محاکمه عبدالله نوری در دادگاه ویژه روحانیت، محکومیت دانشجویان به زندان‌های طویل‌المدت، بازداشت شمس‌الواعظین سردبیر روزنامه عصرآزادگان، طرح مجدد اصلاح قانون مطبوعات در مجلس و پرونده سازی علیه کاندیداهای احتمالی جبهه دوم خرداد، تاکتیک زنجیردای جناح

راست برای سبقت گرفتن از اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس ششم است. در این زنجیره، محاکمه عبدالله نوری جای برجسته‌ای دارد. محافظه‌کاران زمانی به سراغ عبدالله نوری رفتند که وی به قصد شرکت در انتخابات مجلس ششم از ریاست شورای شهر تهران استعفا داد. از نظر جناح راست این فرصت مناسبی برای تسویه حساب با عبدالله نوری و پرونده‌سازی برای جلوگیری از ورود او به مجلس ششم بود.

محاکمه نوری روز شنبه ۸ آبان با یک محاسبه اشتباه محافظه‌کاران آغاز شد و عبدالله نوری همانطور که پیش از شروع محاکمه وعده داده بود هر آنچه را

که باید می‌گفت بر زبان آورد و بی‌توجه به توصیه کسانی که از وی می‌خواستند برای نجات خود برابر دادگاه ویژه روحانیت کوتاه بیاید، دادگاه و «رهبر» را بی‌اعتبار کرد. اشتباه محاسبه جناح راست آنجا بود که گمان می‌کردند اگر نقایص دادگاه کرباسچی را برطرف سازند و از بازتاب تلویزیونی دفاعیات نوری جلوگیری کنند، می‌توانند در سکوت صدای او را خاموش سازند. اما از همان جلسه نخستین دادگاه معلوم شد علیرغم محدودیت روزنامه‌نگاران در بازتاب سخنان نوری، مردم کشور با حساسیت ویژه‌ای جریان دادگاه را دنبال می‌کنند و ادامه در صفحه ۵

دانشجویان در تظاهرات ۱۳ آبان خواستار محاکمه عاملان جنایات تیر ماه شدند!



روزنامه‌های عصرآزادگان و خرداد را بر سر دست‌ها بلند کرده‌اند، به نشانه اعتراض به محاکمه عبدالله نوری و بازداشت شمس‌الواعظین. دانشجویان در تظاهرات ۱۳ آبان امسال، بار دیگر بر خواست عمده خود جهت برقراری آزادی‌های سیاسی و محاکمه عوامل فاجعه کوی دانشگاه پای فشر دندا

تاکید کردند. دفتر تحکیم وحدت در بیانیه‌ای که پیش از این مراسم منتشر کرد، اعلام داشت که پرچم آمریکا را آتش نخواهد زد و از شعارهای «تند و افراطی» پرهیز خواهد کرد. بقیه در صفحه ۲

تبدیل ساختند، دانشجویان که خود تسخیرکنندگان سفارت بودند، در مراسمی جداگانه روابط ایران و آمریکا را از زاویه «مصالح ملی» مورد بررسی قرار دادند و بر دموکراسی و آزادی‌های سیاسی

در حالی که نهادهای رسمی حکومت، تظاهرات روز سیزدهم آبان به مناسبت سالروز تسخیر سفارت آمریکا را به نمایشی علیه سیاست تشنج‌زدایی دولت محمد خاتمی در عرصه جهانی

گزارشگر حقوق بشر در گزارش تازه خود: حقوق بشر در جمهوری اسلامی همچنان پایمال می‌شود

در صفحه ۴

سعید حجاریان: جبهه اصلی بین امریت و مردم سالاری است

این روکه به طور تجربی در مرحله دوم انتخابات میزان مشارکت تا حد نصف کاهش می‌یابد.

حجاریان در پاسخ به سؤالی درباره موقعت هاشمی رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم گفت: یکی از شاخص‌های اصلی توسعه سیاسی شفافیت دیدگاه‌هاست که منجر به بالا رفتن میزان مشارکت و حق انتخاب مردم می‌شود. در حال حاضر دو برنامه مردم سالاری و امریت در عرصه سیاسی وجود دارد و نمی‌شود کسی ذیل هر دو برنامه را امضا کند و جبهه مشارکت نه تنها درباره هاشمی بلکه در مجموع قصد ندارد حتی یک نام مشترک با جناح راست داشته باشد.

وی درباره ائتلاف با کارگزاران گفت: در انتخابات شوراها از ۱۵ نام در ۱۲ نام مشترک بودیم و این یک تراز بسیار بالا است و ما قصد داریم که این تراز را افزایش دهیم. سعید حجاریان در پایان این سخنرانی در مصاحبه کوتاهی با خبرنگار روزنامه عصر آزادگان شرکت کرد. متن این مصاحبه را در زیر می‌خوانید:

عصر آزادگان: آیا امکان ائتلاف شما با گروه‌های ملی - مذهبی وجود دارد؟

حجاریان: در جبهه دوم خرداد که عمومی تر است بله، آن‌ها باید خودشان تصمیم بگیرند، اما ما در حزب مشارکت با آن‌ها ائتلاف نخواهیم کرد.

عصر آزادگان: یعنی از آن‌ها هیچ‌گونه دفاعی نخواهید کرد؟ حجاریان: ما از حقوق اساسی ادامه در صفحه ۴

سعید حجاریان در یک سخنرانی پیرامون انتخابات مجلس ششم، مبارزه بین امریت و مردم سالاری را مبارزه اصلی دانست و در مورد شرکت رفسنجانی در انتخابات گفت او باید زیر یکی از این دو برنامه را امضاء کند. وی در عین حال احتمال ائتلاف «جبهه دوم خرداد» با نیروهای ملی - مذهبی را منتفی ندانست.

حجاریان پیرامون انتخابات مجلس ششم گفت: انتخابات مجلس حول یک جبهه اصلی با عنوان مردم سالاری و امریت خواهد گشت و جبهه دوم خرداد که برنامه اصلی آن همان برنامه خاتمی است، قصد دارد تا با افزایش مشارکت مردمی افزایش میزان رقابت سیاسی و باز کردن راه برای نیروهای مستقل در انتخابات شرکت کند. حجاریان در مورد استراتژی محافظه‌کاران در این انتخابات گفت: براساس تجربیات و نظرسنجی‌ها، جناح راست دارای یک پایگاه سنتی محدود در جامعه است که برای مثال در تهران ۴۰۰ هزار نفر می‌شوند. برای جبهه دوم خرداد افزایش عده مسخر کسر شرکت‌کنندگان همچون انتخابات دوم خرداد الزامی است و جناح راست قصد دارد تا این کسر را کاهش دهد. بنابراین شعار اصلی جناح راست به طور مضمونی و نه تبلیغاتی شعار «مشارکت کمتر مجلس مطمئن‌تر» خواهد بود.

وی افزود: وظیفه جبهه دوم خرداد این است که مردم را هرچه بیشتر به پای صندوق‌های رای بیاورد و باید تلاش کند که نیروهای خود را در همان مرحله اول انتخابات راهی مجلس کند از

به حکم قاضی دادگاه مطبوعات شمس‌الواعظین زندانی شد



صفری مدیر مسئول روزنامه بطور کاملاً غیرقانونی صورت گرفت. مطابق قانون فعلی مطبوعات جمهوری اسلامی که هنوز معتبر است، مسئولیت کلیه نوشته‌های هر روزنامه برعهده مدیر مسئول آن روزنامه است و نویسندگان مقالات و از جمله سردبیر، هیچ مسئولیتی در قبال دادگاه ندارند. با این حال مرتضوی علیرغم آن که لطیف

● رئیس جدید قوه قضاییه مدت زیادی نخواهد توانست حرف‌های زیبا بزند و چشم بر اعمال زشت و ضد آزادی در حوزه مسئولیت خود ببندد. ادامه سکوت او در نقش گستاخانه حقوق مطبوعات، هیچ معنای دیگری جز تأیید او نسبت به این اعمال ندارد

نیروی انتظامی تهران بزرگ شمس‌الواعظین را در ساعت دو بعدازظهر دستگیر کردند. قاضی مرتضوی برای او یک قرار وثیقه به مبلغ ۵۰۰ میلیون ریال صادر کرده است که شمس‌الواعظین حاضر به پرداخت آن نشد.

بازداشت شمس‌الواعظین بطور کاملاً غیرقانونی صورت گرفت. مطابق قانون فعلی مطبوعات جمهوری اسلامی که هنوز معتبر است، مسئولیت کلیه نوشته‌های هر روزنامه برعهده مدیر مسئول آن روزنامه است و نویسندگان مقالات و از جمله سردبیر، هیچ مسئولیتی در قبال دادگاه ندارند. با این حال مرتضوی علیرغم آن که لطیف

روز سه‌شنبه ۱۱ آبان ماه، به دستور قاضی سعید مرتضوی، قاضی دادگاه مطبوعات، ماشاءالله شمس‌الواعظین سردبیر روزنامه عصرآزادگان در دفتر کار خویش دستگیر و روانه زندان شد. «اتهام» شمس‌الواعظین، مربوط به دوران مسئولیت او در سردبیری روزنامه توقیف شده نشاط است. مرتضوی برای این که حکم بازداشت شمس‌الواعظین را محکم‌تر کند، اتهامات تازه‌ای را متوجه او ساخته است و جعل و استفاده از سند معجول و جعل امضای حسین باقرزاده را نیز بر اتهامات او افزوده است.

به گزارش روزنامه خرداد، دو تن از ماموران معاونت عملیاتی

در این شماره می‌خوانید:

- خصلت‌نمایی فلسفه سیاسی چپ امروز ب. کیوان در صفحه ۱۰
- نفی خشونت معنای فراموش کردن جنایت را ندارد منیره برادران در صفحه ۸
- یادگار باغبان ماندگار باغ سخن خسرو باقرپور در صفحه ۷
- وضعیت فاجعه آمیز زنان کارگر در آسیا سیما فرهودی در صفحه ۱۲

سرمقاله

دادگاه ویژه روحانیت باید منحل شود!

عبدالله نوری مدیر مسئول روزنامه خرداد و وزیر پیشین کشور یک روحانی است و چون روحانی است در دادگاه ویژه روحانیت به اتهام تبلیغ علیه نظام، رهبری و ترویج نظرات آیت‌الله منتظری محاکمه می‌شود. نوری اگر اصلاح طلب دینی، منتقد نبود، بدون تردید نه تنها پایش به دادگاه ویژه روحانیت کشیده نمی‌شد بلکه مثل علی فلاحیان، محمدی ری‌شهری، علی رازی، نیری، و حجت‌الاسلام حسینیان دوست و همکار نزدیک سعید امامی از حمایت دادگاه ویژه روحانیت، توجه خاص ولی فقیه و مصونیت ویژه برخوردار بود. اما نوری فلاحیان و حسینیان نیست. او در جبهه دوم خرداد، در کنار مردم علیه استبداد فقهاتی و دشمنان آزادی ایستاده است، قرائت دیگری از دین و آزادی دارد، زیر بار فشار ولایت فقیه نمی‌رود و به همین دلیل در دادگاه، او بر صندلی اتهام نشسته و حجت‌الاسلام حسینیان که با صدای بلند می‌گویند «ما خودمان آدم کشیم و قتل کردیم» در همان دادگاه بر مسند داوری و هیات منتصفه تکیه زده است.

در دادگاه ویژه روحانیت تاکنون هر کسی بر صندلی اتهام نشسته، از آغاز تا پایان محاکمه بر این نکته تأکید کرده که این دادگاه غیرقانونی است، رای آن اعتبار قانونی ندارد و برپایی چنین دادگاهی حتی مغایر قانون اساسی جمهوری اسلامی است. ترجیح‌بند دفاعیات نادان، سعیدزاده، سادات حسینی، مهدی عباسی، لطفی، کدیور، موسوی خوئینی‌ها، عبدالله نوری و... همه یکی است: دادگاه ویژه روحانیت غیرقانونی است. در پاسخ به این متهمان به حکم خمینی استناد می‌شود و می‌گویند دادگاه به فرمان خمینی تشکیل شده، پس قانونی است! خمینی چه حقی داشته که چنین دادگاهی را تشکیل دهد، سؤالی است که اصلاح‌طلبان دینی هر اندازه در طرح آن تأخیر کنند، همان اندازه اصلاحات را به تأخیر می‌اندازند.

واقعیت آن است که دادگاه ویژه روحانیت به دستور خمینی تشکیل شد. این دادگاه زمانی برپا شد که در حوزه‌های آموزش دینی صدای اعتراض روحانیونی که به صفوف منتقدان حکومت می‌پیوستند روز به روز پرطنین‌تر می‌شد. خمینی برای سرکوب این دسته از روحانیون که با برداشت وی از حکومت اسلامی و اختیارات ولی فقیه موافق نبودند دادگاه ویژه روحانیت را ایجاد کرد. مبارزه با «دین‌فروشان دنیاپرست» فقط یک بهانه بود. به هنگام صدور فرمان تشکیل دادگاه‌های ویژه روحانیت، خمینی فقط یک هدف در سر داشت: قلع و قمع مخالفان و تحکیم پایه‌های استبداد ولایت مطلقه فقیه با توسل به قانون و یا از فراز قانون. پیروان خمینی (شاید خود او نیز) در آن سال‌ها هرگز گمان نمی‌کردند که ممکن ادامه در صفحه ۲

یادداشت

هر راهی که می‌روید برای محدود کردن حقوق مخالفین است؟

بحث پیرامون تعریف «جرم سیاسی» این روزها در محافل سیاسی و مطبوعاتی ایران با حرارت زیاد ادامه دارد. بهانه این بحث، لایحه‌ای است که قوه قضاییه در مورد «جرم سیاسی» تهیه کرده و به مجلس ارائه داده است. سخن ما بر سر این «لایحه» که آخرین یادگار دوران ریاست محمد یزدی بر قوه قضاییه است، نیست. در این لایحه مسئولان قضایی کشور هر چه را خود نپسندیده‌اند، جرم سیاسی تعریف کرده‌اند، از جمله مصاحبه با رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور! اما بسیاری از کسانی نیز، عمدتاً از جناح اصلاح طلب، که می‌کوشند لایحه جرم سیاسی قوه قضاییه را نقد کنند، متأسفانه از چارچوب آن خیلی فراتر رفته‌اند! یکی از این افراد هاشم آغاچری عضو بلندپایه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است که در یک میزگرد پیرامون همین موضوع، جرم سیاسی را چنین تعریف کرده است: «کلیه فعالیت‌هایی که متوجه واژگونی نظام سیاسی می‌شود، جرم سیاسی است!» مطابق نظر آقای آغاچری، همه مخالفین رژیم سیاسی، بالقوه مجرم هستند و یا باید افکار و عقاید و افعال خود را پنهان کنند و به فعالیت مخفیانه روی آورند و یا باید اصولاً از سیاست و مخالفت با رژیم سیاسی دست بکشند. نه آقای آغاچری و نه سایر اصلاح‌طلبان اصلاً مایل نیستند این موضوع را مورد توجه قرار دهند که اگر کسی، گروهی و حزبی با رژیم سیاسی فعلی مخالف بود، این مخالفت خود را باید از چه طریقی ابراز کند و آن‌ها چه راهی پیش پای او می‌گذارند تا «مجرم» نباشد و به فعالیت‌های غیرقانونی و مخفیانه روی نیاورد. آن‌ها که به تازگی شعار «آزادی مخالف» را با حرارت بیشتری مطرح می‌سازند، آیا این مخالف را شامل مخالفین رژیم سیاسی موجود نیز می‌دانند یا فقط منظورشان «مخالف خودی» است؟!

هسته محدودکننده و در واقع فاجعه‌آمیز چنین درک و چنین تعریفی وقتی نمایان تر می‌شود که آن را در عرصه واقعیات امروز جامعه ایران مورد ارزیابی قرار دهیم. مطابق تعریف آقای آغاچری از «جرم سیاسی»، تمام اعمال و افعال جناح راست و محافظه کار حکومت در سرکوب حقوق مردم، در نفی حق آن‌ها برای مشارکت سیاسی، در مخالفتشان با روند اصلاحات و دموکراسی در ایران جرم سیاسی تعریف نخواهد شد، زیرا هنوز کسی، حتی در میان اصلاح‌طلبان، پیدا نشده است که این جناح و جریان را جریانی تعریف کند که بخواهد نظام سیاسی را واژگون کند. حداقل مجاهدین انقلاب اسلامی آن‌ها را بسیار پیگیرانه نیروی انقلاب و نظام و «خودی» می‌دانند. این دشمنان آزادی می‌توانند مطمئن باشند که مطابق تعریف آقای آغاچری، به هر اقدام ضددموکراتیک و ضد مردمی هم دست بزنند، کسی آن‌ها را مجرم نخواهد شناخت. وفادارانیشان به نظام سیاسی موجود، آن‌ها را در برابر هر جرمی «بیگناه» کرده است. اما برعکس، یک گروه مخالف این رژیم که هم خواهان اصلاحات و هم خواستار دموکراسی و مشارکت واقعی مردمی است، دست به هر عمل و فعلی بزند، از آن‌جا که هدفش تغییر نظام سیاسی موجود است، مجرم است و مجرم خواهد ماند.

از نظر تئوریک نیز تعریف آقای آغاچری اساساً متوجه مجرم شناختن مخالفین دولت و حکومت خواهد بود و طبق چنین تعریفی دولت‌ها هیچ‌گاه مجرم شناخته نخواهند شد و جرایم تماماً متوجه آن‌هایی می‌شود که دستشان از قدرت کوتاه است. اما تاریخ شاهد این است که معمولاً این دولت‌ها و حکومت‌ها هستند که به دلیل در دست داشتن همه ابزار قدرت دست به «جرم» و «جنايت» می‌زنند.

از نظر ماکوشش برای تعریف «جرم سیاسی» در شرایط امروز ایران، تنها تلاشی برای «قانونی کردن» سرکوب و مجازات مخالفین است. این کاملاً طبیعی است که احزاب سیاسی، برنام‌های سیاسی متفاوت دارند و هیچ حزبی، به صرف این که قدرت را در دست دارد، و هیچ دولتی نیز، نمی‌تواند برنامه‌ها و اعمال احزاب سیاسی دیگر را جرم تعریف کند. معیار و ملاک همزیستی و مناسبات این گرایش‌های سیاسی و احزاب مختلف تنها می‌تواند قانون باشد. ما وقتی از قانون سخن می‌گوییم، یک قانون دموکراتیک را در نظر داریم که در فضای آزادانه و با مشارکت همه احزاب سیاسی تهیه شود و به رای مردم گذاشته شود و متکی بر اصول شناخته شده حقوق بشر و دموکراسی در جهان معاصر باشد. نمی‌توان قانونی تدوین کرد و در آن اصول دموکراسی و حقوق بشر را زیر پا گذاشت و به ویژه حقوق مخالفین را در نظر نگرفت و بعد از این مخالفین خواست به آن قانون احترام بگذارند. ما همواره مخالفت خود را با چنین قوانینی اعلام کرده‌ایم. اگر در ایران قوانینی تدوین شود که در آن‌ها حقوق مخالفین و از جمله حق مخالفت دموکراتیک آنان با رژیم سیاسی حاکم به رسمیت شناخته شود و همه ملزم به رعایت چنین قانونی شوند، اگر مطابق این قوانین فعالیت سیاسی جرم شناخته نشود، بدون شک احتیاج به تعاریفی که آقای آغاچری از «جرم سیاسی» می‌دهند، نیز نخواهیم داشت!

دانشجویان زندانی در تبریز اعتصاب غذا کردند

۱۵ نفر از دانشجویان دانشگاه تبریز که به جرم شرکت در تظاهرات دانشجویی تیر ماه در تبریز دستگیر و زندانی شده‌اند، از روز سیزدهم آبان به مدت سه روز دست به اعتصاب غذا زدند. این دانشجویان نامه‌ای از زندان تبریز به آقای خاتمی نوشتند که بخش‌هایی از آن در روزنامه خرداد منتشر شد. در این نامه آمده است: «در روز واقعه بیستم تیر، یکی از دانشجویان در داخل دانشگاه تبریز بعد از اصابت یک تیر به پای راستش، هنگامی که پای مجروحش را برای استمداد و کمک نشان می‌دهد از فاصله نزدیک مورد اصابت دو تیر مستقیم و عمدی دیگر قرار می‌گیرد و پای خود را تقریباً از دست می‌دهد و تنها پس از ۳۸ روز عفونی شدن در زندان مورد عمل جراحی قرار می‌گیرد. آیا این اتفاقات خود ناشی از سلب حقوق قانونی و انسانی یک شهروند نیست؟ اما همه ماجرا این نیست. همین فرد به جرم این که مورد اصابت تیر قرار گرفته و مسووب تحریک سایر دانشجویان شده توسط قاضی به یک سال حبس محکوم شده و تیراندازی که در داخل دانشگاه به یک دانشجوی مجروح و محاکمه مصون بمانند. از رهبر انقلاب و شما خواستاریم به ما اجازه ندهید از نظامی که به آن عشق می‌ورزیم و مسئولان آن و عدالت تأمید شویم و به این سوال ما پاسخ جدی داده شود که چرا علی‌رغم فرمایشات مقام معظم رهبری مبتی بر بی‌گناهی دفاع از حق خود نباشد و به قانون مسلط نبوده و در خارج از زندان هم کسی را نداشته باشد که حق او را بگیرد باید در زندان بپوسد تا عده‌ای دیگر از مسئول‌نماها به جای انجام وظیفه و با معرفی چند بی‌گناه وانمود کنند که کاری را انجام داده‌اند؟ این است قانون‌مندی؟»

در بخش دیگری از این نامه آمده است: «ما خواستار آنیم که قانون‌مندی در جامعه حاکم شود و کسانی که تحت نام قانون به پرونده‌سازی پرداخته و مسببین اصلی غائله را رها کرده و ما را به جهت تسویه حساب‌های شخصی و جناحی مقصر قلمداد کرده‌اند

گزارش تصمیمات هفتمین اجلاس شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

هفتمین اجلاس عادی شورای مرکزی سازمان، منتخب کنگره پنجم، در روزهای شنبه و یکشنبه ۱۸ و ۱۹ / ۹ / ۹۹ برگزار شد. این اجلاس، که مهم‌ترین موضوعات در دستور آن مباحث سیاسی، تدارک کنگره و مباحث آن بود، در این موضوعات تصمیمات پایهای را اخذ کرد و تفصیل و تنظیم آنها را به هیات سیاسی - اجرایی سازمان سپرد. به موجب این تصمیمات، هیات سیاسی - اجرایی مأموریت یافت در تکمیل و تداوم تصمیمات اجلاس پیشین شورا مواضع سازمان در قبال انتخابات دوره ششم مجلس شورا و نیز پیرامون جنبش دانشجویی تنظیم کند. هیات سیاسی - اجرایی در اجلاس خود تصمیم به اخذ سیاست تکمیلی زیر در این زمینه را اخذ کرد:

- شرکت وسیع مردم در انتخابات مجلس شورا بسود جنبش آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه است. ما از مردم خواهیم خواست که وسیعاً در انتخابات شرکت کنند؛
- ما در انتخابات آتی مجلس شورا مستقیماً شرکت خواهیم کرد و از عناصر و جریان‌های آزادی‌خواه نیز خواهیم خواست که برای این انتخابات نامزد شوند و مستقلاً در آن شرکت کنند؛
- ما آماده همکاری با همه نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب در امر انتخابات مجلس شورا هستیم و از آنان می‌خواهیم که از حق شرکت سازمان در انتخابات دفاع کنند؛
- سیاست ما در انتخابات در سمت تقویت جنبش دوم خرداد و پیروزی نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب در آن است. در این چارچوب ما از نیروهای آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب حکومت، بخش پیشرو و «خط امامی» ها حمایت خواهیم کرد؛
- ما اصلاح‌طلبان حکومتی را از ائتلاف با جناح حاکم در انتخابات آتی مجلس شورا پرهیز می‌دهیم و آنان را به شکل‌دادن به ائتلاف نیروهای ملی و دمکراتیک دعوت می‌کنیم.
- نظر به تازگی و اهمیت جهانی از این مواضع، هیات سیاسی - اجرایی همچنین بر این تصمیم شد که این مواضع به نظرخواهی اعضای شورای مرکزی سازمان گذاشته و در این چارچوب تصویب نهایی شوند. به وسیله گزارش حاضر این مواضع به اطلاع کل تشکیلات نیز می‌رسند.
- علاوه بر آنچه گذشت اجلاس شورا با تصمیم قطعی در مورد برگزاری کنگره «یک به یک»، رسیدگی به وجوه مبتنی بر این تصمیم را به هیات سیاسی - اجرایی سپرد. موضوع رای وکالتی از زمره وجود مورد نظراند. در اجلاس پیشگفته هیات سیاسی - اجرایی در این باره نیز تصمیمی دایر بر پذیرش رای وکالتی اخذ شد و ضوابط و شرایط آن نیز به تصویب رسیدند. □

گزارشی از فعالیت اپوزیسیون دموکرات ایرانی و فرانسوی در جریان سفر خاتمی به این کشور

در حالی‌که مجاهدین با اقدامات آشوبگرانه خود در جریان سفر خاتمی به فرانسه کوشیدند این مسافرت را به شکست بکشاند و خود را به مثابه «تنها آلترناتیو دموکراتیک» معرفی کنند، نیروهای اپوزیسیون دموکرات نیز با اقدامات متعددی در فرانسه توجه افکار عمومی این کشور را به نقض حقوق بشر در ایران جلب کردند.

احزاب، سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی دموکرات ایرانی در فرانسه، همراه با احزاب مدافع حقوق بشر فرانسوی کمیته مشترکی تحت عنوان «مجمع نجات محکومین به مرگ در ایران» را تشکیل دادند. نمایندگان این مجمع در روز سه‌شنبه ۴ آبان در یک کنفرانس مطبوعاتی در پارلمان این کشور به همراه حزب سبزهای فرانسه شرکت کردند و خواهان پایان دادن به سرکوب حقوق بشر و لغو احکام اعدام دانشجویان شدند. روز چهارشنبه همزمان با ورود آقای خاتمی به فرانسه به دعوت این مجمع یک گروه‌سازمانی اعتراضی در برابر سفارت ایران در پاریس برگزار شد. در قطعنامه پایانی این تظاهرات، کوشیدند این مسافرت را به آزادی کلیه زندانیان سیاسی، پایان دادن به اختناق و خشونت، شکار و شلاق زدن درخواست شد و تظاهراتکنندگان خواهان رعایت حقوق زنان و احترام به حقوق اقلیت‌های مذهبی و قومی از جمله کردها شدند. در این قطعنامه همچنین درخواست حضور وکلای بین‌المللی جهت دفاع از ۱۳ یهودی ایرانی و دسترسی آزادانه آن‌ها به پرونده و مشروط نمودن روابط بین‌المللی به رعایت حقوق بشر از سوی جمهوری اسلامی ایران مطرح شده است.

ده‌ها حزب، سازمان و شخصیت ایرانی و فرانسوی این قطعنامه را امضا کردند. در آستانه سفر محمد خاتمی به فرانسه، نمایندگان احزاب کمونیست و سبز، با طرح چندین مجلس، از دولت فرانسه خواستند که وضعیت حقوق بشر در ایران را مورد توجه قرار دهد و نگرانی خود از سرنوشت دانشجویان و

جمهوری اسلامی یک پایگاه مجاهدین در عراق را مورد حمله موشکی قرار داد

گزارش‌های خبری حمله تازه جمهوری اسلامی به یک مقر سازمان مجاهدین خلق ایران در داخل خاک عراق را مورد تأیید قرار داده‌اند. بنابر این گزارش‌ها، در جریان این حمله که با موشک به یک مقر مجاهدین خلق در جنوب عراق صورت گرفت، پنج نفر از اعضای مجاهدین خلق کشته شدند. فرید سلیمانیک سخنگوی سازمان مجاهدین پیرامون این حمله به خبرنگاری فرانسه گفت: موشک‌های اسکاد اواخر روز سه‌شنبه ۱۱ آبان ماه، پایگاه حییب واقع در چهل و پنج کیلومتری بندر بصره را هدف قرار دادند. این سخنگوی

دادگاه ویژه روحانیت باید منحل شود!

ادامه از صفحه اول است روزی برسد که یک‌به‌یک آنان را در دادگاه ویژه روحانیت بر صندلی اتهام بنشانند. دادگاه ویژه روحانیت در سال‌های نخستین آغاز کار خود سرگرم بگیر و ببند طرفداران منتظری و نیروهای ملی - مذهبی بود. خط امامی‌ها در این اقدامات اگر دخالتی هم نداشتند - که داشتند - حداقل سکوت کردند و امروز تاوان سکوت دیروزشان را می‌پردازند. خمینی مرد اما نهاد انکیزاسیون قرون وسطایی که برپا کرد تا به امروز برج مانده است. خامنه‌ای در مرداد سال ۶۹ اثری خمینی را با صدور حکمی به نهاد دائمی سرکوب

تبدیل کرد و بعد دادگاه ویژه روحانیت بدون آنکه از حوزه اختیارات ولی فقیه خارج شود با همان هدف وصله تن دادگستری شد. هیولایی که خمینی یک دهه پیش در آخرین سال‌های عمر خود آفرید اکنون به جان اصلاح‌طلبان دینی افتاده است. اصلاح‌طلبانی که روزگاری نزدیک‌ترین افراد به خمینی بودند و هنوز هم علی‌رغم دفاع از توسعه سیاسی و اصلاحات نتوانسته‌اند خود را از زیر سایه افکار او بیرون بکشند. عبدالله نوری در دادگاه به نقد اختیارات رهبری پرداخت و صراحتاً خامنه‌ای را به مهمیز انتقاد گرفت. نوری آشکارا

در دادگاه روحانیت بر صندلی اتهام بنشینند باید اقدام کرد. آن کسی که از آخوند معترض گمنامی آغاز کرد و به محاکمه کدیور، خوئینی‌ها و نوری رسید اگر با مقاومتی روبرو نشود سراغ دانه درشت‌تر از نوری خواهد رفت. نفر بعدی کیست؟ باید برای انحلال آن و سایر دادگاه‌های اختصاصی، دادگاه انقلاب، دادگاه نیروهای انتظامی و تحمیل پذیرش صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی و تحدید صلاحیت دادگاه نظامی نیروهای مسلح به امور نظامی اقدام کرد. با انحلال این دادگاه‌ها، قوه قضائیه که ایدئولوژی اسلامی بر آن حاکم است بطور بنیادی اصلاح نمی‌شود اما دست سرکوبگر سست و امکانات آن محدود می‌شود.

از نظر ما فریادها و اعتراض‌های پراکنده علیه ظلم و ستم دادگاه ویژه روحانیت باید به یک خواست روشن سیاسی تبدیل شود. ما پیشنهاد می‌کنیم همه نیروهای اصلاح‌طلب انحلال دادگاه ویژه روحانیت را وارد برنامه‌های انتخاباتی خود سازند. اگر همه جنبش دوم خرداد از این دادگاه شاکی است و آن را ناقض حقوق دموکراتیک می‌داند، چرا نباید آن را به صورت یک شعار سیاسی و انتخاباتی وارد برنامه‌های ششم سازد؟ اصلاح‌طلبان باید به مردم صریح و آشکار بگویند در صورت پیروزی در انتخابات مجلس آینده، به انحلال این نهاد ضدقانونی اقدام خواهند کرد! □

با کمک‌های مالی
نگار برادر انجام وظیفه
ملی دموکراتیک خودپایز دهید!

سخنی با نهضت آزادی ایران

رهبری نهضت آزادی ایران در هفته‌های اخیر در مورد آرایش احزاب و سازمان‌ها در صحنه سیاست ایران، دو موضع‌گیری داشته است. گشودن باب گفتگو در مورد این دو موضع‌گیری، در خدمت آن چیزی است که ابراهیم یزدی رهبر نهضت آزادی ایران در موضع‌گیری دوم، «رابطه شفاف» میان احزاب و سازمان‌های سیاسی نامیده است.

نخستین موضع‌گیری، بیانیه‌ای است که نهضت آزادی ایران پس از حمایت خامنه‌ای از خاتمی انتشار داد (رجوع کنید به «کار» شماره ۲۱۸ مورخ ۲۱ مهر ۱۳۷۸). موضع‌گیری دوم، سخنان ابراهیم یزدی در یک میزگرد روزنامه «عصر آزادگان» است (رجوع کنید به شماره ۹ آبان این روزنامه).

ابراهیم یزدی در اظهارات خود، گفته است «مارکسیست‌های ایران از یک ریشه تاریخی برخوردارند» و «نمی‌توان انسان را نادیده گرفت». وی همچنین افزوده است حضور سیاسی چه در ایران، تأثیر مثبتی بر نوگرایی دینی در ایران داشته است. در عین حال، آقای یزدی تداوم این تأثیر مثبت را منوط به شرایطی کرده است. وی می‌گوید: «چپ سوسیالیستی هنوز نتوانسته در ایران بسیاری از مسائل کلیدی خود را حل کند... تا زمانی که این قضایا را حل نکنند، نمی‌توانیم جایگاه شفاف‌تری برای آنان در گروه‌بندی‌های مختلف قائل شویم و نمی‌توانیم با آنان رابطه شفاف داشته باشیم». رهبر نهضت آزادی ایران، در همین گفتگو، اشاره‌ای هم به شرطی دارد که به نظر او، چه سوسیالیستی ایران باید رعایت کند: «جریان چپ مارکسیستی... یک الگوی اصلی از احزاب کمونیستی اروپایی را برای خود اتخاذ کند و به جای تکیه دائم روی مبنای ایدئولوژیک، روی مبنا و دیدگاه‌های اقتصادی و عدالت‌خواهی تکیه کند». به نظر یزدی اگر این شرط رعایت شود، چه در ایران

می‌تواند «بر روند توسعه سیاسی و اقتصادی اثر بگذارد. بنابراین می‌تواند در رشد اندیشه‌های عدالت‌خواهی مؤثر واقع شود». البته آقای یزدی آب پاکی را روی دست نیروهای چپ می‌ریزد و می‌گوید حتی اگر چه، این شرط آقای یزدی را رعایت کند، «هیچ‌گاه نمی‌تواند وارد ساختارهای سیاسی ایران شود».

نهضت آزادی که رهبرش، حتی داشتن «رابطه شفاف» با چپ را منوط به پیروی چه از دستورالعمل ایشان می‌کند و می‌افزاید تازه با رعایت این دستورالعمل، تابلوی ورود «ساختارهای سیاسی ایران» به جای خود باقی است. در مورد محافظه‌کاران حکومتی بسیار دست و دل بازتر است و بدون اینکه شرطی قائل شود، در بیانیه خود پیرامون سخنان خامنه‌ای در دفاع از خاتمی می‌نویسد: «حضور محافظه‌کاران برای توسعه سیاسی و تعادل پایدار ضروری است».

پیش از آنکه به موارد اختلاف بپردازیم، بد نیست نکاتی از موضع‌گیری نهضت آزادی ایران را که مورد توافق ما نیز هست و می‌تواند مبنای مناسبی برای ادامه بحث باشد، مورد تأکید قرار دهیم. ما نیز مانند نهضت آزادی معتقدیم «اساس توسعه سیاسی و جامعه مدنی بر قبول تن در دادن به حضور همه نیروهای سیاسی و فکری و پذیرش اصول سازگاری اجتماعی و سیاسی است». در ارتباط با همین اصل، صرف اینکه آقای یزدی می‌گوید چه سوسیالیستی ایران را نمی‌توان نادیده گرفت، مثبت است. بد نیست بر این نکته مورد اشاره نهضت آزادی ایران نیز تأکید کنیم که برای تحقق توسعه سیاسی، «پذیرش اصول سازگاری اجتماعی و سیاسی» از سوی همه نیروها اجتناب‌ناپذیر است. به نظر ما، این است شرط اصلی برای اینکه یک نیروی سیاسی در آرایش نیروها جایگاه خود را بیابد. ما بر خلاف نهضت آزادی ایران، هیچ شرط دیگری

برای اینکه حضور سیاسی دیگر نیروها را بپذیریم، قائل نمی‌شویم و در عین حال، برای خود هیچ شرط دیگری را هم نمی‌پذیریم. ما در عین حال معتقدیم محافظه‌کاران حکومتی اصول سازگاری اجتماعی و سیاسی را نپذیرفته‌اند و تا زمانی که چنین نشده است، محافظه‌کاران حکومتی مانع توسعه سیاسی‌اند.

شاید لازم باشد برای تدقیق بحث، تعریفی از «اصول سازگاری اجتماعی و سیاسی» ارائه دهیم. به نظر ما، نظام سیاسی باید پاسدار آزادی همه نیروهایی باشد که آزادی همگان را می‌پذیرند. بدون پذیرش اصول دموکراسی، نمی‌توان توسعه سیاسی و گشایش دموکراتیک را پیش برد. احزاب و سازمان‌های سیاسی باید به صراحت و بدون قید و شرط، این اصول را بپذیرند تا جامعه و دیگر نیروهای سیاسی اطمینان یابند هیچ کس به شیوه‌های غیردموکراتیک متوسل نخواهد شد. دموکراسی، محدود به این نیست که احزاب بتوانند برای انتخابات پارلمان و رئیس‌جمهور، کاندیدا معرفی کنند (که همین راه هم محافظه‌کاران حکومتی نمی‌پذیرند). دموکراسی، اسلوبی است که باید در همه نهادهای سیاسی جامعه جاری باشد. حیات درونی احزاب نیز از این قاعده مستثنی نیست. حزبی که مناسبات درونی خود را مطابق الگوی شیان و رمه تنظیم می‌کند، نمی‌تواند در مناسبات بیرونی خود متعهد به اصول دموکراسی باقی بماند. مناسبات درونی احزاب، محکی است که التزام عملی آنها به دموکراسی با آن سنجیده می‌شود. البته اینکه در نظام سیاسی دموکراتیک، جزئیات قانون احزاب چگونه تنظیم شود، در حوصله این نوشته نمی‌گنجد و بد نیست نیروهای سیاسی ایران از هم‌اکنون بحث در این باره را آغاز کنند. غرض از اشاره به این موضوع، این بود که آنچه را که به نظر ما تنها شرط حضور یک نیرو در صحنه سیاست است، ذکر کنیم.

دشمن چپ در جهت ایجاد یک تصویر وحشتناک از یک دیکتاتوری میباید که قرار است به دست چپ‌ها ایجاد شود؟

اشاره آقای یزدی به مسلمان بودن ۹۷ درصد مردم ایران، نشان می‌دهد که ایشان معتقد به جدایی دین از حکومت نیست. اگر آقای یزدی واقعاً به جدایی دین از حکومت اعتقاد داشت، در جایی که سخن از حضور سیاسی احزاب و رقابت آنان برای کسب قدرت است، بحث مسلمانی و غیرمسلمانی را پیش نمی‌کشید. آقای یزدی از یک سو به نیروهای چپ توصیه می‌کند که «به جای تکیه دائم روی مبنای ایدئولوژیک، روی مبنا و دیدگاه‌های اقتصادی و عدالت‌خواهی تکیه کنند» و از سوی دیگر، در بحث سیاسی پای اعتقادات مذهبی را به میان می‌کشد.

ما بر خلاف آقای یزدی، اعتقادات مذهبی را امری فردی و وجدانی می‌دانیم و معتقدیم نه حکومت و نه احزاب سیاسی حق کنکاش و تفتیش عقاید در مورد شهروندان را ندارند. حتی در زمانی که همه نیروهای چپ، سازمان‌های خود را سازمان‌هایی مارکسیست یا مارکسیست - لنینیست اعلام می‌کردند، اکثریت قریب به اتفاق آنها بر آن بودند که اعتقادات مذهبی مانع از عضویت در سازمان آنها نیست. در سال‌های اخیر، در اندیشه چپ ایران این اسلوب باز هم دقیق‌تر شده است.

در خاتمه، امیدواریم موضع‌گیری آقای یزدی گام اول در جهت دفاع صریح‌تر از نهضت آزادی ایران از آزادی و حق فعالیت نیروهای چپ و از جمله سازمان ما باشد و نهضت آزادی ایران لااقل به همان صراحتی که از ضرورت حضور محافظه‌کاران حکومتی در سیاست ایران جانبداری کرده است، خواهان احقاق حقوق نیرویی باشد که حکومت، نزدیک به دو دهه است با اعدام و زندان، آزادی آن را پایمال کرده است.

نورالدین کیانوری درگذشت

نورالدین کیانوری دبیر اول پیشین حزب توده ایران، در سن ۸۴ سالگی در تهران درگذشت. کیانوری که بدون تردید، از برجسته‌ترین چهره‌های سیاسی قرن حاضر ایران بود، در سال ۱۲۹۴ شمسی متولد شد. وی در سال ۱۳۱۳ از نخستین دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تازه تأسیس تهران بود. پس از یک سال تحصیل در تهران، به آلمان رفت و در دانشگاه فنی آخن تحصیلات معاری خود را به پایان رساند. کیانوری در سال ۱۳۱۹ به ایران بازگشت و پس از انجام خدمت سربازی، در سال ۱۳۲۱ به عضویت حزب توده ایران درآمد. از آن زمان به بعد، کیانوری زندگی خود را وقف فعالیت در صفوف حزب توده ایران کرد.

کیانوری در سال ۱۳۲۳ به عضویت کمیسیون تفتیش حزب درآمد و در سال ۱۳۲۶ به دنبال برگزاری کنگره دوم حزب به عنوان عضو کمیته مرکزی و عضو هیأت اجرایی انتخاب گردید. کیانوری در بهمن ماه ۱۳۲۷ به همراه سایر اعضای رهبری حزب توده ایران در پی توطئه هیأت حاکمه و ممنوعیت حزب، دستگیر و زندانی شد. وی و سایر رهبران حزب در سال ۱۳۲۹ به یاری افسران توده‌ای از زندان گریختند. کیانوری تا سال ۱۳۳۴ مخفیانه در ایران زندگی و مبارزه می‌کرد. وی در سال ۱۳۳۴ به شوروی و در سال ۱۳۳۶ از آنجا به جمهوری دموکراتیک آلمان مهاجرت کرد. کیانوری از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۱ به دنبال اختلافات در دستگاه رهبری حزب، در هدایت حزب نقش فعال نداشت. به دنبال تغییر رهبری حزب در سال ۱۳۵۱، وی دبیر دوم کمیته مرکزی شد و در سال ۱۳۵۷ به دبیر اولی حزب انتخاب گردید. کیانوری از اردیبهشت ۱۳۵۸ تا بهمن ۱۳۶۱ حزب توده ایران را در یکی از حساسترین دوره‌ها رهبری کرد و در مقام رهبری حزب در ایران زندگی و فعالیت علنی داشت. او از بهمن ۱۳۶۱ تا هنگام مرگ نزدیک به ۱۷ سال در زندان یا بازداشت خانگی به سر برد.

آخرین نوشته‌ها و موضع‌گیری‌های کیانوری، حاکی از پایبندی او به اندیشه‌ها و مواضعی بود که نزدیک به نیم قرن از آن فعلاً دفاع کرد. قضاوت درباره زندگی و مبارزه کیانوری، در حقیقت جدا از قضاوت درباره زندگی و مبارزه حزب توده ایران با همه نقاط قوت و ضعف آن نیست. کیانوری در میان رهبران حزب توده ایران از رزمنده‌ترین و جسورترین شخصیت‌ها بود. در عین حال، کیانوری به باورهای آنچنان دل‌باخته بود که واقعات، به ندرت می‌توانست در ذهنیت او تأثیر بگذارد.

نورالدین کیانوری علیرغم نقش و مسئولیتی که در به انحراف کشیدن بخش بزرگی از نیروی چپ در ایران بر عهده داشت، در راه آرمان‌های چپ بسیار کوشید. تأسف بارترین دوره زندگی سیاسی کیانوری، نقش او در به کرسی نشاندن و اصرار بر سیاست حمایت از جمهوری اسلامی در فاصله ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۱ و سپس پایان تراژیک حیات سیاسی او در اسارت این رژیم بود. کیانوری مانند ده‌ها هزار زندانی سیاسی دیگر، قربانی استبداد قرون وسطایی شد که حزب را به حمایت از آن کشانده بود. این، بزرگترین تراژدی زندگی کیانوری بود.

آخرین تصویری که از کیانوری در ذهن مردم ایران مانده است، تابلویی تکان‌دهنده از یک زندانی شکنجه‌دیده و درهم‌شکسته است که شکنجه‌گران او را به ضرب شلاق واداشتند در برابر دوربین‌های تلویزیون، هرآنچه در زندگی بدان اعتقاد داشت را نفی کند. کمتر کسی می‌داند که این، آخرین پرده از زندگی کیانوری نبود. کیانوری سال‌ها بعد در حضور گالیندوپول فرستاده سازمان ملل، به افشاگری علیه شکنجه‌گران پرداخت و دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی را رسوا کرد. از بیم رسوایی بیشتر بود که رژیم تا آخر، کیانوری را در اسارت نگه داشت.

درگذشت کیانوری را به دوستان و هم‌زمان او و به ویژه همسرش مریم فیروز صمیمانه تسلیت می‌گوییم. □

خانواده ابراهیم نژاد خواهان دستگیری قاتلین او شدند



روزنامه صبح امروز روز ۱۲ آبان ماه خبر داد خانواده عزت ابراهیم‌نژاد که در جریان حمله نیروهای انتظامی به کوی دانشگاه کشته شد قصد دارند با فروختن خانه، وکیل برای پیگیری شکایت خود انتخاب کنند. به نوشته این روزنامه برادر و سه خواهر عزت ابراهیم‌نژاد با مراجعه به دفتر روزنامه صبح امروز تأکید کردند: «پس از کشته شدن برادرمان، از نیروی انتظامی و گروه‌های فشار به سازمان قضایی نیروهای مسلح شکایت کردیم. ولی تاکنون هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای به ما داده نشده است. برادر و خواهران ابراهیم‌نژاد با اظهار تأسف از این موضوع که پزشکی قانونی نتیجه کالبد شکافی جسد عزت ابراهیم‌نژاد را تنها به اطلاع قاضی پرونده رسانده است، تأکید کردند: «بعد از اینکه جنازه برادرمان را تحویل گرفتیم قفسه سینه، دست‌ها و کمرش کبود شده، پای راستش با چاقو زخم عمیق برداشته و گلوله‌ای نیز از سمت چپ به سرش اصابت کرده بود».

خانواده ابراهیم‌نژاد با اعلام این مطلب که به دلیل ضعف مالی قادر به گرفتن وکیل نیستند اظهار داشتند: «پس از ملاقات با آقای تاج‌زاده (معاون سیاسی وزیر کشور) ایشان تأکید داشت که این حق قانونی شماس که قاتل معرفی و در دادگاه علنی محاکمه شود».

عزت ابراهیم‌نژاد فارغ‌التحصیل رشته حقوق قضایی دانشگاه تهران بود که در شب حمله به کوی دانشگاه تهران کشته شد. مقامات رژیم هیچ اطلاعی در مورد چگونگی مرگ او و پیگیری قاتلینش در اختیار

دانشجویان در تظاهرات ۱۳ آبان خواستار...

مراسم امسال دانشجویان، برخلاف سال‌های قبل، بدون تبلیغات و در فضایی کم‌رونق برگزار شد. حتی روزنامه‌های دوم خرداد نیز به این مراسم دانشجویی توجه لازم را نکردند و در انعکاس آن نکوشیدند. تاسف از هر گسرده‌هایی دانشجویان همچنان بر سر همه وابستگان به حکومت، از هر جناح و گرایش، موج می‌زند! □

ادامه از صفحه اول آن‌چه که دفتر تحکیم وحدت از آن پررنگ شده بود، در تظاهرات رسمی با جدیت ادامه یافت. در پایان مراسم دانشجویان که به دعوت دفتر تحکیم وحدت برگزار شد، قطعنامه‌ای در شش ماده مورد تصویب قرار گرفت که در آن از جمله آمده است: «جریان دانشجویی امروز بیش از آن‌که از ناحیه انحصارطلبانه

شمس‌الواعظین زندانی شد

بارز آن است که در قوه قضاییه علیرغم همه وعده‌هایی که داده شده است، هنوز هیچ چیز، به ویژه آن‌چه که به سر نوشت مطبوعات برمی‌گردد، تغییر نکرده است. باید از رئیس جدید قوه قضاییه پرسید، معنای همه آن وعده‌هایی که در مورد «توسعه قضایی» داد، آن بود که امروز به حکم یک قاضی تحسنت‌فرمان او روزنامه‌نگاران را دستگیر کنند و به زندان بفرستند؟ بدون شک در وضعیت متلاطم سیاسی ایران و انتظارات به حقی که در جامعه

ادامه از صفحه اول عبدالله نوری هم‌زمان باشد و به همین جهت توجه و اعتراض قابل توجهی را به دنبال نیآورد. علیرغم این‌که بازداشت ضدقانونی شمس‌الواعظین تحت تأثیر محاکمه عبدالله نوری قرار گرفته است، با این حال، اکثر روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران اصلاح‌طلب علیه آن اعتراض کرده‌اند.

اعمال سعید مرتضوی و گستاخی‌های هر دم بیشتر او نسبت به روزنامه‌نگاران، نشانه

این توهم را کنار بگذارید!

اصلاح طلبان حکومتی در هر زمینه‌ای که تغییر کرده باشند، دست کم در یک زمینه هنوز همان حرف‌هایی را می‌زنند که بیست سال پیش می‌زدند. و این زمینه، تضاد نسبت به حوادث سال‌های نخست انقلاب است. «قرائت» آن‌ها از حوادث سال‌های اول انقلاب، همان «قرائت» رسمی در جمهوری اسلامی است و وقتی کسی از حکومت در این زمینه سخن می‌گوید، به سختی می‌توان تشخیص داد که اصلاح طلب است یا محافظه کار، «دوم خردادی» است یا مخالف آن، زیرا در ارزیابی این حوادث، شباهت‌ها بسیار و افتراق‌ها اندک است.

در بررسی حوادث سال‌های نخست انقلاب، که به وفور در مطبوعات وابسته به جناح اصلاح طلب به آن پرداخته می‌شود، یک ادعا همیشه تکرار می‌شود: گروه‌های «برانداز» حاضر به شناسایی حاکمیت اکثریت نشدند و به همین دلیل رژیم مجبور شد آن‌ها را سرکوب کند.

در حکومت اسلامی واژه «برانداز» واژه وحشتناکی است. کافی است این برچسب بر کسی بچسبد تا از همه حقوق اجتماعی و حتی حق زندگی در میهن خود محروم شود. از نظر حکومت ایران - در این زمینه فرقی بین جناح‌های مختلف آن نیست - «برانداز» یعنی «شر» مجسم، یعنی مظهر همه خباثت‌ها، یعنی کسی که حکومت اسلامی مجاز است بر طور خواست با او رفتار کند و سرکوب نماید. ما در مورد «برانداز»، - و در واقع کسی که با رژیم سیاسی حاکم مخالف است - «قرائت» دیگری داریم که در این بحث به آن نمی‌پردازیم، زیرا هدف این یادداشت پاسخ به ادعاهای دیگری است.

بسیار مشکل است که رفتار همه گروه‌های سیاسی غیرحکومتی را در سال‌های نخست انقلاب یکسان فرض کرد، اما با این حال می‌توان در برخوردی خنونت‌آمیزی که بین حکومت و این گروه‌ها در سال‌های نخست انقلاب پیش آمد، بر برخی نکات تکیه کرد. در این بررسی، اصلاح طلبان حکومتی، تنها به قاضی می‌روند و راضی برمی‌گردند. آن‌ها همه حق را به حکومت می‌دهند و در رفتار آن هیچ نکته قابل انتقادی را نمی‌بینند و بر زبان و بر قلم نمی‌آورند و همه تقصیرات را متوجه گروه‌های سیاسی غیرحکومتی می‌کنند. می‌گویند «گروه‌ها» - حتی واژه‌ها را نیز حاضر نشده‌اند تغییر بدهند - حق اکثریت برای حاکمیت را نپذیرفتند. واقعیت این است که نه این حرف، بلکه این سخن حقیقت دارد که حکومت با روشی انحصارگرانه، حقوق گروه‌های سیاسی مخالف خویش را زیر پا نهاد. برای این ادعا می‌توان مثال‌های فراوانی آورد. وقتی احزاب مخالف رژیم بنا بر یک حق کاملاً دموکراتیک در رفتارندوم جمهوری اسلامی شرکت نکردند، این شعار بر سر زبان‌ها افتاد که: «کسی که رای نداده، حق نظر ندارد!» چه کسانی این شعار را بر سر زبان‌ها انداختند؟ آیا غیر از این بود که این شعار، همه استراتژی و نقشه و رفتار سیاسی حکومت اسلامی را با مخالفین خویش آشکار کرد، رفتاری که تا امروز نیز بی‌کم و کاست ادامه یافته است و طبعی آن هر کس به جمهوری اسلامی رای ندهد، حق نظر دادن، فعالیت کردن و - البته زندگی کردن نیز - در ایران نخواهد داشت.

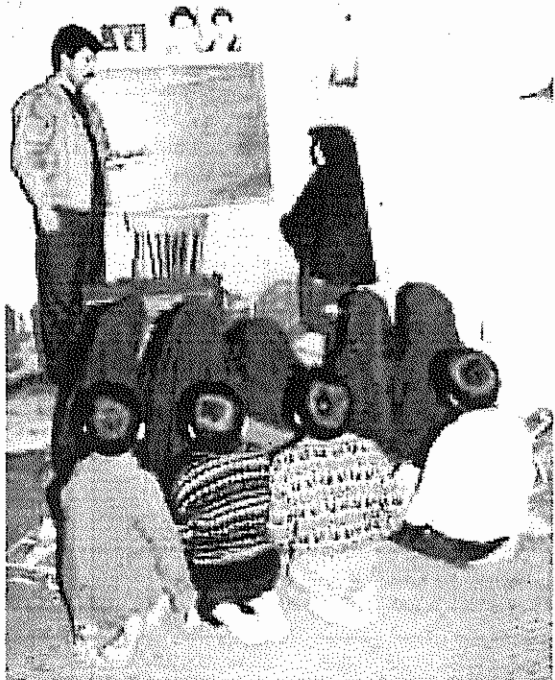
مثال‌های دیگر نیز فراوانند. حکومت اسلامی خلاف همه وعده‌هایی که داده بود، مجلس موسسان را تبدیل به مجلس خبرگان کرد و راه ورود طیف وسیعی از نیروهای سیاسی را به آن و تصمیم‌گیری راجع به آینده رژیم سیاسی در ایران بست. آیا اصلاح طلبان می‌توانند یک مورد را به یاد بیاورند و به مردم نشان بدهند که گروه‌های مخالف رژیم در مجلس یا نهاد حکومتی دیگری حضور یافته باشند؟ اصلاح طلبان می‌توانند ادعا کنند آنان در انتخابات رای نیاورند. پاسخ ما این است که می‌توان قوانین را به گونه‌ای تنظیم کرد که یک اکثریت ۵۱ درصدی همه قدرت را تصاحب کند و می‌توان قوانین را بگونه‌ای نیز تنظیم کرد که هر حزب و گروه سیاسی به اندازه نیروی خود در حاکمیت مشارکت داشته باشد. آیا برای این دسته از اصلاح طلبان دشوار است به یاد بیاورند بطور مثال سازمان ما در زمانی سرکوب شد که هیچ فعالیت غیرقانونی، براندازانه و مخالف حکومت نداشت و با تمام قوا کمر به حمایت از آن بسته بود؟ آن‌ها سرکوب سازمان ما را با کدام دلیل جز تمایل بی‌پایان حکومت به تمرکز و انحصار و برپایی یک استبداد دینی می‌توانند توجیه کنند؟

هدف از این مثال‌ها، البته بررسی حوادث سال‌های نخست انقلاب که تأثیرات آن در مناسبات سیاسی امروز ایران نیز بسیار نیرومند است، نیست؛ تنها یادآوری این نکته است که حقیقت غیرقابل انکار آن سال‌ها این است که حکومت اسلامی، حق مخالفین خویش را در تمامی زمینه‌ها زیر پا گذاشت و عامل اصلی در سوق رویدادها به مسیر خنونت‌آمیز فاجعه‌بار سال‌های بعد گردید.

اکنون نزدیک به بیست سال از آن دوران گذشته است. بسیار چیزها تغییر کرده است، به جز گروه معدودی در هر دو سو - حاکمیت و اپوزیسیون - دیگر کمتر کسی است همان گونه بیندیشد که در آن سال‌ها می‌اندیشید. ما باور داریم که تغییرات فکری در اصلاح طلبان حکومت واقعی است و آنان درک امروزی تری نسبت به سیاست، حکومت و دموکراسی یافته‌اند. بسیاری از گروه‌های سیاسی مخالف حکومت و نقش آفرین در آن سال‌ها نیز تغییرات بسیاری کرده‌اند و درک خویش را نسبت به مبارزه سیاسی و دموکراسی اصلاح نموده‌اند. بی‌گمان کمتر کسانی از این دو گروه، اگر در شرایط بیست سال پیش قرار بگیرند، همان می‌کنند، که کردند. اما متأسفانه اصلاح طلبان حکومتی نمی‌خواهند از این ادعا که آنان و رژیم سیاسی شان در موضع حقیقت بوده‌اند، دست بردارند.

ما پیشنهاد می‌کنیم، این بحث به طور گسترده‌تری میان اصلاح طلبان و هواداران دموکراسی آغاز شود. این بحث، فقط یک بحث تاریخی و فقط بحثی برای اثبات حقیقت یک سو نیست، بلکه می‌تواند در تصحیح برخوردها و مناسبات میان نیروهای سیاسی در ایران بسیار مفید واقع شود. □

گزارشگر حقوق بشر در گزارش تازه خود: حقوق بشر در جمهوری اسلامی همچنان پایمال می‌شود



مدرسه‌ای در جمهوری اسلامی؛ اکثرش آموزش و سوادآموزی در کشور که به شدت تبلیغ می‌شود، نه تنها باعث رفع بیسوادی در میان کودکان ایرانی نشده و هنوز صدها هزار کودک ایرانی به دلیل فقر به مدرسه نمی‌روند، بلکه از نظر کیفی نیز سطح آموزش و امکانات برای اکثریت کودکان ایرانی در سطحی غیرقابل قبول و بسیار کمتر از استانداردهای بین‌المللی است.

زنجیرهای در اسرع وقت و با صداقت تمام صورت گیرد تا به اعتماد عمومی نسبت به این بررسی‌ها خدشهای وارد نشود. نماینده ویژه سازمان ملل از بدرفتاری‌های صورت گرفته با بازداشت‌شدگان و اقلیت‌های مذهبی ابراز نگرانی کرده است. مقامات جمهوری اسلامی در واکنش‌های رسمی خود محتوای گزارش کاپیتورن را رد کرده و به این توجیه کهنه متوسل شدند که این گزارش به قصد «اعمال فشار سیاسی» بر جمهوری اسلامی ایران تهیه شده است!

در کنار این برخورد رسمی، روزنامه‌ها و محافل اصلاح طلب حکومت به انعکاس نسبتاً مشروح و بی‌طرفانه‌تر آخرین گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور ایران پرداختند. □

موريس کاپیتورن، نماینده ویژه سازمان ملل متحد در امور مربوط به حقوق بشر در گزارش تازه‌ای که پیرامون وضع حقوق بشر در ایران انتشار داد، پایمالی حقوق بشر در زمینه‌های مختلف در جمهوری اسلامی ایران را مورد تأکید قرار داد. گزارش تازه کاپیتورن در روز دوشنبه ۱۰ آبان (اول نوامبر) منتشر شد. کاپیتورن با اشاره به قتل روشنفکران و آزادی‌خواهان ایران در پاییز سال گذشته و بسته شدن روزنامه‌های اصلاح طلب که به تظاهرات خیابانی در تیرماه انجامید، نوشته است: این رویدادها را عموماً جدی‌ترین چالش‌هایی می‌دانند که حکومت ایران از زمان وقوع انقلاب اسلامی تاکنون با آن روبرو بوده است. در گزارش آمده است: آزادی

نویسندگان نشریه «موج» به زندان محکوم شدند

تحت تعقیب قرار گرفته بود، از اتهامات وارده تبرئه شد.

دادگاه مدعی شده است در صدور حکم برای دانشجویان، حداکثر تخفیف را برای آن‌ها در نظر گرفته است. اما با توجه به این که همه متهمین در دادگاه، هرگونه قصدی در جهت «توهین به مقدسات» را رد کرده بودند، این حکم را باید تقابل آشکار نسبت به «مقدسات و احکام دین مبین اسلام» به شش ماه حبس تعزیری محکوم شد. مهدی سجاده‌چی استاد دانشگاه و متهم ردیف چهارم این پرونده که به اتهام معاونت در جرم

شعبه ۱۴۱۰ دادگاه عمومی تهران در روز چهارشنبه ۱۲ آبان ماه، نویسنده نمایشنامه «کنکور وقت ظهور!» و دست‌اندرکاران نشریه موج را به زندان محکوم کرد. به گزارش روابط عمومی دادگستری کل استان تهران، عباس نعمتی و محمدرضا نم‌نات هر یک به تحمل سه سال حبس، علیرضا آقایی به تحمل شش ماه حبس و مهدی سجاده‌چی از اتهامات وارده تبرئه شد.

عباس نعمتی متهم ردیف اول پرونده، نویسنده نمایشنامه مذکور است. دادگاه محمدرضا

روزنامه‌نگاران کشور خواهان مسکوت ماندن طرح مطبوعات شدند

این طرح تعارض آشکار با ظاهر و باطن قانون اساسی و نیز قانون مجازات اسلامی دارد.

در پایان این نامه گفته شده است: جامعه مطبوعات بدینوسیله رسماً اعلام می‌نماید که این طرح را مخالف منافع ملی ایران و منافع مطبوعات می‌داند و مخالفت صریح خود را با آن اعلام می‌دارد. نظر به درخواست ریاست محترم مجلس و کمیسیون ارشاد اسلامی که ملحوظ نمودن نظر جامعه مطبوعاتی را در طرح اعلام داشته‌اند، امضاکنندگان این نامه امید دارند با اقدام عاجل هیات‌رئیس مجلس شورای اسلامی و اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس، این طرح مسکوت بماند. □

محدودیت‌ها و جرایم پیش‌بینی شده در این طرح از زمان قاجاریه تاکنون سابقه نداشته است.

۳۰۰ نفر از روزنامه‌نگاران کشور با امضاء نامه‌ای خواستار مسکوت ماندن قانون طرح تغییر قانون مطبوعات شدند. در این نامه آمده است: اصلاحیه جدید یا تغییر قانون مطبوعات که توسط برخی نمایندگان مجلس شورای اسلامی جهت بررسی و تصویب به مجلس شورای اسلامی ارائه شده است، عن‌قریب مراحل قانونی خود را در مجلس طی خواهد کرد. مبنای اصلی این طرح، ایجاد محدودیت و مجازات هر چه بیشتر برای نشریات و روزنامه‌نگاران و خبرنگاران است. محدودیت‌ها و جرایم

تظاهرات همبستگی با جنبش دانشجویی ایران در بلژیک

اخیر کوی دانشگاه و آزادی بی‌درنگ و فوری دانشجویان و مبارزان در بند رویدادهای ۱۸ تیر ماه، ۴ - اعزام هیئتی از سوی کمیسیون حقوق بشر پارلمان اروپا برای بررسی و تحقیق پیرامون قتل‌های زنجیرهای و کشتار اخیر دانشجویان، ۵ - پایان بخشیدن به سرکوب اقلیت‌های ملی و مذهبی و محاکمه علنی هوطنان کلمی در بند، ۶ - رعایت و احترام به مفاد جهانی حقوق بشر در ایران، ۷ - لغو سانسور و آزادی بیان و اندیشه، اجتماعات، احزاب، اتحادیه‌ها و... □

در ۱۴ اکتبر از طرف «کمیته موقت همبستگی با جنبش دانشجویان آزادی‌خواه در ایران - بلژیک» همایشی در اعتراض به احکام اعدام دانشجویان و دستگیری یهودیان، در برابر ساختمان «بازار مشترک اروپا در بروکسل» برگزار شد. هواداران ده‌ها سازمان و حزب سیاسی و حقوق بشری در این تظاهرات شرکت کردند. ویژگی این همایش، همبستگی احزاب حکومتی و غیرحکومتی بلژیکی از مبارزات دانشجویان و آزادی‌خواهان ایران بود و همه این تشکلهای قاطعانه

عباس عبدی: جبهه دوم خرداد از نامزدی رفسنجانی در انتخابات مجلس حمایت نمی‌کند

تحولات پس از آن، نتیجه سیاست‌های «دوران سازندگی» هاشمی رفسنجانی است.

بانه‌ها: رفسنجانی نفر اول ماست!

موضوع شرکت رفسنجانی در انتخابات مجلس ششم و در واقع شریک کردن او در رهبری اصلاحات، همچنان موضوع داغ انتخابات مجلس ششم است. محافظه کاران به شدت از حضور هاشمی رفسنجانی در انتخابات دفاع می‌کنند. محمدرضا باهنر یکی از عناصر موثر محافظه کاران در این زمینه گفت: هاشمی رفسنجانی نفر اول لیست جناح راست است. او در عین حال تأکید کرد نظر واحدی در مورد ناطق‌نوری وجود ندارد و برخی گروه‌های جناح محافظه کار مخالف این هستند که نام وی در لیست این جناح قرار گیرد.

علاوه بر محافظه کاران و همچنین حزب کارگزاران سازندگی که از شرکت رفسنجانی در انتخابات حمایت می‌کنند، عده‌ای از احزاب و جریان‌ها بخش اصلاح طلب حکومت نیز مدافع او هستند. حزب همبستگی اسلامی و حزب اسلامی کار، از جمله احزابی هستند که رفسنجانی را مورد حمایت قرار داده‌اند.

حزب مشارکت اسلامی و دفتر تحکیم وحدت از عمده‌ترین و سرسخت‌ترین مخالفین هاشمی رفسنجانی در میان نیروهای حکومتی به شمار می‌آیند. □

عباس عبدی روزنامه‌نگار اصلاح طلب و عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت اسلامی، در یک اظهارنظر بسیار تند اعلام کرد جبهه دوم خرداد از نامزدی هاشمی رفسنجانی در انتخابات مجلس حمایت نخواهد کرد. وی که با یک روزنامه عربی مصاحبه می‌کرد، گفت: بخش قابل توجهی از جبهه دوم خرداد از آقای هاشمی حمایت نخواهند کرد، ما روی یک سری مواضع ممکن است ائتلاف کنیم، ائتلاف اشکال ندارد، من گفتم امکان است حتی با ناطق‌نوری هم ائتلاف کنیم اما ائتلاف با هاشمی را درست نمی‌دانم، چون ایشان معادله‌های اخلاقی در جبهه دوم خرداد را به هم می‌ریزد. وی درباره تفاوت‌های هاشمی رفسنجانی با محمد خاتمی گفت: یکی از تفاوت‌ها این است که آقای خاتمی به قدرت و صندلی نچسبیده ولی آقای هاشمی به شدت به صندلی چسبیده است. وی ادامه داد: تسلیحات رسمی کشور از کارگزاران دفاع می‌کند، البته محور تبلیغات به نفع کارگزاران و کسانی که در حکومت کار می‌کنند و علیه دیگران است. انگار آن‌ها متولی حکومت هستند و دیگران رعایا.

یک روز بعد از انتشار این اظهارات در روزنامه عصرآزادگان، روزنامه همشهری به عباس عبدی پاسخ داد و بار دیگر مدعی شد دوم خرداد و

سعید حجاریان: جبهه اصلی بین آمریت...

می‌کنیم. همان طور که گفتم عده‌ای سعی می‌کنند جبهه‌بندی دو تفکر آمرانه و مردم‌سالارانه را به هم بزنند و در این شرایط ممکن است یک جبهه‌بندی خودی - غیرخودی ایجاد کنند، یا بخواهند در یک تقسیم‌بندی، خط‌امام را در یک طرف و دیگران را در سوی دیگر معرفی کنند و محشمتی و عسگرولادی و... را خط‌امام بنامند تا به نوعی تقسیم‌بندی اصلی آمریت - مردم‌سالاری مخدوش شود. □

ادامه از صفحه اول آن‌ها دفاع خواهیم کرد و اگر رد صلاحیت شوند از حقوق شهروندی آن‌ها دفاع خواهیم کرد، اما ائتلاف نخواهیم کرد. عصر آزادگان: شما در صفت‌بندی آمریت - مردم‌سالاری که از آن نام بردید، به ملی - مذهبی‌ها نزدیک‌تر هستید تا کارگزاران. چگونه امکان ائتلاف با آن‌ها وجود دارد، اما با ملی - مذهبی‌ها نه؟ حجاریان: ببینید! ما به جهت توهم برنامه‌ای که ممکن است ایجاد شود، از ائتلاف پرهیز

چند سالی است که هواداران «اقتصاد آزاد»، نیروهای چپ و عدالت‌جویان را به «عقلائییت» دعوت می‌کنند و از آن‌ها می‌خواهند «واقعیت» جهان معاصر را ببینند و بپذیرند و از تجارب درس بگیرند. یکی از این مدافعان «اقتصاد آزاد» آقای محمدصادق جنان‌صفت است که تفسیرهای اقتصادی روزنامه خرداد را می‌نویسد. نظراتی که او ارایه می‌دهد، البته تنها مختص به او نیست و دیدگاه‌های اقتصادی حزب کارگزاران سازندگی که حزبی است در قدرت و صاحب نفوذ و اکثر مقام‌های اقتصادی دولت را در دست دارد، نیز از همین مقوله است و به همین جهت توجه به این دیدگاه‌ها حایز اهمیت است.

آقای جنان‌صفت در یادداشتی در خرداد ۱۳ آبان ماه تحت عنوان «روشنفکر ایرانی و «اقتصاد آزاد»، ضمن تجلیل از تلاش‌های روشنفکران عدالت‌جوی ایران در جهت «توانسازایی» گروه‌های کم‌درآمد جامعه، از آن‌ها خواسته است «به راهبرد کارآمد و سازگار با ویژگی‌های امروز جهان» دست یابند. از «بدگویی» به سرمایه‌دار» دست بردارند خیال نکنند که «ذات» سرمایه‌دار و کارفرما بد است، به «خصوصی‌سازی» «آزادسازی تجاری» حمله نکنند و از مالکیت دولتی و صدپریت دولتی دست بردارند. آقای جنان‌صفت البته صریح نگفته است که «روشنفکران» ایران به جای این کارهایی که نباید بکنند، چه باید بکنند.

تجربه در برابر تجربه!

سرمایه‌دار و کارفرما بد است، به «خصوصی‌سازی» «آزادسازی تجاری» حمله نکنند و از مالکیت دولتی و صدپریت دولتی دست بردارند. آقای جنان‌صفت البته صریح نگفته است که «روشنفکران» ایران به جای این کارهایی که نباید بکنند، چه باید بکنند.

حداقل کاری است که برای دفاع از حقوق انسان‌هایی که توسط این مناسبات مورد تعرض قرار می‌گیرند، می‌توان انجام داد. همه طرفداران نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری بی‌بند و بار هر صحبت از «کنترل» را به معنای دیکتاتوری و استبداد می‌فهمند و آن را در تعارض با دموکراسی اعلام می‌کنند. آقای جنان‌صفت نیز با الهام از همین اندیشه خطاب به روشنفکران عدالت‌خواه ایران می‌نویسد: «آیا تاکنون به این اندیشیده‌اند که «اقتصاد» به مثابه یک عنصر نیرومند در پیش راندن جامعه و دگرگون‌سازی نیز، نیاز به آزادی دارد. اگر آزادی اقتصادی بدون توسعه سیاسی راهبردی امرانه است، عکس آن نیز چنین است.» این سخنان کاملاً صحیح است. اما چرا باید از «آزادی اقتصاد» تنها آزادی سرمایه‌دار و سرمایه «ذات بد سرمایه‌دار و کارفرما» نیست، این ستیز، ستیز با مناسبات ناعادلانه‌ای است که سرمایه‌داری بر جهان ما تحمیل می‌کند، مناسباتی که «ذاتاً» بی‌عدالتی را تولید می‌کند. ست‌گیری عمومی روشنفکران عدالت‌خواه، یافتن جایگزینی برای این مناسبات است و تا زمانی که چنین جایگزینی صورت نگرفته است، کنترل این مناسبات از طرق دموکراتیک،

تتشکل‌های خود، در مشارکت آنان در روند تولید، در سود و سرمایه و در ایجاد شرایط و نهادهای لازم برای دفاع کارگران و مزدبگیران از حقوق خود می‌باشد. به همان اندازه که کار آزاد باشد، کنترل بر سرمایه بیشتر می‌شود و از موقعیت یک‌ه‌تاز و تنها تصمیم‌گیرنده در عرصه تولید و اقتصاد فرو می‌افتد. مالکیت دولتی برای محدود کردن جنبه‌های غارت‌گرانه سرمایه‌داری از آن‌ها استفاده کرد، اما راهبردهای جدید، بیشتر به کنترل دموکراتیک سرمایه توسط نیروی کار و نهادهای مدنی توجه دارد. نهادهای مدنی فقط نباید در برابر دولت ایجاد شوند، بلکه در برابر ساختار اقتصادی نیز تجهیز نیروی کار برای دفاع از حقوق خود و مقابله با یک‌ه‌تازی سرمایه که در غالب «خصوصی‌سازی» و «آزادسازی» ارایه می‌شود، ست‌گیری است که روشنفکران طرفدار عدالت اجتماعی باید به هم‌چنان با تمام قوا از آن جانبداری کنند و علیه کنترل سرمایه بر همه شئون زندگی مردم مبارزه نمایند.

روزنامه قدس: منوچهر محمدی به ۱۳ سال زندان محکوم شده است

روزنامه قدس که به منابع محافظه کاران دسترسی دارد، خبر داد منوچهر محمدی به ۱۳ سال زندان محکوم شده است. این روزنامه در شماره روز پنجشنبه گذشته خود در ستون اخبار ویژه نوشت: گفته می‌شود دادگاه انقلاب اسلامی منوچهر محمدی را به ۱۳ سال زندان محکوم کرده است. برپایه این گزارش شعبه دادگاه انقلاب اسلامی پس از محاکمه و بررسی اتهامات نامبرده، پرونده کفری وی را تکمیل و انشای رای کرده است. به نوشته روزنامه قدس این دادگاه اتهامات شمار دیگری از کسانی را که در جریان تظاهرات دانشجویی تیر ماه گذشته دستگیر شده‌اند، در دست بررسی دارد. اسامی افرادی هم در میان متهمان و محکومان دادگاه انقلاب اسلامی به چشم می‌خورد که رای برخی از آنها در دادگاه بدوی صادر و پرونده شمار دیگری نیز در دادگاه‌های تجدیدنظر و دیوان عالی کشور است. مقامات قضایی در مورد صحت و سقم این خبر اظهار نظر نکرده‌اند.

جامعه وقتی تامین می‌شود که امنیت تبهکاران از بین برود. وقتی خرداد به امنیت تبهکاران تعرض می‌کند چسرا شمسای پسر می‌شود و امنیت و آرامش را از بین رفته می‌بیند؟ خسرداد آرامش و امنیت محفل نشینان را برهم زد تا بندگان خدا در آرامش و امنیت زندگی کنند.

در باره «انحراف انقلاب»:

- ۱ - مگر انقلاب اسلامی علیه استبداد، ناامنی و بی‌حرمتی و برای آزادی همگان نباید اما امروز مراجع تقلید ما، استادان دانشگاه ما و مطبوعات ما به عنوان رکن چهارم جمهوریت و جامعه مدنی، برای انتقاد به تمام مدیران و مسئولان کشور احساس امنیت می‌کنند؟
- ۲ - مگر انقلاب ما با هدف و شعار حرکت انسان‌ها نیامد و ما در این سال‌ها بیشترین هتک حرمت‌ها را از انسانها و حتی در حق مرجعیت دینی وارد نکردیم؟
- ۳ - مگر امر به معروف و نهی از منکر در اسلام دارای شرایط خاصی نیست که در همه رساله‌های علمیه آمده است و مگر به عنوان یکی از اصول قانون اساسی برای تضمین جلوگیری از انحراف انقلاب در قانون نیامده است؟ آیا ایجاد ستادی به نام امر به معروف و نهی از منکر که هیچ جنبه رسمی و قانونی ندارد و خود مرتکب زشت‌ترین منکرات می‌شود انحراف از انقلاب نیست؟
- ۴ - مگر انقلاب اسلامی برای ختم انقلاب ستم و شکنجه نیامد و این هدف را در قانون اساسی تبدیل به یک اصل نکرد اما خیل گزارش‌هایی که فقط برخی از نمونه‌های آن در یک‌سال گذشته در مطبوعات چاپ شد و از وجود استراق‌سمع و شکنجه حکایت می‌کند، آیا انحراف از انقلاب نیست؟
- ۵ - مگر انقلاب اسلامی برای طرد روش «هدف وسیله را توجیه می‌کند» به وجود نیامد و مگر برخی امروز برای رسیدن به ادامه در صفحه ۶

عبدالله نوری: علی فلاحیان وزیر اطلاعات وقت...



همچنان ادامه دارد و در جریان آن عبدالله نوری تفکر رسمی و حاکم بر جمهوری اسلامی را در جریان آن به زیر نقدی کوبیده کشیده است و عملاً به پلافرمی برای نیروی پیشرو اصلاح طلب حکومتی تبدیل شده است. بخش‌های برگزیده دفاعیات عبدالله نوری را که تا پایان جلسه چهارم دادگاه شامل می‌شود، در زیر می‌خوانید.

وای بر این نظام، وای بر این ولایت!
امروز یک روحانی مدعی است که یک روحانی دیگر کارش توهین افرا و نشر اکاذیب بوده و هدفش جز ضربه زدن به نظام و اسلام و حتی معاندت با دین نیست. اگر این آقا راست می‌گوید وای بر روحانی که من در آن هستم و اگر این آقا دروغ می‌گوید، وای بر روحانی که او در آن است. من بیست سال در این کشور مسئول بودم، اگر این آقا راست می‌گوید وای بر نظامی که من ۲۰ سال مسئول آن بودم و اگر این آقا دروغ می‌گوید، وای بر نظامی که این آقا در آن مسئولیت دارد. اگر ثمره انقلاب بعد از ۲۰ سال، پرورش چهره‌های مثل من است، وای بر این انقلاب و اگر پرورش چهره‌های مثل این آقا است، باز هم وای بر این انقلاب. اگر نماینده ولی فقیه بعد از ۲۰ سال وضعیت مثل من است، وای بر این ولایت و اگر مثل این آقا است باز هم وای بر این ولایت. اگر ثمره دینی ما بعد از این همه عمر تبلیغ دینی، فردی و اگر فردی مثل این آقا می‌شود باز هم وای بر این دین!

غیرقانونی بودن دادگاه روحانیت:
برای من موجب تاسف و تأثر فراوان است که ناگزیرم برای اثبات حقانیت خود در جای سخن بگویم که بر مبنای نقض آشکار قانون اساسی کشور شکل گرفته است.

با توجه به اینکه دادگاه ویژه، قانونی بودن خود را ناشی از حکم رهبری می‌داند. به طور خلاصه بر موارد ذیل تاکید می‌کنم:

اول، مشروعیت حکومت و نافذ بودن حکم رهبری ناشی و منبع از آرای مردم است. دوم، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر را در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی دانسته است و «تساوی عموم در

زمان قاتل بودیم». اینک به جای افکار عمومی بر کرسی هیات منصفه تکیه می‌زند. این مردم حق ندارند سؤال کنند به راستی چه کسی پشت این افراد است که نه تنها وقتی دادسرای نظامی آنها را احضار می‌کند، تمکین نمی‌کنند، بلکه دادگاه ویژه هم به جای محاکمه آنها، نوری را محاکمه می‌کند. دادگاه ملت ایران درباره این محاکمه چگونه قضاوت خواهد کرد وقتی ببیند مدافع (روح‌الله حسینیان) و یا همکار (پسورمحمدی) سعید اسامی به عنوان اعضای هیات منصفه درباره افشاکننده چهره واقعی قاتلان، به عنوان متهم قضاوت می‌کنند. آنچه روزنامه‌های مستقل بر آن تاکید کرده‌اند بسیار شفاف و روشن است. پاسخگویی (علی فلاحیان) وزیر اسبق اطلاعات که هم قدرت داشته است و هم می‌توانسته است با توجه به شرط اجتهاد وزیر اطلاعات، تصمیم‌گیر باشد. خسرداد طی ده‌ها یادداشت صراحتاً خواستار پاسخگویی وزیر اطلاعات وقت شده است نه کس دیگری و لذا عووض کردن صورت مساله توسط برخی و پاسخگویی آن توسط تنظیم‌کننده کفرخواست و اقلیت را تغییر نخواهد داد. از نظر ما وزیر اطلاعات وقت به خاطر قتل‌هایی که در زمان ایشان صورت گرفته و امنیت ملی را به خطر انداخته است باید پاسخگو باشد. درباره این نکته کفرخواست که می‌گوید عبدالله نوری «واقعا کسانی را می‌شناسد که چنین اقداماتی را انجام داده‌اند و آن را کتمان می‌کنند»، می‌گوییم: بلی، در این رابطه

بخاطر عقایدشان مظلوم می‌کنند و از کسی فریادی بر نمی‌خیزد! آیا اگر فردی از سر درد فریاد برآورد مجرم است؟ مگر حاکمیت مسئول حفظ جان انسانها نیست؟ پس چرا حسین برازنده، احمد تفضلی، احمد میرعلایی، ابراهیم زال‌زاده، سعیدی سیرجانی، پیروز دوانی، مجید شریف، غفار حسینی، منوچهر صناعی و نیروزه کلانتری، عده‌ای از دانشگاہیان و روحانیون اصل تسنن و یا برخی از کشیش‌های مسیحی به نام‌های میکائیلیان و دیباج به قتل رسیده و برخی با کارد تکه‌تکه و پس از بسته‌بندی، در فریزر جاسازی شدند و قاتلان آنها به مردم معرفی نشدند تا شهروندان به عمق جنایاتی که بر این کشور رفت آگاه شوند؟ این‌گونه اعمال چه هزینه‌ای برای حاکمیت نظام و اسلام داشته است؟ چگسونه است که در حکومت اسلامی بانوی سالمنه را با بیش از ۲۵ ضربه کارد سلاخی می‌کنند ولی وقتی روزنامه‌ای به این مسائل می‌پردازد، ناامنی به وجود می‌آید. چه کسانی می‌خواستند گروهی از نویسندگان دکترانندیش که از نظر فکری مثل ما نمی‌اندیشند را به قمر دره بپنکنند و چرا آن‌همه جرم و جنایت در حق جان افراد و نفوس انسانها روا داشته شد؟ در نهایت به آبرو و حیثیت کشور ضربه‌ای سهمگین وارد آمد؟ چرا در حالی که همه نگاه‌ها و نظرها معطوف به یک نقطه خاص بود، هیچکس جرات آن را نداشت تا حتی پرسشی در جلسات خصوصی درباره قتل‌ها مطرح کند؟ و چرا اینک که کوس رسوایی محفل نشینان در همه جا به گوش می‌رسد، هیچ‌کس مسئولیتی به عهده نمی‌گیرد و با جاسوس و منحرف اعلام کردن سعید اسلامی، صورت مساله در حال پاک‌شدن است و اگر روزنامه‌ای نکته‌ای در این راستا بنویسد، مدیرمسئولش به پای میز محاکمه کشیده می‌شود؟ من اعلام می‌کنم تا قدرت بیان و کلام دارم از حقوق اساسی مردم و مظلومان دفاع خواهم کرد.

خرداد امنیت و آرامش کسانی را برهم زده است که با توسل به شریک‌ترین و مستحظ‌ترین شیوه‌ها و دست زدن به مجرمانه‌ترین اعمال و قتل افراد بی‌گناه بنیان‌های نظام و ملت را نشانه رفته‌اند. امنیت و آرامش

در آستانه محاکمه عبدالله نوری، اکبر گنجی روزنامه‌نگار اصلاح طلب گفتگویی با او انجام داد که در شماره روزنامه صبح امروز به چاپ رسید. در این گفتگوی طولانی، از جمله بحث قابل توجهی بین گنجی و نوری پیرامون قانون اساسی جمهوری اسلامی و حق مردم در نفی رژیم صورت گرفت که خلاصه‌ای از آن را در زیر می‌خوانید:

گفتگوی اکبر گنجی با عبدالله نوری

عبدالله نوری: اگر روزی مردم، دینی یا حکومتی یا قانون اساسی‌ای را نخواستند، تمام آنها باید صحنه را ترک کنند
اکبر گنجی: اگر مردم چیزی را نخواستند باید عوض شود

می‌شوند، دو سوم آرای مجلس باشد که مستقیماً توسط مردم انتخاب می‌شوند. خبرگان قانون اساسی، شورای نگهبان را به عنوان مفسر قرار دادند و این تعارضی با دموکراسی ندارد. خبرگان تطبیق قوانین عادی با شرع و قانون اساسی را به شورای نگهبان واگذار کردند و تطبیق این‌نامه‌ها و مقررات مصوب دولت با قوانین عادی را بر عهده ریاست مجلس گذارده‌اند. به هر حال قانون اساسی در یک مرجع رسمی تفسیر و انطباق قوانین نیاز دارد... ما به نحوه تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی اشکال داریم اما این اشکال به خود قانون اساسی باز نمی‌گردد. ممکن است در قانون اساسی ناسازگاری وجود داشته باشد اما من اکنون در این باره حضور ذهن ندارم ولی متأسفانه عمل ما به گوندای است که با قانون اساسی تعارض دارد و حق تعیین سرنوشت را نمی‌دهد. همین قانون اساسی و همین شورای نگهبان در ده سال اول انقلاب و زمان امام بود، اما نظارت استصوابی وجود نداشت. تفسیر دهه اول یا تفسیر دهه دوم متفاوت است. نباید عملکرد افراد را به پای قانون اساسی گذاشت. بسیاری از قوانینی که اینک وضع می‌شود با اصل ۹ و ۵۶ قانون اساسی تعارض دارد و شورای نگهبان باید آنها را رد کند. پس ابزار نظارت استصوابی، صلاحیت‌کننده‌ها را تایید یار می‌کند. این نکته مهمی است که اعضای شورای نگهبان که خود کاندیدای عضویت در مجلس خبرگان هستند اختیار و قدرت دارند و صلاحیت رقیب خود را رد کنند و رقیب خود را از صحنه رقابت حذف کنند. این عمل در دو انتخابات گذشته اتفاق افتاده است. ثالثاً اصول بسیاری در قانون اساسی وجود دارد که در ذیل آنها گفته شده است. مثلاً باید با شرع انور یا مبانی اسلام تضاد داشته باشد. از شرع انور و مبانی اسلام قرائت‌های مختلفی وجود دارد. قرائت شورایی نگهبان از شرع انور و مبانی دین، اقتصادگرایی است. اول اشکال قرائت امکان نمی‌دهد تا مردم‌سالاری تاسیس و تداوم یابد. با توجه به نکات یاد شده، آیا شما تعارض در قانون اساسی را تایید می‌کنید یا نه؟ از طرف دیگر آیا قبول دارید که برای رفع تعارض و ایجاد سازگاری باید بازنگرایی اساسی بازنگری کرد؟ بازنگرایی قانون اساسی معطوف به دو هدف متعارض می‌تواند باشد. یکی بسط جمهوری، مردم‌سالاری، آزادی، رقابت بالا و مشارکت بالا و دیگری بازنگری که جمهوری را تضعیف کند و پدرسالاری را تقویت نماید. نوری: به تعبیر قرآن هر چیزی که الهی نباشد در آن اختلاف زیاد دیده می‌شود. هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که در قانون نوشته بشر تعارض، تناقض، تضاد و اختلاف وجود ندارد. از این جهت وجود ابهام و تعارض در قانون اساسی طبیعی است. به هر حال قانون اساسی نیازمند یک مرجع رسمی رفع ابهام است. حال آن که مرجع شورای نگهبان باشد یا هر مرجع دیگری که ممکن است باشد. مرجع قانون اساسی را می‌توانیم بر دوام آن بخش در قانون اساسی اصرار بورزیم...

● یکی از اصول معارض با مردم‌سالاری، اصل ۱۷۷ قانون اساسی است که نحوه بازنگری در قانون اساسی را روشن کرده است. مطابق این اصل مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس جمهوری، موارد اصلاحی قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می‌کند. اولاً: تشخیص بازنگری و موارد تغییر و اصلاح با مقام رهبری است. ثانیاً: اعضای شورای بازنگری نیز از قبل مشخص است چه کسانی هستند: اعضای شورای نگهبان، روسای قوای سه‌گانه، اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام، پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان، ده نفر به انتخاب مقام رهبری، سه نفر از اعضای هیات وزیران، سه نفر از اعضای قوه قضاییه، ۱۰ نفر از نمایندگان مجلس و سه نفر از دانشگاه‌ها. مردم در این فرایند هیچ نقشی ندارند، نه در تشخیص ضرورت بازنگری، نه در انتخاب افراد برای عضویت در شورای بازنگری، تمامی مسئولان حکومتی عضو مجلس خبرگانند جز سه نفر استاد دانشگاه که قانون اساسی نحوه انتخاب آنها را روشن نکرده است. پر واضح است که وقتی همه چیز در دست حکومت بود، تغییرات هم به نفع حکومت سامان خواهد یافت. اگر مردم بخواهند تغییرات بنیادین در قانون اساسی ایجاد کنند با چنین ترکیبی نمی‌توان بدان دست یافت. مورد دیگری که در قانون اساسی با مردم‌سالاری تمام عیار تعارض دارد در خصوص رسیدگی به جرایم است. در دنیای مدرن، تشخیص مجرم بودن یا مجرم نبودن متاهل و شهروندان است. یعنی اولاً کلیه جرایم با حضور هیات منصفه عمومی است نه حکومت یا گروه‌های سیاسی. ثالثاً هیات منصفه معین می‌کند که متهم گناهکار یا بی‌گناه است. رابعاً پس از تشخیص هیات منصفه، اگر متهم گناهکار باشد قاضی فقط میزان مجازات را بر اساس جرم تعیین می‌کند. در قانون اساسی ما فقط در اصل ۱۶۸ درباره جرایم سیاسی و مطبوعاتی حضور هیات منصفه پذیرفته شده است نه کلیه جرایم. از طرف دیگر دو دهه گذشته هیچ یک از جرایم سیاسی در دادگاه علنی با حضور هیات منصفه مورد رسیدگی قرار نگرفته است. اخیراً قوه قضاییه جرایم سیاسی و نوع مجازات آن را تعیین و در اختیار مجلس گذاشته است. با توجه به افکار آقای یزدی می‌توان حدس زد که چه چیزی تهیه شده است. در خصوص جرایم مطبوعاتی که چند سالی است با حضور هیات منصفه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد، اولاً هیات منصفه نماینده افکار عمومی نیست. ثانیاً در دادگاه ویژه روحانیت هیات منصفه که نماینده دادستان کل دادگاه ویژه روحانیت است، درباره روزنامه‌ها حکم می‌کند... از این جهت خاص قانون اساسی با مردم‌سالاری تمام عیار تعارض دارد. یعنی قانون اساسی باید حضور هیات منصفه را در کلیه دادگاه‌ها و کلیه جرایم اجباری می‌کرد. آن‌هم هیات منصفه‌ای که نماینده افکار عمومی باشد. در آن صورت بسیاری از معضلات کنونی قوه قضاییه حل می‌شود و دیگر قانونی به نام قانون دادگاه‌های

عام که در جرایم عمومی قاضی و بازجو و مدعی‌العموم را به یک نفر تقلیل داده است، اصولاً به تصویب نمی‌رسید. ● دو بحث را باید از یکدیگر تفکیک کرد. یکی آن‌که آیا در قانون اساسی تعارض وجود دارد یا نه. دیگر این‌که آیا می‌توان در قانون اساسی بازنگری کرد یا نه، درباره وجود تعارض در قانون اساسی من الان چیزی در ذهن نیست. و شما هم موردی را ذکر نکردید. ● من در سوال خود دو مورد را ذکر کردم و گفتم: اصل ۱۷۷ قانون اساسی بدلیل آنکه در تشخیص ضرورت بازنگری، تعیین نمایندگان جهت تغییر و اصلاح قانون اساسی در جهت مطلوب برای مردم هیچ نقشی در نظر نگرفته است. لذا با مردم‌سالاری تعارض دارد. در خصوص رسیدگی به جرایم نیز بر این نکته تأکید کردم که در نظام‌های مردم‌سالار شهروندان تعیین می‌کنند که چه کسی مجرم یا بی‌گناه است نه کاست قدرت. ● تشخیص ضرورت بازنگری قانون اساسی نیازمند یک مرجع است. آن کس یا نهادی که دستور بازنگری را صادر می‌کند کدام مرجع است؟ رهبر، مجلس، دولت، قوه قضاییه؟ در چهارچوب مصوب قانون اساسی بحث می‌کنیم. یعنی مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان منتهای نظارت استصوابی، منتخب راسین ملت است. رهبری منتخب مجلس خبرگان، منتخب مردم است. دولت، رئیس‌جمهور و بقیه نهادها همگی براساس قانون اساسی منتخب مردم‌اند. من در چهارچوب یک نظام مردم‌سالاری که آرای عمومی کاملاً در آن ملحوظ است بحث می‌کنم. در چنین نظامی، پس از بحث‌های شفاف و علنی شهروندان و کلیه گروه‌ها درباره موارد تغییر قانون اساسی، رهبری پس از یک ارزیابی عمومی در این خصوص است که قانون اساسی باید مورد بازنگری قرار گیرد، مردم نظام‌های مردم‌سالار، نظرسنجی یک رویه معتبر است. آنها درباره تمامی مسائل حساس و حتی کسب‌وکار، نظرسنجی می‌کنند و نظر مردم را می‌سنجند و پس از آن مواضع خود را به مواضع مردم نزدیک می‌کنند. من از قانون اساسی چنین نظامی را برداشت می‌کنم. حال رهبری پس از جمع‌بندی نظرات شهروندان بدین نتیجه می‌رسد که برای اصلاح امور و اداره کشور قانون اساسی باید مورد بازنگری قرار بگیرد. در اینجا دو تصور وجود دارد: یکی این‌که از موضع حکومت، قانون اساسی مورد بازنگری قرار می‌گیرد. دیگر آنکه از موضع مردم و برای بسط جمهوری، مردم‌سالاری، آزادی، دموکراسی و تحقق انتظارات مردم قانون اساسی بازنگری می‌شود تا نظام همچنان مردمی باقی بماند و مشروعیت آن همچنان افزایش یابد و مردم یقین کنند که اصلاحات مداوم در چهارچوب قانون و به روش‌های مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر است. از نظر من قانون اساسی در چنین فضایی نوشته شده است. ممکن است عمل کنونی و فضای جاری با فضای دوران نوشتن قانون اساسی متفاوت باشد، اما باید توجه داشت که نویسندگان قانون

اساسی به دنبال بسط مردم‌سالاری و آزادی بودند. در یک چنین نظام مردم‌سالاری، حتی اگر رهبری به این نتیجه رسیده که «خواست ملی» این است که رابطه رهبری با دیگر نهادها و قوا از نو تعریف شود، در این چارچوب دستور بازنگری صادر می‌کند. تصور دیگر آن است که رهبری بدنبال مصالح خودش که با مصالح مردم تعارض دارد می‌باشد و می‌خواهد مصالح خود را به مردم تحمیل کند و بر این اساس دستور بازنگری صادر می‌کند. من می‌گویم اصلاً چنین تصوری نباید به ذهن خطور کند. چون قانون اساسی برای نظام مردم‌سالار نوشته شده است و لذا در یک نظام مردم‌سالار، ترکیبی که برای شورای بازنگری برگزیده از مسئولینی است که عمدتاً منتخب مردم‌اند و واقفا مردم آنها را انتخاب کرده‌اند تا با کار کارشناسی، قانون اساسی را اصلاح کنند و «خواست ملی» را تأمین کنند و در نهایت متن تجدیدنظر شده را به تصویب مردم می‌رسانند. آن تصوری که گمان می‌کنم رهبری به نفع خود و به ضرر ملت در قانون اساسی بازنگری می‌کند این نکته را در نظر نمی‌گیرد که مردم در نهایت به چنان قانون اساسی‌ای رای نخواهند داد و چنان انتخاباتی را تحریم خواهند کرد. چنان رویکردی با قانون اساسی تعارض دارد. اصل «خواست مردم» است. مردم بهتر از هر کس دیگری سعادت خود را تشخیص می‌دهند. هیچ‌کس حق ندارد به جای مردم درباره آینده آنان تصمیم بگیرد. زندگی بهتر برای مردم همان است که خود تشخیص می‌دهند. در خصوص حضور هیات منصفه در کلیه دادگاه‌ها، این نکته خوبی است که به نظر من هم به بسط مردم‌سالاری کمک می‌کند. من فعلاً به همان دو مورد قانع‌ام و امیدوارم که کلیه جرایم سیاسی مطبوعاتی با حضور یک هیات منصفه‌ای که نماینده افکار عمومی است مورد رسیدگی قرار بگیرد و رای هیات منصفه رای قاضی باشد. بعد اگر کلیه جرایم با حضور هیات منصفه مورد رسیدگی قرار گرفت که چه بهتر. اما فعلاً همان دو مورد هم که با مشکل روبروست. به قول شما در ۲۰ سال گذشته جرایم سیاسی با هیات منصفه رسیدگی نشده است. هیات منصفه دادگاه مطبوعات با مشکل روبروست و هیات منصفه دادگاه ویژه روحانیت بر اساس قانون انتخاب نشده است. بقای نظام جمهوری اسلامی به مردم‌سالاری وابسته است. اگر نظام تغییر روش داد، اصل نظام را تهدید خواهد کرد. حفظ این شاکله و وابسته به ایمان مردم است. این نظام دانما باید خود را با آرمان‌ها و اهداف مردم منطبق کند و به‌نحوی در خود تغییر ایجاد کند که مطلوب مردم باشد. حکومتی که از خواست مردم فاصله می‌گیرد زوال خود را قطعی می‌کند اما رژیمی که به خواست مردم گردن می‌نهد دوام و بقا خود را تضمین می‌کند. ● می‌خواهم عمق و گستره نظام مردم‌سالاری که شما بدان اعتقاد دارید، بر ما خوانندگان روشن شود. لذا سوال را متوجه بنیادهای مردم‌سالاری می‌کنم. اولین پیش‌فرض نظام‌های مردم‌سالاری این است که همه آدمیان از صدر تا ذیل، آدمیان متوسط‌اند و انسان کامل در میان ما، بشر غیرمعصوم

وجود ندارد. به قول حافظ همه گناه کار و «تردامن» هستیم. همه جایز الخطا هستیم. هیچ موجود فراتاریخی و فرازمینی در میان ما وجود ندارد که از بلندای تاریخ و جهان، گذشته و حال و آینده را ببیند و به دلیل چنان مزیتی حق داشته باشد مردم را به سوری اتویا هدایت کند. سعادت حقیقت ارزش و... همان است که مردم انتخاب می‌کنند نه افرادی خاص به جای مردم برای مردم. اگر مردم چیزی را نخواستند باید عوض شود. در این چهارچوب اگر روزی روزگاری مردم ایران زمین آمدند و به شما گفتند شما آدم‌های خوبی بودید قانون اساسی خوبی هم داشتید بر ما هم خوب حکومت کردید ولی ما اکنون دیگر از شما خسته شده‌ایم، به نوع دیگری از زندگی، قانون اساسی حکومت و مدیران دلبسته‌ایم که آن را بهتر از شما، قانون اساسی شما و خود شما می‌دانیم، لذا خواهشمند است شما تشریف ببرید و به ما اجازه بدهید همانگونه که خود تشخیص می‌دهیم زندگی و حکومت کنیم. در مقابل چنین درخواستی دو راه وجود دارد اول سرکوب مردم و ادامه حکومت با زور. دوم خداحافظی و سپردن سرنوشت حکومت و جامعه به خود مردم. ممکن است شما بگویید راه سوم هم وجود دارد و آن این‌که ما با بحث و گفت‌وگو مردم را قانع می‌کنیم که حکومت و قانون اساسی ما بهترین حکومت و قانون اساسی است. اما من می‌گویم فرض کنید شما تمامی اقله خود را آوردید و مردم نپذیرفتند. به اصطلاح به تکلف اقله رسیدید. آنوقت چه می‌کنید؟ ● دین اسلام دینی نیست که بخواهد با زور شمشیر وسلطه خودش را در جامعه جا بیندازد و با ایجاد رعب و وحشت اعتقاد ظاهری مردم را به دست آورد... انقلاب ارتباطات از طریق تلفن فاکس ماهواره اینترنت و... تکنولوژی‌ای در اختیار بشر گذارده تا تمامی اطلاعات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، اجتماعی را آزادانه دریافت کند و پس از آن انتخاب کند. اما متأسفانه از طرف ما گفته می‌شود در گوش‌ها را بگیرد و تمامی پیام فرست‌ها را ببندد تا پیامی به کسی نرسد و انحرافی بسپارد نیاید. روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها، ممکن است باعث انحراف و گناه بشوند و لذا بستن آن در دستور کار قرار می‌گیرد. دینداری و دین‌گرایی عقداً قلب است و با زور و سرزنش نمی‌توان کسی را دیندار کرد. اگر مردم قانون اساسی، نحوه زمامداری و روش‌های یک نظام حکومتی را نپذیرند و آن نظام مشروعیت خود را از دست دهند، منطقی و به لحاظ واقعیت خارجی، آن حکومت نمی‌تواند تداوم یابد، منطقیاً دلیلی برای ادامه حیات ندارد چرا که نمی‌تواند بر کسانی حکومت کند که نظام فکری و قانون اساسی‌اش را قبول ندارند. از منظر واقعیت خارجی، ممکن است چند صباحی با زور و قوه قهریه به حیات خود ادامه دهد ولی در نهایت با هزینه سنگینی می‌رود. اگر مردم نتوانند رژیم نامشروع را به روش‌های مسالمت‌آمیز تغییر دهند با انقلاب آن را تغییر خواهند داد. انقلاب بزرگترین ساوان برای یک حکومت است... حکومت اقلیت سلطه‌گر در نهایت رفتنی است. تمام سخن ما این است که دین و حکومت باید در چهره‌ای تجلی کنند که اقبال مردم را به دست آورند. بقا دین مشروط را به دست است و بقا حکومت نیز مشروط به قبول مردم است. اگر روزی مردم دینی یا حکومتی یا قانون اساسی‌ای را نخواستند، تمام آنها باید صحنه را ترک کنند و اجازه دهند مردم نظام مطلوب خویش را بنا نهند.

عبدالله نوری: علی فلاحیان وزیر...
ادامه از صفحه ۵
هدف، هر وسیله‌ای را توجیه نمی‌کنند که آخرین نمونه آن استفاده ابزاری از مقدسات برای کوییدن رقبای سیاسی و تضعیف رییس‌جمهور بود. ۶- مگر انقلاب اسلامی برای مقابله با تفتیش عقاید به وجود نیامد و همین را تبدیل به یکی از اصول قانون اساسی کرد، اما ما امروز بی‌سابقه‌ترین تلاش‌ها را در تفتیش عقاید داریم که متن همین کیفرخواست صدق بارز و بسیار روشنی از آن است. ۷- علی‌رغم سفارشات فراوان حضرت امام به اصحاب انقلاب مبنی بر تلاش برای تأمین زندگی و معیشت و معنویت مردم، مگر بسیاری از ما اسیر تاملین نام و مقام و نان خود نشدیم؟ آیا اگر در رژیم گذشته خانواده شاه و مقربان آن بودند و از رانت‌ها بهره می‌بردند و استثنایی و جزو از ما بهتران تبعیضات برپا شد، امروز چند خانواده استثنایی وجود دارد که می‌برند و یا به واسطه گری از رانت‌های گوناگون بهره می‌برند و یا این انحراف از اهداف انقلاب نیست؟ ۸- انقلاب اسلامی علیه ناامنی‌های زمان شاه به وجود آمد و پس از انقلاب درست نقطه مقابل ساوا، سازمانی به نام «وزارت اطلاعات و امنیت» برپا ساختیم تا برای ملت و تمام شهروندان موافق و مخالف خود امنیت بیآوریم اما افرادی در همین وزارت اطلاعات در کنار برخورد با براندازان مسلح و جاسوسان خارجی به نام مبارزه با تهاجم فرهنگی به آدم‌ربایی و قتل عناصر فرهنگی دست زدند و یا رقت‌آورترین وضع، برخی از آنها را با کارد تکه‌تکه کردند. آیا این انحراف از مسیر انقلاب نیست؟ ۹- آقای محترم! چه انحرافی عظیم‌تر از آنکه به نام دفاع از انقلاب، به دانشگاه حمله کنند و آن فاجعه دلخراش را در کوی دانشگاه تهران و در دانشگاه تبریز به‌وجود آورند. ۱۰- اگر آن‌انکه با قانون مخالفت می‌کنند به عنوان مدعی بر صدر نشینند و آنان که از قانون به معنای دقیق کلمه حمایت می‌کنند به میز محاکمه کشیده شوند، این انحراف از انقلاب نیست. اگر کسی که از قاتلان قتل‌های زنجیره‌ای دفاع می‌کند و نیز فرد دیگری که از همکاری نزدیک سعید امامی منصفه می‌نشیند و کسانی که از مقتولان و بسی‌گناهان دفاع می‌کنند محاکمه می‌شوند. آیا این انحراف از اهداف انقلاب نیست؟ در پایان این بخش از دفاعیات خود، ضمن رد و تکذیب کلیه اتهامات وارده، تأکید می‌کنم می‌شوم اصلی موارد مطروحه در کیفرخواست، عمدتاً مبتنی بر نفی آزادی‌های مشروع و قانونی مطبوعات و معاینه با قانون است و به ویژه آنکه بیش از هر چیز ناشی از گرایش شدید تنظیم‌کننده کیفرخواست به تفتیش عقاید و سلب حق آزادی اندیشه و بیان است.

درباره تجدیدنظر طلبی:
اگر تجدیدنظر طلبی به معنای مخالفت با «تفتیش عقیده»، مخالفت با قتل روشنفکران و دگراندیشان، مخالفت با پلیسی و اجتنامی کردن فضای فرهنگی و اجتماعی، مخالفت با نازعات حوزه علمیه، مخالفت با دخالت استصوابی و مخالفت با دخالت نظامیان در سیاست باشد، من تجدیدنظر طلب هستم. □

عشق آمد و فتاری موزون کلوی سرشارش را

- و عاشقان سرشته باران بودند
- در رویای سرو و ماه
- و عاشقان سرشته مرجان شدند
- در رازهای آب و ستاره
- و عاشقان سرشته نائند
- در تابهای خون و آزادی، ❁

یادوار باغبان ماندگار باغ سخن

خسرو باقرپور

به قانون در آن نهفته است با معرفت کهنه و سنتی در عرصه نهادینه شدن آزادی‌ها و انعکاس آن در قوانین مدون اساسی را با هشیاری ظریفی ارائه می‌دهد. مختاری می‌گوید نهادینه شدن آزادی به شکل تدوین شده در قوانین اساسی بطور مثال کشورهای اروپایی به این صورت آمده است که «هیچ قانونی نباید در جهت منع و محدودیت حق بیان وضع گردد». اما در جامعه ما و در تاریخ سیاسی یکصد سال اخیر آن از آغاز زمان مشروطیت چه در قانون اساسی دوره مشروطه و دوره سلطنت پهلوی و چه در قانون اساسی کنونی جمهوری اسلامی ایران هر وقت از آزادی در قانون نامی به میان آمده بلافاصله تکرار می‌گردد «اگر که» «مگر که» «به شرطی که» و الفاظی از این قبیل. بررسی این اگر و مگرها روشن می‌کند که مبنای قوانین نوعاً محدودیت آزادی بوده است و بر اساس معرفت محدودیت‌ها به تفصیل پرداخته‌اند اما در مقدمات به عبارات کلی و کش‌دار و توجیه‌پذیر بسنده کرده‌اند.

محمد مختاری برای نمونه اصل ۲۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی را مورد سوال قرار می‌دهد در این اصل آمده است «تشریفات و مطبوعات در بیان مطالب خود آزادند مگر اینکه محل به میانی اسلام یا حقوق عمومی باشند تفسیر آن را قانون تعیین می‌کند» وی می‌افزاید این بند به جای اینکه به تفصیل آزادی پیرامون قید و بند و شروط آزادی را تفصیل داده است، و به اصل محدودیت مطبوعات تبدیل گردیده و آزادی را نفی و نقض کرده است. کلیه مطبوعات تعطیل شده از ابتدای اجراء شدن این قانون تا به محاق تعطیل افتادن روزنامه‌هایی مثل طوس و جامعه و نشاط و... همه با استناد به این قانون تعطیل گردیدند.

معرفت مدرن را مختاری در تعارض تخصص و تقابل با مطلق‌نگری و انحصارگرایی در حاکمیت و دولت و قانون اساسی آن می‌داند و این نوع رژیم سیاسی را تبلور بارز معرفت سنتی آن هم از نوع پوسیده عقب مانده و ارتجاعی آن می‌داند.

مختاری زبان مدرن و زبان گویا و شیرین آزادی را بیان مدرن بود. پس محمد مختاری با قلمش نه تنها با جهل و تمسبات‌گرایی و مطلق‌اندیشی در شکل نیروی حاکم در افتاد بلکه با پست‌های اجتماعی و فرهنگی حامل و پرنده این جهالت هم در جامعه درگیر شد، با مکتبی دیگر شد که اهل این گرایش سنتی ارتجاعی بودند. این روش‌گرش قهرمان عرصه خبر و زبان‌آوری با اینان در افتاد نرسد کرد، از پا نیفتاد، فشار اجتماعی‌اش از پا نیفتاد، غم ناشی مغلوب ساخت، تا عاقبت به قهری شیطانی و ترفندی اهریمنی از پا افتاد شد.

این چهره‌ای که از مختاری منقوش نقش قلم شد باید برجسته شود و شایای برجستگی بیشتر است این چهره‌ای است از مختاری که در یاد اهل فضل و هنر چهره‌ای است درخشان و ماندگار و بی‌شک «ثبت است بر جریده عالم دوام او» او که دلش به عشق آزادی مردم و سعادت و فرهنگ آنان می‌طیبت، یادش را گرامی می‌داریم و آندوه گیتانه همزبان می‌شویم (ابوطیب مصعبی) را و پرشش بر می‌داریم: چرا عمر طساووس و دراج کوتاه

چرا مار و کرکس زید در درازی
چرا زیرک‌اند بس تنگ روزی
چرا ابله‌بختان در بسی نیازی

اگر نه همه کار تو باژگونه‌ست
چرا آنکه تا نرسد آن را نوازی.

❁ منظومه ایرانی - محمد مختاری

موضوعی‌های جدید را به فال نیک گرفت. اکنون زمینه‌های همکاری، همدلی و اتخاذ تاکتیک‌های مشترک بین اکثریت و اصلاح‌طلبان سازمان موجود آمده است.

سیاسی سازمان تاکنون سیمای قبیله‌ای بوده است. در شرایط کنونی محدود کردن سازمان به بحث‌هایی که از ۸ سال پیش تاکنون جریان داشته، دیگر کافی نیست. باید تحولی اساسی به سمت یک حزب واقعی در سازمان صورت گیرد. دیگر دل‌خوش کردن به گذشته و سابقه سازمان، و ردیف کردن حرف‌های کلی نظیر چپ بودن، سوسیالیسم و عدالت اجتماعی، دمکرات بودن، محیط زیست و... نمی‌تواند سیمای آنانی که می‌خواهند در حیات سیاسی آینده ایران نقش ایفا کنند باید بطور تخصصی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کار نمایند و مواضعشان را در تمام زمینه‌ها روشن کنند. بدین ترتیب هم کمکی به اصلاحات در داخل کشور نمایند و هم اگر حرف و حدیثی مترقی‌تر، علمی‌تر و جدیدتر دارند به مردم ارائه نمایند تا مردم و نیروهای سیاسی تمایز آنان را با سایر جریان‌ها تشخیص دهند یعنی سازمانی با برنامه مشخص.

بازارانه این برنامه‌ها می‌توان سره را از ناسره تشخیص داد. درست است که سازمان کنونی قادر به برنامه‌ریزی و ارائه یک برنامه جامع نیست. اما اگر راه مشخص باشد، بلوغ و رشد یافته‌گی سازمان این اراده را تقویت کند که می‌خواهد از دایره بسته گذشته بیرون آید و در سمت یک حزب مدرن و امروزی گام بردارد، حتماً دست‌های بسیاری برای کمک به هدف متعالی بسوی دراز خواهد شد. ❁

عرصه‌ها و ساختارهای سانسور را برای جامعه توضیح داد تا اینکه مکرراً تکرار نمود که سانسور هست سانسور هست خوب این را که خودشان هم می‌گویند که هست. او عقیده داشت «شاید ایران را در ردیف بالای لیست کشورهایی دانست که در آنها پدیده شیاعت در مورد همه مسایل اجتماعی و سیاسی در همه سطوح از مطبوعات و ارگان‌های سیاسی دولت گرفته تا اعماق جامعه وجود دارد» و بروز این مساله را تعین حدود و انحصار در گزینش خبر، اطلاعات، عقیده، از جانب اهل سیاست و حکومت می‌دانست ولی همچنین معتقد بود که مردم هم به نوعی در این قضیه مشارکت می‌ورزند. مختاری به نوعی مشکل معرفتی در عرصه تفکر اجتماعی معتقد بود و عقیده داشت در نظام معرفت سنتی ما انسان جزئی از یک کلیت مقدر است یعنی خود نقش مستقل در بهره‌وری از منابع معرفت ندارد. بسیاری از مسایل حیات از پیش پذیرفته و تبیین شده است. این نوع معرفت در اسطوره‌دزدگی در مفروضات دینی در مفروضات اسطوره‌ای و مسایل دیگر وجود دارند و حتی بر خود معرفت نیز مشرف‌اند. این نوع معرفت با سنگ‌شدگی در لایه‌های خویش و با ایستایی خویش از یک طرف مانع از ادراک مستقیم جهان است و از سوی دیگر انسان را در برابر یک کلیت انتزاعی کیهانی، اجتماعی، دینی قرار می‌دهد که در مواجهه با خود است. با چنین معرفتی نه نیازهای معنوی و نه نیازهای مادی و اجتماعی انسان برآورده می‌شود، در چنین معرفتی حوزه امور بسته است. شیوه و هدف زیستن برخوردار فکری و عملی مخالف و متضاد را تسخیر نمی‌کند و سرکوب می‌کند، پس معرفت مصونیت سیاسی، اجتماعی، عرفی ندارد. همانطور که اندیشیدن در همه حوزه‌های حیات مقصور نیست، در این معرفت به جاهایی می‌رسیم که با خطوط قرمز مشخص و مسدود گردیده است و در نتیجه بخش‌هایی از اجتماع از اندیشیدن برکنار می‌مانند و اندیشیدن را به دیگران واگذار می‌کنند در نتیجه پیروی از اندیشه‌های مجاز و معین به کارکرد عمومی اجتماع تبدیل می‌شود.

این روند در جایی به فاجعه ختم می‌شود که نخله‌های سیاسی فکری حتی بخشی از چپ نواندیش امر پیروی از اندیشه‌های مجاز را کارکرد خویش می‌سازد.

استلال در اندیشه و کارکرد معرفت مدرن که پر شک‌گرایی استنتاج منطقی و برخورد تجربی استوار است کار شیوه تفکر مختاری بود و بیان آن در جامعه ما از سوی سیستم مطلق‌نگر و تاریک‌اندیش و سنتی ولایت فقیه قابل تحمل بود.

مختاری معتقد بود از دوران انقلاب مشروطه تا به امروز ما اسیر برخورد و تضاد حل نشده این دو دستگاه معرفتی مدرن و سنتی بوده‌ایم. گویاترین نمود این تناقض و التقاط را مختاری در قوانین وضع شده ما در روابط و ساختار سیاسی ما، در نهادهای فرهنگی و اجتماعی ما، در نظام دادرسی ما، و در مقررات فرهنگی ما متبلور می‌داند. او به خوبی تفاوت دیدگاهی نهفته میان معرفت مدرن که گرایش

منابع قدرت و معرفت و حقیقت در این فرهنگ و جامعه عادلانه توزیع نگردیده و یا اصلاً توزیع نشده است پس همه چیز باید تابع یک حقیقت مطلق باشد که این مطلقیت را خود برای خود قائل است و این حصری است که در روابط سلسله مراتبی قدرت و معرفت و حتی حقیقت منبسط است. از گنج‌نامه فلسفه یونانی نقل است: حقیقت آینه‌ای بود

چهره‌نمای خدایان و در دست ایشان آینه را سهوی حادث آمد آینه بر زمین فروفتاد بشکسته و هر تکه را کسی به دست آمد حال سفیه باشد آن تکه‌ای از آن دارد و آن را تمام پندارد و خویش را رباب حقیقت شمارد. چنین نگاهی به جهان به حق طبیعی و اجتماعی انسان هم از همین زاویه می‌نگرد. در حقیقت این پیش به جای اینکه به حق فرد گرایش داشته باشد به تکلیف وی گرایش دارد یعنی به جای اینکه انسان از حق باشد وظیفه‌مند است. در قبال چنین صاحب حاکمیتی یا فکری و یا حزبی بسای تکلیف بر حکم است ماهیت حکم هم در گرو تشخیص مراجع تعیین کننده حکم. فرد اساساً پذیرنده پاسخ‌های از پیش تعیین شده است، در نتیجه فرد فقط مجری اوامر است و برای مثال اگر عضو حزبی باشد فقط کار اجرایی می‌کند به تبیین حکم نمی‌پردازد، و حتی پرسشگر از چند و چون حکم حاکم (خواه حاکم در صدر جامعه باشد و چه در صدر واحدی کوچکتر چون حزب و یا حتی خانواده) نیست، پس این نوع جامعه یا حزب تمامیت‌گراست و مردسالار. این نوع حکم و تکلیف در واقع و خواه ناخواه ناظر بر نابالغ بودن و صغیر بودن افراد و نارسایی خرد و اندیشه و قلم و نوشتار و گفتار آنهاست، معنی این تکلیف در بهترین حالت فعال تر شدن خیر وجودی انسان علیه شر وجودی یا ضد ارزش‌های وجودی خویش است. از این رو در عمق این نگرش انسان ذاتاً به جرم گرایش دارد، اصل بر اوست او نیست حتی اگر به زبان نیز خلاف آن گفته شود. پس چنین انسانی قادر به تشخیص خیر و صلاح خویش نیست و به قیام نیاز دارد. در محیط خانواده نیز به صور گوناگون این نگرش پارتیویستی اعمال می‌گردد، برای مثال در ماده ۱۸ و ۱۹ قانون گذرنامه جمهوری اسلامی ایران مندرج است که مرد حق دارد اگر که بخواهد زنش را از کشور ممنوع‌الخروج نماید. در عرصه زبان نیز فرهنگ تکلیف خوارستار پیشگیری از زبان است، چگونه؟ با اعمال سانسور در اندیشه و بیان و در تمام ابعاد زندگی، در نتیجه هم اهل سیاست و حکومت به تعین خط قرمز مبادرت می‌کنند و هم افراد جامعه که تابع چنین فرهنگ سنتی دیرینه‌ای هستند در پذیرش طبیعی اصل سانسور با آنها مشترک می‌شوند.

وضع به گونه‌ای است که صراحتاً صاحب‌منصبان دولت آقای خاتمی ادعای می‌دارند که سانسور هست و باید باشد، خط قرمزی هست و باید حفظ شود. به دلایل فوق مختاری در مسایلی گذشتہ تمام هم‌خوشی را بر این گذاشت که «باید موانع مشکلات

سنتی و میراث فرهنگی دیرینمان که علی‌رغم دستاوردهای درخشان گذشته‌اش به ناگزیر فرهنگی است که آفت استبداد و مطلق‌گرایی سیمای زبانش را آبله‌گون کرده است. نمونه‌های عرصه داریم و گذر کنیم، در سیمای انسانی سعدی شاعر فاخر ما جای شبهه نیست اما چه در ناک است زمانی که چنین انحصارگرانه خطاب به خدایش می‌سراید:

ای حکیمی که از خزانه غیب
گیر و ترسا وظیفه خور دانی
(دوستان) راکجاکتی محروم
تو که با (دشمنان) نظر داری.

چنان که گذر کردیم اندیشه و بیان در جامعه ما با موانع نهادی و مشکلات گوناگون فرهنگی سیاسی حقوقی عرفی قانونی ساختاری نظری و علمی مواجه است. در حقیقت و به حقیقت مشکل ما هم فرهنگی است و هم سیاسی و هم نظری است و هم عملی و حالب باید نیک نگریم که در این آمیزه و اختلاط که فرهنگ و فروهنگ در هم آمیخته‌اند سرنوشت آزادی بیان و فرجامش در کجاست.

فرهنگ سنتی ما چنان که ذکر آن رفت به رغم تمام مفاخر و درخشش آن فرهنگی است در وزن و گستردگی‌اش پدیرسالار و مردسالار، مبتنی بر ساختار و روابط «شبان‌رمگی» و از بابت نگاه به آزادی و بیان آزاد بی‌چرا پوشیده‌گو و پوشیده‌گرا، هرچیز و همه چیز و همه کس را این فرهنگ در نیابتی مطلق‌اندیشانه هم‌شکل خواهانه و دوگانه گرامی‌طلب می‌خواهد و می‌پسندد، ثنوی تاریخی که ایرانیان حامل اند. پس این نگرش هم مینا و هم نتیجه دستگاه ارزشی و اندیشه‌ای است که همه چیز را به حق و باطل سفید و سیاه و زشت و زیبا تفسیر و تقسیم می‌کند و آنچه را با خودش ناسازگار رد می‌کند و آنچه را همراه بیان‌نگار ارزش و ارج می‌گذارد و می‌پذیرد.

موانع قدرت و معرفت و حقیقت در این فرهنگ و جامعه عادلانه توزیع نگردیده و یا اصلاً توزیع نشده است پس همه چیز باید تابع یک حقیقت مطلق باشد که این مطلقیت را خود برای خود قائل است و این حصری است که در روابط سلسله مراتبی قدرت و معرفت و حتی حقیقت منبسط است. از گنج‌نامه فلسفه یونانی نقل است: حقیقت آینه‌ای بود

چهره‌نمای خدایان و در دست ایشان آینه را سهوی حادث آمد آینه بر زمین فروفتاد بشکسته و هر تکه را کسی به دست آمد حال سفیه باشد آن تکه‌ای از آن دارد و آن را تمام پندارد و خویش را رباب حقیقت شمارد. چنین نگاهی به جهان به حق طبیعی و اجتماعی انسان هم از همین زاویه می‌نگرد. در حقیقت این پیش به جای اینکه به حق فرد گرایش داشته باشد به تکلیف وی گرایش دارد یعنی به جای اینکه انسان از حق باشد وظیفه‌مند است. در قبال چنین صاحب حاکمیتی یا فکری و یا حزبی بسای تکلیف بر حکم است ماهیت حکم هم در گرو تشخیص مراجع تعیین کننده حکم. فرد اساساً پذیرنده پاسخ‌های از پیش تعیین شده است، در نتیجه فرد فقط مجری اوامر است و برای مثال اگر عضو حزبی باشد فقط کار اجرایی می‌کند به تبیین حکم نمی‌پردازد، و حتی پرسشگر از چند و چون حکم حاکم (خواه حاکم در صدر جامعه باشد و چه در صدر واحدی کوچکتر چون حزب و یا حتی خانواده) نیست، پس این نوع جامعه یا حزب تمامیت‌گراست و مردسالار. این نوع حکم و تکلیف در واقع و خواه ناخواه ناظر بر نابالغ بودن و صغیر بودن افراد و نارسایی خرد و اندیشه و قلم و نوشتار و گفتار آنهاست، معنی این تکلیف در بهترین حالت فعال تر شدن خیر وجودی انسان علیه شر وجودی یا ضد ارزش‌های وجودی خویش است. از این رو در عمق این نگرش انسان ذاتاً به جرم گرایش دارد، اصل بر اوست او نیست حتی اگر به زبان نیز خلاف آن گفته شود. پس چنین انسانی قادر به تشخیص خیر و صلاح خویش نیست و به قیام نیاز دارد. در محیط خانواده نیز به صور گوناگون این نگرش پارتیویستی اعمال می‌گردد، برای مثال در ماده ۱۸ و ۱۹ قانون گذرنامه جمهوری اسلامی ایران مندرج است که مرد حق دارد اگر که بخواهد زنش را از کشور ممنوع‌الخروج نماید. در عرصه زبان نیز فرهنگ تکلیف خوارستار پیشگیری از زبان است، چگونه؟ با اعمال سانسور در اندیشه و بیان و در تمام ابعاد زندگی، در نتیجه هم اهل سیاست و حکومت به تعین خط قرمز مبادرت می‌کنند و هم افراد جامعه که تابع چنین فرهنگ سنتی دیرینه‌ای هستند در پذیرش طبیعی اصل سانسور با آنها مشترک می‌شوند.

وضع به گونه‌ای است که صراحتاً صاحب‌منصبان دولت آقای خاتمی ادعای می‌دارند که سانسور هست و باید باشد، خط قرمزی هست و باید حفظ شود. به دلایل فوق مختاری در مسایلی گذشتہ تمام هم‌خوشی را بر این گذاشت که «باید موانع مشکلات

به راستی کارزاری سخت و کارستان. برای وارستن زبان گریزی جز آزادی نیست یا اندیشیدن مکتوب، منثور، منظوم باید به محاق تعطیل گرفتار آید و یا حق بیان باید برقرار بماند اگر حق بیان از نویسنده سلب گردد حق کار از وی سلب شده است، چون بیان و اندیشه آزادانه دقیقاً «کار» نویسنده و شاعر است. اگر حق و امنیت بیان از نویسنده و شاعر دریغ گردد امنیت شهروندی و حق معاش وی سلب شده است. فروکاستن زبان به ابزار نظارت بر انسان و اشیاء، زمانه ما را به عصر تقلیل زبان فرو پاشانید است. این رویدادی است که با درد و اسف در دو عرصه ملی و بین‌المللی امکان وقوع یافته است.

این امر بار مسئولیتی مشترک و سترگ را بر دوش نویسندگان دیگر جهان می‌گذارد که ضمن حفظ کارکرد فردی خویش به صورت جمعی هم به مقابله با آن بپردازند. هم‌اکنون زبان بازی و زبان‌سازی مراکز قدرت منابع سیاسی، اقتصادی فرهنگی، تکنولوژی ارتباطات و تبلیغات در سویه استقرار زبانی است محدود، مصنوعی، تک معنا، سیاست زده، مصرف‌گرا دستخوش روزمره‌گی، آرمان‌زدا سوداگرایانه و آخالامر نظارت‌گر و این خطری مرگبار است که پویایی فرهنگ را آماج خویش قرار داده است. شایان اسف فراوان است که رسانه‌های گروهی یا ابزارهای بیان برخلاف کارکرد خویش ابزار استقرار این زبان ابزار شده‌اند.

زبان ابزار شده زبان ابزار شده مستلزم انسانی است که خود ابزار گردیده است. چنین زبانی در سویه تقویت و گسترش شیئی‌شدگی و از خود بیگانگی انسان‌ها است، آدمیانی که می‌بایست به زراتی بی‌شکل و یا هم‌شکل، پراکنده و اتم‌وار تبدیل بشوند تا جامعه رانیز آنگونه تصویری حاصل آید. جامعه ایران را می‌توان در سه حوزه اجتماعی و تاریخی به تصویر کشید. اول جامعه‌ای سنتی که در آن عرف و عقاید گذشته‌گی و مجموعه سنت‌ها برقرار است. دوم جامعه‌ای مدنی که مبتنی بر قانون و نهادهای جامعه مدنی باشد و قانون‌گرایی هنجار شهروندان و شهربانان گردد. سوم جامعه توسعه‌یافته که سببیت که مردم را به صورت ذرات پراکنده و بی‌شکل می‌طیبت. در این میان نویسندگان ایران هم تافته هم بافته‌ای از این مجموعه‌اند آنان نیز به فراخور وابستگی‌های بنیادی خویش به این موقعیت‌ها هم در آنان سهم هستند و هم در آنان متناثرند. اما در نگاهی کلی می‌توان ادعای نموده که از انقلاب مشروطه تا به امروز نویسندگان در حوزه ارزش‌ها و روش‌های حوزه اول یعنی جامعه سنتی بیگانه و غیرخودی تلقی گردیده‌اند پس نفی گذشته و طرد شده و عاقبت حذف می‌شده‌اند.

در حوزه دوم که حوزه (جامعه مدنی) و شروع آن از آغاز دوران مشروطه باشد، و شاخص‌های آن دولت و مجلس و نهادهای قانونی‌اند هم جامعه تازدپا است و هم نویسندگان از آن در رنج و تعب بوده‌اند هرچند که به خاطر آن مبارزات بسیار طولانی هم صورت گرفته است.

وجه سوم اما جامعه‌ای است توده‌وار که حضور مردم در صحنه نتیجه اراده حکومت‌گران است و آن هم برای تایید تصمیمات گرفته شده از طرف حکومت‌ها. در این حوزه هدف صاحبان قدرت تبدیل فرهیختگان و اصحاب قلم به ذرات بی‌هویتی است در فضای نظارت و تصمیم در کنار دیگر توده مردم.

بیش از یک قرن است که فریاد رسای نویسندگان ایران در طلب آزادی اندیشه و بیان در فضایی که در وجه سوم شرح آن رفت بی‌پاسخ مانده است و سرکوب گردیده است، غیر از ادواری عموماً کوتاه که در آن اصحاب قلم توانسته‌اند در عوالم آزادی سخن بگویند چون برخی از سال‌های اوایل مشروطه، دوران منحصر در دهه بیست تاسی و دو و اوایل رخ داد انقلاب ضدسلطنتی بهمین. در خارج از این دوران نویسندگان همواره زیر سلطه و نظارت مستقیم سانسور و سرکوب و ترور و لب دوختن و آدم‌کشی بوده‌اند ضمن اینکه در همین ادوار نیز مجموعه‌ای از عوامل و ساخت‌های سیاسی فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی در تضاد با آزادی‌ها به وجود خویش ادامه می‌دادند.

نمایندگان و صاحبان و کارگزاران قدرت بعد از وقوع این همه فاجعه در پهنه فرهنگ کشور همچنان و بی‌مهیا همه اهل قلم را هم اکنون نیز به داغ و درفش و خموشی تهدید می‌کنند. با این اوصاف و با این موقعیت اجتماعی مخوش که ذکر آن رفت ما در دو جهت با فروکاستن زبان مواجهیم.

اول از راه گسترش فرهنگ سرمایه جهانی با آرایه لیبرالیسم نوین و پدیده جهانی شدن که چشم‌انداز آن تبدیل انسان به ابزاری در خدمت تصمیمات گرفته شده نخچیان قدرت اقتصادی و جهانی است. دوم از طریق آوار شدن گذشته فرهنگی ما بر اکنون ما و سحت‌جانی ساختارهای استبدادی

یک سال از فرود صاعقه‌ای که از ابر سیاه بی‌خردی بر پیکر درخت تووند و دیرپای فرهنگ مرز و بوممان فرود آمد گذشت. شاکه‌ای از این درخت تناور فروفتاد هرچند شاخه فروفتاده به خاک اولین آن نبود و بی‌شک آخرین آن نیز نخواهد بود. و ده که چه شگفتی آور است اما ایستایی و پویایی آن درخت، این شگفتی به چد از سر شیفتگی نیست که گواه ایستایی و پویایی آن تاریخ است. تاریخ که شناسنامه و تعریف انسان است در زمان.

فرهنگ، فرهنگ، راستی را به چه معنی است این واژه جادویی و راز صلابت آن برای بی‌خردان و اهریمنان به چه معنا. این چه واژه‌ای است که دروجی چون گورینگ اذعان می‌کند «من هر وقت نام فرهنگ را می‌شنوم بی‌اختیار دست به اسلحه می‌برم». فرهنگ کلمه‌ای است ترکیب شده از واژه‌های فر و هنگ، فر در لغت به معنای جاد و جلال و شکوه و پاره خرد است، فره ایزدی است، آورده‌اند جرقه‌ای است از شعله مشعل اهورایی، تا چراغ راه انسان باشد، و اما هنگ که معرب آن هنج است به معنای هنگار یا هنجار که کردار و رفتار و پندار را معنا می‌بخشد. پس صاحبان فرهنگ چراغ‌داران راهی‌اند که انتهای آن مدینه منور آگاهی و خرد انسان است.

در اسطوره‌های ایرانی سیزی دانسی را شاهدیم که از سر صیغ ازل تا آخر شام ابد ساری و جاری است. سبزه خیز و شر اهورا و اهریمن آنرو و شادیه و... فرهنگ را نیز دشمنی است بدسگال در این کارزار. در امر باز کردن مفهوم سیمایی و نهفته یک اسم معنی و یا یک صفت نیز راهکاری توضیحی بر این است تا اساسی معنی و یا اوصاف مخالف را هم شاهد بیابود، مثل دیو برای فرشته و یا سیاهی برای سپیدی. صاحب این قلم به نیرویی که در گذر تاریخ و تداوم آن با فرهنگ می‌سبزه فر و هنگ نام نهاده است. هنجار فرومایه پستی که بارقه آگاهی و فرهیختگی را تاب نمی‌آورد، و در خاموشی و مستوری آن می‌کوشد. فرهنگ و فر و هنگ در پهنه گیتی درگیر نبردی بی‌امانند. در همین تاریخ فرهنگ پیکر فرهنگ‌سازان ورز و بوممان را به اتکالی قدرتش به تازیانه جهل می‌کوبد، و پیکرهاشان را بر خاک بی‌خردی می‌افکند. سال گذشته فرهنگ‌پرور فرهیخته محمد مختاری و درخشنده گوهرانی دیگر بر خاک افتادند. در این نوشتار کوشش می‌گردد شناختی از جوهر اندیشگی محمد مختاری ارائه شود و مقولات زبان و آزادی و فرهنگ و امر فروکاستن این مقولات از دیدگاه وی مورد سداقه و بررسی قرار گیرد. با ذکر این توضیح که جسم این نوشتار از جان آثار و سخنرانی‌های وی هستی گرفته است.

راستی را که کار «نویسنده» این کاوشگر کان کمال چیست و وحشت دیوان و دروجان فرهنگ او وی ز چه روی؟ به حقیقت کار شعرا و نویسندگان در پی ساختن هم‌اکنون و پی ریزی جهانی است که مستلزم رهایی است و باید یله و رها شود. جهانی به گستردگی کلمه، به تنوع اندیشه، کثرت بیان و اعتدالی فرهنگ. و این همه از مایه آیندگی است کارکردش نوخواهی است و شکستن عادت است و تغییر وضع است و برهم زدن نظم زبانی است که ابزار نظارت بر انسان شده باشد. ناوری به حقیقت توحش شمالی است از آینده در اکنون. پس کار نویسنده نه رشک بردن به آینده است و نه لمیدن بر گذشته و نه تسلیم به روزمرگی، از این روی کار نویسنده از طرح آزادی بیان شورش علیه زبان مسلط در زندگانی جامعه است چون زبان مسلط در پی ثبات و تداوم و استمرار عادت و هنجاری است که بر «گذشته‌گی» (سنت‌ها) و «روزمره‌گی» استوار است. کارکرد نویسندگان این سربازان فرهنگ وقتی پارزوتی حساس‌تر می‌شود که فروهنگ سنت‌ها، نهادها، قدرت‌ها و ابزارهای سازدازنده فرهنگ و آزادی گوی زبان آزاد و فرهنگ را بشنرد و بر آنان سایه شوم اراده خویش بینگند.

فرهنگ سلطه کلام را محدود می‌خواهد و زبان را به مثابه ابزار نظارت خویش فرو می‌کاهد. ساخت‌های بیانی معدود و محدود و معین و همساز و همسان با خویش می‌طیبت. و این کلام را محدود می‌کند و مصونیت گوهر اندیشه از کف فرهنگ می‌ریاند، وقتی زبان و کلام محدود گردید ذهن تنگ و فروبسته می‌ماند، و آن زمان که بیان در سطح ماند «امتناع تفکر» رخ می‌دهد و حاصل در عرصه فرهنگ، تفکر منتع است. وقتی کلام به بند تک معنایی و تکرار بسته آید معرفت به ابزار هم شکل کننده بدل می‌شود. زمانی که کلمه حذف گردد «فخر هستی» انسان حذف می‌شود و این یعنی فروکاستن و تقلیل و تنزل انسان و فرهنگ. در این میانه است که شاعران و نویسندگان در زبان شورش می‌کنند تا ناموس زبان و قاموس انسان را به صیانت بریزند، تقابل فرهنگ و فروهنگ کارکردی صعب و دشوار و

راستی را که کار «نویسنده» این کاوشگر کان کمال چیست و وحشت دیوان و دروجان فرهنگ او وی ز چه روی؟ به حقیقت کار شعرا و نویسندگان در پی ساختن هم‌اکنون و پی ریزی جهانی است که مستلزم رهایی است و باید یله و رها شود. جهانی به گستردگی کلمه، به تنوع اندیشه، کثرت بیان و اعتدالی فرهنگ. و این همه از مایه آیندگی است کارکردش نوخواهی است و شکستن عادت است و تغییر وضع است و برهم زدن نظم زبانی است که ابزار نظارت بر انسان شده باشد. ناوری به حقیقت توحش شمالی است از آینده در اکنون. پس کار نویسنده نه رشک بردن به آینده است و نه لمیدن بر گذشته و نه تسلیم به روزمرگی، از این روی کار نویسنده از طرح آزادی بیان شورش علیه زبان مسلط در زندگانی جامعه است چون زبان مسلط در پی ثبات و تداوم و استمرار عادت و هنجاری است که بر «گذشته‌گی» (سنت‌ها) و «روزمره‌گی» استوار است. کارکرد نویسندگان این سربازان فرهنگ وقتی پارزوتی حساس‌تر می‌شود که فروهنگ سنت‌ها، نهادها، قدرت‌ها و ابزارهای سازدازنده فرهنگ و آزادی گوی زبان آزاد و فرهنگ را بشنرد و بر آنان سایه شوم اراده خویش بینگند.

فرهنگ سلطه کلام را محدود می‌خواهد و زبان را به مثابه ابزار نظارت خویش فرو می‌کاهد. ساخت‌های بیانی معدود و محدود و معین و همساز و همسان با خویش می‌طیبت. و این کلام را محدود می‌کند و مصونیت گوهر اندیشه از کف فرهنگ می‌ریاند، وقتی زبان و کلام محدود گردید ذهن تنگ و فروبسته می‌ماند، و آن زمان که بیان در سطح ماند «امتناع تفکر» رخ می‌دهد و حاصل در عرصه فرهنگ، تفکر منتع است. وقتی کلام به بند تک معنایی و تکرار بسته آید معرفت به ابزار هم شکل کننده بدل می‌شود. زمانی که کلمه حذف گردد «فخر هستی» انسان حذف می‌شود و این یعنی فروکاستن و تقلیل و تنزل انسان و فرهنگ. در این میانه است که شاعران و نویسندگان در زبان شورش می‌کنند تا ناموس زبان و قاموس انسان را به صیانت بریزند، تقابل فرهنگ و فروهنگ کارکردی صعب و دشوار و

بیش از یک قرن است که فریاد رسای نویسندگان ایران در طلب آزادی اندیشه و بیان در فضایی که در وجه سوم شرح آن رفت بی‌پاسخ مانده است و سرکوب گردیده است، غیر از ادواری عموماً کوتاه که در آن اصحاب قلم توانسته‌اند در عوالم آزادی سخن بگویند چون برخی از سال‌های اوایل مشروطه، دوران منحصر در دهه بیست تاسی و دو و اوایل رخ داد انقلاب ضدسلطنتی بهمین. در خارج از این دوران نویسندگان همواره زیر سلطه و نظارت مستقیم سانسور و سرکوب و ترور و لب دوختن و آدم‌کشی بوده‌اند ضمن اینکه در همین ادوار نیز مجموعه‌ای از عوامل و ساخت‌های سیاسی فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی در تضاد با آزادی‌ها به وجود خویش ادامه می‌دادند.

نمایندگان و صاحبان و کارگزاران قدرت بعد از وقوع این همه فاجعه در پهنه فرهنگ کشور همچنان و بی‌مهیا همه اهل قلم را هم اکنون نیز به داغ و درفش و خموشی تهدید می‌کنند. با این اوصاف و با این موقعیت اجتماعی مخوش که ذکر آن رفت ما در دو جهت با فروکاستن زبان مواجهیم.

اول از راه گسترش فرهنگ سرمایه جهانی با آرایه لیبرالیسم نوین و پدیده جهانی شدن که چشم‌انداز آن تبدیل انسان به ابزاری در خدمت تصمیمات گرفته شده نخچیان قدرت اقتصادی و جهانی است. دوم از طریق آوار شدن گذشته فرهنگی ما بر اکنون ما و سحت‌جانی ساختارهای استبدادی

مدال برای سیمین بهبهانی

و منیره برادران

جامعه بین‌المللی حقوق بشر، مدال کارل فون اوستیسیکی را در ۱۲ دسامبر امسال در خانه فرهنگ‌های جهان در برلین به خانم سیمین بهبهانی و منیره برادران اعطا خواهد نمود. پرفسور فانی میثائلا رایزن، رئیس جامعه فوق، با انتشار یک بیانیه مطبوعاتی، ضمن اعلام این خبر نوشته است: «سیمین بهبهانی و منیره برادران بیانگر خواسته‌ها و ظرفیت دمکراتیک مردم ایران بوده و نشانه‌های امید می‌باشند که با نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی ایران در بیش از دو دهه به مقابله پرداخته‌اند. هر دو، این مدال را به نمایندگی زنی که حق خود را از دست داده‌اند، دگراندیشان، اقلیت‌های ملی - مذهبی، اپوزیسیون سیاسی، نویسندگان به قتل رسیده، دانشجویانی که اخیراً دستگیر شده‌اند و در خطر اعدام قرار دارند، و بسیاری دیگر دریافت می‌دارند.»



به دنبال اعطا جایزه کارل فون اوستیسیکی به خانم منیره برادران، به خاطر شهادت مدنی و مبارزه در راه حقوق بشر و برابری زن و مرد، از سوی نشریه کار توسط رفیق شهلا فرید مصاحبه‌ای با ایشان صورت گرفت که در زیر می‌خوانید.

● شهلا فرید: خانم منیره برادران، شما از طرف «جامعه بین‌المللی حقوق بشر» به همراه خانم سیمین بهبهانی به دریافت جایزه موفق شدید. در مورد «جامعه بین‌المللی حقوق بشر» برای ما توضیح دهید.

● منیره برادران: این مدال «کارل فون اوستیسیکی» که هر ساله از طرف لیگای حقوق بشر به نویسندگان، هنرمندان و فعالین اجتماعی که به نحوی در راه حقوق بشر تلاش می‌کنند داده می‌شود. کارل فون اوستیسیکی نویسنده و ژورنالیست آلمانی در زمان جنگ جهانی اول تلاش‌های زیادی در راه صلح کرد. زمان نازی‌ها دستگیر شد. سه سال در اردوگاه بود و در سال ۳۶ جایزه نوبل گرفت و از اسارت آزاد شد. در سال ۳۸ بر اثر عوارض شکنجه در اردوگاه درگذشت. این جایزه به دلیل ارج‌گذاری به او نامگذاری شد. در سال‌های گذشته کسانی مانند گونترگراس و عزیز نسین، این جایزه را دریافت کردند. در سال ۹۶ به «مادران شنبه» استانبول داده شد. این مادران خانواده‌های ناپدیدشدگان ترک و کرد هستند که هر هفته روز شنبه در میدان شهر جمع می‌شوند. دادن این جایزه فرصتی شد در اروپا که آنها خواست‌ها و اصول موجودیت خود را اعلام کنند. سال گذشته به فعالین پناهندگی در فرانسه که در حمایت از کسانی که به اصطلاح غیر قانونی هستند و این فعالین برای جلوگیری از اخراج آنها فعالیت می‌کنند، داده شد. و اینکه این جایزه را به خاطر شهادت مدنی، حقوق بشر و برابری زن و مرد به دو ایرانی، به یک نفر در ایران و یک نفر در تبعید - هر دو زن - دادند فکر می‌کنم مسئله تصادفی نیست. بار مهمی داشت از این رو که هر دو زن انتخاب شدند هم نشان‌دهنده اعتراض به بی‌حقوقی کامل زنان در ایران است و هم نشان‌دهنده این که به رغم سرکوب‌ها و فشارها زن‌ها در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی فعال هستند.

خانم بهبهانی تلاش فراوان در راه ادبیات و در پیگیری تشکیل کانون نویسندگان داشت. من هم در زندان بودم و به نوعی تلاش کردم که مسئله زندان را تا جایی که می‌توانم انعکاس بدهم. این جایزه برای اولین بار به ایران تعلق می‌گیرد و آنهم در زمانی که مسئله حقوق بشر حاد است. و چیزی که مهم است این است که این امر نشان می‌دهد که سکوت ۱۱ ساله در مورد کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۷ شکسته شد و این با تلاش ایرانیان در تبعید صورت گرفت. و این جایزه فرصتی فراهم می‌کند برای طرح مسائل ما و نقض حقوق بشر در جامعه ما.

● کتاب شما جزو اولین کتاب‌ها درباره زندان بوده، شما نوشتن کتاب «یک حقیقت ساده» را چند وقت بعد از اینکه از زندان بیرون آمدید شروع کردید و جعفر طول کشید؟

● قبل از من خانم پروانه علی‌زاده خاطرات زندان را نوشته بود که خیلی جالب بود که من همان اولین شبی که به آلمان آمدم خواندم و یکسری گزارشات پراکنده نیز وجود داشت. من این تصمیم را همان وقت که در زندان بودم گرفتم، توی ایران هم نوشتن را شروع کردم. وقتی می‌خواستم خارج شوم به خانواده‌ام دادم که از بین ببرند. چیزهایی بود پراکنده و مقدماتی و خیلی کم.

مدتی که ترکیه بودم می‌خواستم شروع کنم ولی هم اقامت من آنجا موقتی بود و هم آمادگی روحی نداشتم. در ماههای اول ورود به آلمان

رفیق منیره برادران در مصاحبه با

نقی خشونت معنای فراموش کردن جنایات را ندارد

م تفاوت بود. آن شست و رفتگی که در زمان شاه به دلیل مبارزه یا مقاومت می‌توانست باشد در این دوره تغییر کرده بود، یعنی واقعیت تغییر کرده بود.

● بنظر می‌آید که بیشتر زنان بودند که خاطرات زندان را نوشتند، اگر اینطور است علت آن چیست؟

● نمی‌توانم بگویم زنان بیشتر نوشتند یا نه، می‌توانم بگویم نوشته‌هایی که زنان نوشتند بیشتر مطرح شد. برداشت خود من این است که اگر مثلاً نوع نوشتن را در نظر بگیریم بعنوان یک زن برای من از اینکه از خودم بنویسم راحت‌تر بود. مردها کمتر قادر هستند از مسائل درونی خود بنویسند. شاید تربیت اجتماعی آنها این‌طور است و شاید زن‌ها اینطور فکر نمی‌کنند که رهبر بدنی می‌آیند و راحت‌تر از نطفه ضعف‌ها و مسائل درونی می‌گویند.

● چه تعداد از زندانیان، زن بودند و برخورد با آنها چگونه بود؟

● بر اساس تخمینی که خودم از تعداد بندها و افراد دارم، یک چهارم کل زندانیان، زن بودند. این رقم را اگر با زندانیان زن زمان شاه مقایسه کنیم خیلی زیاد بود. این زنان از طیف بسیار متفاوتی نیز بودند. در زمان شاه، زندانیان زن عمدتاً روشنفکر بودند، ما در زندان زنان روشنفکر و نویسنده هم داشتیم ولی زنان خانه‌دار و یا با تحصیلات کم و اصولاً بسواد از نقاط مختلف شهر، از شهرهای کوچک و حتی نزدیک روستا، با ترکیب سنی متفاوت از زنان مسن تا دختران جوان دانش‌آموز و زنان از اقشار مختلف اجتماعی طیف زندانیان زن را تشکیل می‌داد. در حقیقت از سال ۷۸ پتانسیلی آزاد شده بود که برغم فشارهای مختلف خواست خود را بروز می‌داد. «آبراهامیان» در کتاب خود می‌گوید که بین سال ۸۵ - ۸۱ چهارده درصد اعدای ما زن هستند که اصلاً رقم کمی نیست. به دلیل تعداد کمتر زندانیان زن و هم به این دلیل که اصولاً زنان در هیرارشی سازمانهای سیاسی به دلیل مردسالاری در رده پایین‌تری قرار داشتند و برغم این‌ها ۱۴ درصد اعدای ما زن هستند، و با توجه به اینکه هم‌اکنون نیز در بسیاری از کشورها اعدام زنان تابو هست، در کشور ما از سال ۵۳، ۵۴ سال قبل از انقلاب اعدام زنان قانونی شد، ۱۴ درصد اعدای ما زنان بودند. این را هم توجه کنیم که این امر در جامعه‌های متفاوتی می‌افتد که زن را می‌خواهد در خانه ببیند و نمی‌تواند تصور دشمن سیاسی از زن داشته باشد. و زن «خطاکار»، یعنی زن زناکار و یا زنی که مثلاً «فساد اخلاقی» داشته است این تناقض در نگاه‌ها و بازجوها عمل می‌کرد. تصور آنها از زن چیز دیگری بود و اکنون زن را بعنوان حریف سیاسی در مقابل خود می‌دیدند و بازتاب آن اینطور بود که زنان را تحقیر کنند که مثلاً تو چرا بیجه و شوهر را ول کردی و دنبال این کار آمدی یا اگر ازدواج نکرده بودی، می‌گفتند تو در سازمان‌های سیاسی دنبال شوهر بودی.

در اعدام‌های سال ۶۷ اعدام جنبه ایدئولوژیک داشت و از آنجایی که می‌گویند که در اسلام، حکم کافر بودن برای مرد اعدام است و برای زن زندان ابد همراه با شلاق که یا زن توبه می‌کند و به اسلام برمی‌گردد و یا زیر شلاق می‌میرد، به زنان عمدتاً حکم شلاق دادند که بایستی در دفعات نماز تکرار می‌شد.

مجاهدین را بعنوان «مفسد فی الارض» اعدام کردند و حتی یک نفر نماند. ولی در مورد چپ‌ها که جنبه اعتقادی و ایدئولوژیک داشت مثلاً در زندان گوهردشت که در روز ۱۹۰ نفر را اعدام می‌کردند، نمی‌شد در روز ۱۹۰ نفر را شلاق زد، نه اینکه نمی‌زدند. ۵۰ - ۴۰ نفر را می‌زدند چون بایستی ۵ بار در روز به دفعات نماز این کار را تکرار می‌کردند. این مسئله مدتی طول کشید، یعنی حدود یک‌ماه و بعد شرایط عوض شد و این زنان زنده ماندند. البته اینها چیز غالب بود و ثابت و همیشگی نبود. ما زنان زندانی چپ هم داشتیم که در سال ۶۷ بخاطر اعتقاداتشان اعدام شدند.

● شما تلاش‌های زیادی در راه انعکاس وقایع زندان در مجامع بین‌المللی نیز کرده‌اید، کوشه‌ای از آن را بگویید.

● کتاب خاطرات زندان توسط آقای بهرام

چوپینه به آلمانی ترجمه شد و در سال ۹۸ یک انتشارات در زوریخ آن را به چاپ رساند. این کتاب بازتاب خوبی در مجامع روشنفکری و در مجامع حقوق بشر و عفو بین‌الملل داشت. نقدهای زیادی در روزنامه‌ها نوشته شد، مصاحبه تلویزیونی و مصاحبه‌های متعدد رادیویی داشتم و به دفعات در شهرهای مختلف کتاب خوانی داشتم و برای من انعکاس آن بیشتر از حد انتظار بود.

● با وجود تعویلاتی که در کشور مشاهده می‌شود، هنوز در مورد فجایع سال ۶۷ سکوت سنگینی وجود دارد، بنظر شما علت آن چیست و چگونه می‌شود با آن مقابله کرد؟ به نظر می‌رسد خانواده قربانیان تلاش‌هایی می‌کنند شما تا چه حد در جریان هستید؟

● سکوت در مورد فجایع زندان در سال ۶۷ برای خودم هم دردناک است. خانواده‌ها در تمام سال‌های اختناق و فشار ساکت نشستند - مثلاً وقتی گالیندوپل ایران رفته بود، خانواده‌ها رفتند که به او نامه بفرستند که به تجمع آنها حمله شد. آنها همواره هبستگی خود را حفظ کردند و من فکر می‌کنم که حرکت آنها در تحولات کشور جایی پیدا می‌کند و آنها پرده از جنایات بر می‌دارند. من از حرکت مشخص آنها خبر ندارم ولی این خانواده‌ها خیلی تنها هستند و از آنها حمایت نمی‌شود. حتی در آینده حضور بیشتری خواهند داشت. در سطح کشور هم به هر حال چیزهایی مطرح خواهد شد و این سکوت نمی‌تواند دوام یابد. البته مواردی هم بود مثلاً در قتل‌های زنجیره‌ای چندبار مطرح شد که بایستی جنایات‌های ۲۰ سال گذشته مطرح شود. ولی اینها می‌ترسند، نمی‌خواهند مسائلی که خیلی‌ها را زیر سوال می‌برد طرح شود. در آمریکای لاتین هم همینطور بود. کسانی که تحولات جامعه را می‌خواستند ولی می‌خواستند که به بلای می‌سر و صدا باشد و گذشته‌ها و دردها بیرون کشیده نشود. کسانی هم هستند که خواهان این هستند گذشته روشن شود. چند نوشته دیدم که برایم جالب بود. یکی در «ایران فردا» که میزگردی با حضور روانشناسان در مورد تاثیرات روانی شکنجه بود و شکنجه‌هایی که طرح می‌شد تماماً چیزهایی بود که ما تجربه کرده بودیم. و البته اسم برده نمی‌شد که اینها در زندان جمهوری اسلامی روی داده است. و یکبار هم میثمی در مصاحبه‌ای زندانی بودن خودش را طرح کرده بود و خیلی منصفانه به این مسئله اشاره کرده بود که من فکر می‌کردم که وقتی با من که مخالف این رژیم نبودم این برخورد را می‌کنند، با مخالفین چه می‌کنند. و یکبار هم مقاله‌ای بود از دکتر ملکی در پاسخ به عسگرآولادی که مدعی بود شکنجه و زندان در جمهوری اسلامی وجود نداشته است و دکتر ملکی موارد مختلف را برشمرده بود. ولی به هر حال نوشتن در این باره تکیه است. وقتی توجه کنیم که بخاطر مقاله‌ای در مورد اعدام روزنامه‌ای را بستند به این نتیجه می‌رسیم که طرح موضوعاتی برای جمهوری اسلامی خیلی سنگین است چونکه خیلی چیزها را زیر سوال می‌برد ولی بهرحال بیرون زده‌شدن تمام این واقعات اصلاح قابل جلوگیری نیست.

● شما در مقالات و مصاحبه‌هایی نظر خود را در مورد اعدام قتل‌ها و در ضمن به درستی متذکر شدید که روش‌های خشونت‌آمیز مسائل جامعه را حل نمی‌کند، بنظر شما با مسیبت خشونت چگونه باید برخورد کرد؟

● برای جامعه ما که تجربه دمکراسی ندارد و دردها سرکوب شده‌اند، این مسئله که بایستی تضاد جامعه با شیوه‌های غیر خشونت‌آمیز حل شود، اصلاً چیز ساده‌ای نیست. ولی به هر حال اگر کسی به چیزی معتقد است بایستی در آن راه تلاش کند. مثلاً در مورد اعدام، از وقتی که در زندان بودم فکر می‌کردم اعدام چقدر امر زشتی است نه فقط به خاطر آنکه برادرم و رفیقانم را اعدام کردند، بلکه نفس کشیدن یک انسان، اگر حکم اعدام وجود داشته باشد همیشه دامن مبارزین راه آزادی را می‌گیرد ولی حتی برای دشمنان انسانیت و کسانی که جنایت کردند مانند لاجوردی و غیره - اعدام چیزی را حل نمی‌کند. خشونت یک حس انتقامی است. زمان انتقام بسر آمده است و شیوه‌های دیگری وجود دارد.

● ولی نقی خشونت معنای فراموش کردن جنایات را ندارد.

● دقیقاً همینطور است. چیزی که باید در آینده تغییر کند و عوض شود با بازنگری گذشته است که می‌تواند ساخته شود. کسی که می‌گوید فقط به آینده نگاه کنیم، او در حقیقت می‌ترسد و تغییرات زیادی را نمی‌خواهد و می‌ترسد که چیزهایی را بهم بریزد که نمی‌خواهد بهم ریخته شود.

من این بحث را که در خیلی و آرژانتین بعد از سقوط دیکتاتورها پیش آمده بود دنبال می‌کردم اینطور بود کسانی که می‌گفتند گذشته را فراموش کنیم کسانی بودند که می‌خواستند آن را حفظ کنند و مبارزین حقوق بشر و خانواده‌های قربانیان در راه افشای جنایات مبارزه می‌کردند و افکار عمومی از آنها حمایت می‌کرد. این بحث در آلمان بعد از نازی‌ها هم بود.

متأسفانه این بحث برای جامعه ما که هنوز تغییراتی در آن صورت نگرفته هنوز خیلی زود است ولی خوب است که این برای ما روشن شود که در فردایی که تغییراتی صورت بگیرد، روشن شدن گذشته نه به خاطر انتقام‌گیری است، بلکه برای پاسخگویی است. وقتی این بحث در جامعه درگیر و پاسخگویی جنایات خواسته نشود، قبح شکنجه هم روشن نمی‌شود. در اینصورت شکنجه هم باقی می‌ماند. همان چیزی که در سال ۵۷ اتفاق افتاد. بعد از ۵۷ همه چیز تکرار شد. از آنجا که مسئله یک نوع انتقام‌گیری بود یعنی چندتا بازجو را سریع بدون رعایت موازین بین‌المللی محاکمه و اعدام کردند. اعدام زیر سوال نرفت. و دوباره دیدیم که با چه سرعتی شکنجه و اعدام بازگشت و این بار گسترده‌تر. بایستی که برای همیشه مسئله شکنجه به هر اسمی و با هر تریبی در جامعه ما بسته شود.

اعدام از یک حس انتقام ناشی می‌شود و حس انتقام یک مسئله خصوصی و شخصی است، ما با مسئله شخصی مواجه نیستیم و حس انتقام‌جویی نباید عمل کند. بنابراین بایستی از حس انتقام فاصله بگیریم و برویم روی محاکمه. من در این رابطه نه می‌توانم حس انتقام داشته باشم، نه حس بخشش. من نمی‌توانم بگویم فلان شکنجه‌گر را بخشیدم. من در اینجا فقط بعنوان یک شخص هستم در حالی که این مسئله اجتماعتی است و یک سیستمی این کار را کرده، البته سیستم را آدم‌ها می‌سازند و با محاکمه کسانی که این سیستم را ساختند، این خشونت‌ها و این جنایات ضدبشری و شیوه‌های آن زیر سوال می‌رود و ابعاد اجتماعی قضیه مطرح می‌شود.

● آنها که از فراموش کردن جنایات دفاع می‌کنند مسئله سازش اجتماعی یا مدارا را پیش می‌کشند، در سبیلی هم این مسئله را طرح کردند، ولی در این میان وضع قربانیان و بستگان آنها چه می‌شود؟

● مسئله روشن شدن جنایات و پاسخگویی مسیبت آن و بیرون کشیدن گذشته نه تنها مرخصی است بر دل خانواده‌ها، بلکه خود یک آموزش دمکراسی برای اصلاح آن است. حتی آنهایی هم که درگیر نبودند برای آنها هم لازم است که پی ببرند جمهوری اسلامی این جنایات را کرده و آنها نمی‌دانستند و یا سکوت کردند. وقتی محاکمات بشود برای او هم روشن می‌شود که بایستی یک جور دیگر وقایع را ببیند و این امر از جنبه اجتماعی لازم است. مثلاً در زمان شاه آنها که از او حمایت کردند بعداً دچار بحران می‌شوند و می‌گویند که ما نمی‌دانستیم. یا در محاکمه سران نازی‌ها که یک عده از مردم آلمان چه فعال و چه با سکوت خود از آنها حمایت کرده بودند بعد از آن سوال می‌برند. در حقیقت محاکمات و روشن شدن گذشته برای اصلاح جامعه ضروری است و کسانی که مسئله مدارای اجتماعی را طرح می‌کنند باید توجه کنند که مدارا بر اساس ترسیم مرزهاست. مرزها روشن شود بعد آنوقت مدارا مطرح می‌شود. روشن شدن مسائل اصلاً با مدارا تناقض ندارد و در جهت آن است.

● با شکر از شما که این گفتگو را انجام دادید.

از صدور انقلاب تا گفتگوی تمدن‌ها

سعید معمار حسینی

نهادی دینی و بخشی از فرهنگ اسلامی جلوه دهند، در حالی که یقیناً به این واقعیت نیز باید واقف باشند که سرنوشت آزادی و دموکراسی و جنبش اصلاح‌طلبانه سرمد به چگونگی حضور و همزیستی و گفتگوی اندیشه‌ها در کنار یکدیگر و چگونگی فرجام و نقش و مقام تحمیلی ولایت فقیه (دشمن سرسخت و گفتمانی اندیشه‌ها) گره خورده است. ایشان اگر امید به جایگزینی گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به جای تنش‌های بین‌المللی موجود و سیاست صدور انقلاب تمامیت‌خواهان دارند، ابتدا باید آن را در تک تک حکومت‌ها و دولت‌ها و جوامع بچینند و برای این کار لازم نیست به دور دست‌ها رفت، می‌توان آن را از درون خود کشورمان آغاز نمود. اگر داروی را سراغ دارند، ابتدا برای کشور خودمان به کار گیرند.

این گره‌ها چگونه باز خواهند شد؟ اهداف و مقاصد برپاکندگن سال امام و مدافعین آرمان‌های خمینی و ولایت به ارث برده از وی، به بار خواهند نشست تا اهداف اصلاح‌طلبان؟ پای بر صدور انقلاب فشرده خواهد شد یا بر گفتگوی تمدن‌ها؟ میراث خمینی مبنی بر سیاست صدور انقلاب آغاز نشده به بن‌بست رسید. اما گفتگوی تمدن‌ها در آغاز راه است. پیش‌بر این سیاست باید از کادر سخنان شیرین پیرون آید و ایران جایگاه بین‌المللی خود را به دست آرد.

درک و فهم اکنون مردم از آزادی، نه هرگونه آزادی غاصبان حکومت در کشتار و سرکوب و خراب‌کاری‌های گوناگون در داخل و خارج، بلکه آزادی بیان و حق داشتن اراده ملی در تعیین سرنوشت خویش و چگونگی حکومت خویش هستند. محافظه‌کاران این آزادی را دیگر محصور می‌بینند و گوشه‌هایی از آزادی واقعی را متحمل هستند.

از سویی دیگر، اصلاح‌طلبان حکومتی و در راس آنها آقای خاتمی باید بدانند که گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، موقله‌ای مجزا و جداافتاده از سیر وقایع و اقیانام موجود در مناسبات حاکم در درون کشورها نمی‌باشد. ایشان نیز با تضاد بزرگ‌تری مواجهند. در شرایطی که اندیشه‌ها مجال برای بیان و حضور عینی در جامعه ندارند و حکومت‌گران هر روز با برپایی نهادهای و ارگان‌هایی ناصالح و تحمیل شده به جامعه، از دادگاه ویژه روحانیت گرفته تا دادگاه مطبوعات و... هرگونه اندیشه غیرخودی را به مسلخ می‌برند، وقتی هر روز شاهد به بند کشیدن، اعدام، سربسته‌نیت و مفتوق‌الاکثر شدن صاحبان دیگر اندیشه‌ها هستیم، و هزاران تن از مردم اندیشمند و جوانان کشورمان به جرم دیگرگونه اندیشیدن، در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های رژیم به سر می‌برند، صحبت از گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در سطحی بزرگ‌تر و جهانی‌تر، بسیار خنده‌دار و مضحک به نظر می‌رسد. شخص آقای خاتمی نیز که باتی این نظر هستند، تلاش دارند تا ولایت فقیه را

واقف آمده و می‌توان گفت که هدف و منظور اصلی در برپایی سال خمینی با شکست جدی روبرو شد و به غیر از برخی تعاریف اسطوره‌ای و تبلیغات کهنه‌میشگی، نتوانست یا از فراتر گذاشته و به مقصود نهایی خویش نایل آید. این آیین نیز نتوانست دردی از دردهای حکومت‌گران محافظه‌کار را دوا کند و کماکان به تلاش در عرصه‌های عینی و سیال در جامعه ادامه می‌دهند. تضاد موجود، تضاد میان مطالبات مردم از سویی و سوداگری‌ها و تمامیت‌خواهی‌های خویش در قالب ولایت فقیه به ارث رسیده از خمینی، بزرگ‌ترین مشکل محافظه‌کاران و جناح راست حکومت است. آنان به مرور زمان به عین می‌بینند که به جای صدور انقلاب، با ورود فرهنگ‌ها و ایده‌های گوناگون، پویا و نوین زندگی از اقصی نقاط جهان مواجهند؛ اقتصاد نه متعلق به حیوان، که شاهرگ حیاتی زندگی، حتی ادامه حکومت خودشان نیز است؛ آنها می‌بینند که

است. این تغییر، حتی اگر در سطح نظری نیز باقی بماند، بخشی از آن دستاوردهایی است که جنبش آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبانه مردم در پی داشته و جدای از آن نیست و حاصل تکامل و پیشروی مبارزات مردم میهنان است.

اعلام آسام به نام سال خمینی، به توصیه محافظه‌کاران، فرآزی دیگر بود و است در سامان‌دهی و بسیج روحی و معنوی طرف‌داران خویش، در مقابله ولایت فقیه با جنبش ربه‌گسترش مردم کشورمان. این کار و تلاش با صرف موارد هنگفت هزینه‌ها و امکانات مادی و اجتماعی و انسانی صورت گرفت. ولی سطح مطالبات و خواسته‌های جنبش آزادی‌خواهان و تحول‌گرایانه مردم تا به حدی پا به فراتر گذاشته است که خود حکومت‌گران و بخصوص جناح راست و محافظه‌کار نیز به تضادهای آشکار میان آرمان‌های خمینی از یک طرف و شرایط موجود و سطح آگاهی توده‌ها

امسال صدمین سالگرد تولد خمینی در کشور جشن گرفته می‌شود. از طرفی دیگر بوق و کرنای گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، دارد جهانی می‌شود. به همین منظور جمهوری اسلامی ایران، بخصوص پنج موسوم به اصلاح‌طلب حکومت، و در راس آن، آقای خاتمی تبلیغات و رایزنی‌های گسترده‌ای در سطح داخل و خارج کشور به راه انداخته است. از سوی اصلاح‌طلبان حکومتی، هر مکان و فرصتی مغتنم شمرده می‌شود تا میث گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، موشکافی شده و حتی بصورت فلسفی نیز مورد بررسی قرار گیرد.

به نظر می‌رسد، این جناح تلاش دارد تا اندیشه فوق را به روش و مشی حاکم بر سیاست خارجی کشور تبدیل کند. مسیر طی شده در جایگزین ساختن پندار و تلاش خمینی در آینده صدور انقلاب به پندار و تلاش خاتمی و جناح وی به ایده گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، راهی پرفراز و نشیب بوده

سرخ‌گوش‌هاش به هدف رهایی دین از دولت کمکی نمی‌کنند و مانند همه شعارهای افسرایی، عملاً در خدمت دموکراسی قرار نمی‌گیرد. راستای مبارزه کنونی ما باید تحکیم و گسترش نهادهای انتخابی و مردمی باشد. باید کوشش نمود نیروهای افسرایی درون رژیم را منزوی نمود و نیروهای معتدلتر راست را وادار به قواعد بازی دموکراتیک نمود و در این مرحله کوشش نمود از سوق داده شدن ولی فقیه به سمت نیروهای راست جلوگیری کرد. باید در اندیشه که خامنه‌ای رهبر نیروهای راست می‌باشد تجدید نظر کرد ضمن آنکه سیاستهای خامنه‌ای همسویی‌های بسیاری با این نیروها دارد.

دوستان ما، مخالفت اصلاح‌طلبان درون سازمان را با محوریت کردن مبارزه با ولایت فقیه را دل بر دست شستن از خواسته‌های برحق و پائین آوردن سطح مبارزه تا حد جناحی‌های داخل رژیم و... ارزیابی می‌کنند. در صورتیکه اصلاح‌طلبان بارها گفته‌اند که خواهان رهایی دین از دولت هستند و مخالف آن بخش از قانون اساسی که مرجعیت مردم را خدشه‌دار می‌کند می‌باشند. اصلاح‌طلبان اعتقاد راسخ دارند که باید در هر مرحله از مبارزه کوشش نمود نهادهای غیر دموکراتیک و استبدادی را به سمت نهادهای دموکراتیک و برآمده از مردم سوق داد. در این مرحله از مبارزه در داخل کشور، شعارها و مطالبات باید با درایت و تدبیر همراه باشد. محوری کردن مبارزه با ولایت فقیه، شعاری نابخرده است.

در کجای این نبرد ایستاده‌ایم

بیش از دو سال و اندی از دوم خرداد می‌گذرد، وقایعی که طی این مدت در جامعه ما گذشت در تاریخ سیاسی ایران بی‌نظیر است. سیما نیروهای سیاسی از وضوح بیشتری برخوردار گردیدند. جایجایی‌های بسیار در میان گروه‌های سیاسی صورت گرفت. افراطیون درون رژیم و درون اپوزیسیون، گنج و مهبوت با تقییری اندک، همچنان ساز سابق را کوب می‌کنند و هر روز بیشتر در میان مردم منزوی می‌شوند. صحنه سیاسی ایران در روزها و ماه‌های آتی، با نزديك‌تر شدن انتخابات دوره ششم مجلس از تب و تاب و پیچیدگی‌های بسیار برخوردار است. بیم و امید در کنار هم در می‌سپارند. امید آنکه کشور ما بتواند پس از دهها سال خنقانی و سرکوب، از این فرصت استثنایی استفاده نماید و بدون خونریزی، به سمت دموکراسی حرکت نماید. همه گروه‌های سیاسی، حکومتی و غیر حکومتی، مسئولیتی عظیم بر دوش دارند. بدون شک در هیچ دوره از تاریخ ایران، شرایطی چنین استثنایی وجود نداشت. سیاستهای افراطی درون حکومت و درون اپوزیسیون می‌تواند به این روند آسیب رساند. وضعیت سیاسی مهین ما بسیار شکننده و امکان حوادث غیر مترقبه زیاد است. بیم کودتا، جنگ داخلی، حرکتی افسارگسیخته و خنوت‌آمیز وجود دارد. داشتن سیاست روشن برای همه آنها نیک‌گویی برای ایران می‌تبد ضروری است. دیگر تنها نیات خیر کافی نیست. دیگر نمی‌توان همه حرفی زد و هر زمان برای اثبات نظر خود، از خورجین، آن حرف مورد نظر را بیرون آورد و خوشتر از آن آسوده خاطر نمود. باید سیاست روشنی داشت و گرنه باید بهای سنگینی پرداخت.

اصلاح‌طلبان بطور عموم و اصلاح‌طلبان سازمان بطور اخص در کنار جبهه دوم خرداد قرار دارند. تمام کوشش خود را بکار می‌برند ضمن انتقادات سازنده، این جبهه را در برابر نیروهای راست تقویت کنند. واضح است که نقش اصلاح‌طلبان حکومتی، سبزه آقای رئیس‌جمهور بسیار تعیین‌کننده است. دیگر نمی‌توان «هرجایی که ضروری است همسویی با جریان‌های اصلاح‌طلب درون حکومت و هر جایی که ضروری است همسویی با نیروهای دموکراتیک طرفدار سرنگونی ج. ا.» داشت و یا سمدعی «مشترکات بسیاری در اهداف سیاسی سازمان و بخشی از نیروهای طرفدار سرنگونی ج. ا.» بود. ادامه در صفحه ۷

شروع می‌شود که آقای تابان می‌نویسد: «می‌گویند ابتدا قوانین را بپذیرید و بعد برای تغییر آن‌ها تلاش رفسنجانی کار می‌کنند و برخی مدیریت‌ها را بعهده داشتند همان‌ها که بعدها کارگزاران سازندگی را تشکیل دادند و نقش موثری در جنبش دوم خرداد بعهده داشتند و تاکنون گماکان در جناح راست جبهه دوم خرداد حضور دارند اینکه در آینده روندهای سیاسی این جریان را به کدام سو سوق خواهد داد بحث دیگری است.

اگر اصلاح‌طلبان (رفرمیست‌ها) درون سازمان به این روندها توجه می‌کردند و همان موقع به رفسنجانی نامه نوشتند که «رفسنجانی تصمیم‌گیر» ضمن آنکه می‌دانستند که رفسنجانی مشاطه‌گر سیاسی است و دارای خلفا و خطاهای مالی و سیاسی بزرگی است. دلیل بر آن بود که آنان «رفسنجانی‌چی» هستند و تمام امیدشان را به وی بسته‌اند؟؟؟

راقم این سطور به عمد ۲ تن از بدنام‌های رژیم ج. ا. یعنی خامنه‌ای و رفسنجانی را به عنوان مثال برگزید تا روش برخورد اصلاح‌طلبان را توضیح دهد و هیچ‌گونه شبه‌ای باقی نگذارد. البته این کج‌فهمی برخی دوستان سابقه طولانی دارد. یاد می‌آید وقتی که اولین پار اصلاح‌طلبی و رفرمیسم در درون سازمان طرح گردید ما را منتسب به هواداران ج. ا. کردند و بعدها به هواداران رفسنجانی و هم اکنون هواداران خاتمی می‌نامند!!

با هم به جستجوی حقیقت برویم

حسین جواهری

بیرون حکومت در سطح و عمق جریان داشت. بخشی از نیروهای رژیم که در این دوران با کابینه رفسنجانی کار می‌کردند و برخی مدیریت‌ها را بعهده داشتند همان‌ها که بعدها کارگزاران سازندگی را تشکیل دادند و نقش موثری در جنبش دوم خرداد بعهده داشتند و تاکنون گماکان در جناح راست جبهه دوم خرداد حضور دارند اینکه در آینده روندهای سیاسی این جریان را به کدام سو سوق خواهد داد بحث دیگری است.

اگر اصلاح‌طلبان (رفرمیست‌ها) درون سازمان به این روندها توجه می‌کردند و همان موقع به رفسنجانی نامه نوشتند که «رفسنجانی تصمیم‌گیر» ضمن آنکه می‌دانستند که رفسنجانی مشاطه‌گر سیاسی است و دارای خلفا و خطاهای مالی و سیاسی بزرگی است. دلیل بر آن بود که آنان «رفسنجانی‌چی» هستند و تمام امیدشان را به وی بسته‌اند؟؟؟

راقم این سطور به عمد ۲ تن از بدنام‌های رژیم ج. ا. یعنی خامنه‌ای و رفسنجانی را به عنوان مثال برگزید تا روش برخورد اصلاح‌طلبان را توضیح دهد و هیچ‌گونه شبه‌ای باقی نگذارد. البته این کج‌فهمی برخی دوستان سابقه طولانی دارد. یاد می‌آید وقتی که اولین پار اصلاح‌طلبی و رفرمیسم در درون سازمان طرح گردید ما را منتسب به هواداران ج. ا. کردند و بعدها به هواداران رفسنجانی و هم اکنون هواداران خاتمی می‌نامند!!

تقسیم قدرت یا کسب قدرت سیاسی

آقای تابان می‌نویسد: «در همان زمانی که اصلاح‌طلبان اپوزیسیون، سرکوب این نواندیشان مذهبی توسط ائتلاف خامنه‌ای و رفسنجانی را نشانه‌ای از پیشرفت رفم و عرفی شدن حکومت ارزیابی می‌کردند، ما به اعتراض علیه این سرکوب‌گری پرداختیم». انتصاب چنین مغلی به اصلاح‌طلبان آنهم بدون سند و مدرک کاملاً غلط و بی‌انصافی محض است. در گذشته‌های نه چندان دور وقتی که تفکر انقلابی داشتیم از لنین آموخته بودیم که «مساله اساسی هر انقلابی کسب قدرت سیاسی است». اما مساله‌ها است که از این تفکر فاصله گرفتیم و مساله اساسی را در کشورمان تقسیم قدرت سیاسی می‌دانیم و بر اساس چنین درکی، اساساً سرکوب نیروهای سیاسی از تفکرمان رخت بر پشته است.

اگر در دوم خرداد ۳۰ میلیون شرکت کردند و حدود ۲۲ میلیون به آقای خاتمی و حدود ۶ میلیون به ناطق نوری رای دادند. تمام مبارزه ما با نیروهای راست جامعه این است که به اندازه رای‌شان، مطالبه از قدرت سیاسی داشته باشند و به قواعد بازی دموکراتیک گردن بگذارند. هم‌بظور انتقاد و خواسته ما از اصلاح‌طلبان درون رژیم و تمامیت‌حاکمیت ج. ا. این است که به نیروهای ملی و همچنین نیروی چ که نیروی معین و قابل ملاحظه‌ای را شامل می‌شوند امکان مشارکت در حیات سیاسی را بدهند. بنا بر این اندیشه سرکوب و حذف نیروهای سیاسی دیگر مدتهاست که از محاسبات سیاسی ما خارج شده است.

خواهان فعالیت قانونی هستیم

قبل از هر چیز راقم این سطور از حق فعالیت آزادانه همه احزابی که می‌خواهند مسالمت‌آمیز فعالیت کنند دفاع می‌کنم. یعنی بطور مشخص از حق آن بخش از دوستان سازمان یا گروه‌های دیگر که قوانین ج. ا. را برنمی‌تابند اما می‌خواهند کاملاً مسالمت‌آمیز فعالیت آزادانه نمایند. تا اینجای مسئله روشن است. ناووشی از آنجا

خوب بود آدمی، پشه‌ای از حرف‌هایش و نوشته‌هایش داشت و گاه و بیگاه به آن رجوع می‌کرد تا ببیند ۱۰ سال پیش، ۲ سال پیش، ۶ ماه پیش چگونه فکر می‌کرد. اگر قدری انصاف و صداقت را چاشنی قدری دورشدن از منم‌ها روزمره می‌نمود حتماً از قاطعیت درست‌بودن نظرگاه کنونی‌اش اندکی کاسته می‌شد. متأسفانه اکثریت بسیار بزرگی از سیامیون کشورمان، یا اساساً چنین پوشه‌ای ندارند و یا آنرا تماماً به فراموشی سپرده‌اند. برعکس پوشه‌های بسیاری از دیگران در کشوی میزشان وجود دارد. نتیجه چنین اخلاق و روش آن شده است که مردم و روشنفکران، اعتمادشان را به سیامیون از دست داده‌اند و یا به مقیاس وسیعی کاهش یافته. بی جهت نیست که سیاستمداران با اعتبار در سرزمین ما به تعداد انگشتان دستند.

دین و واقعیتها آنگونه که هست

نه آنگونه که ما می‌خواهیم

از اشتباهات پیشی گذشته، و برای بسیاری‌ها اکنون هم، این بوده و هست که آن بخشی از واقعیتها را که با نظرانتشان مغایرت دارد نمی‌بینند و یا پرده‌پوشی می‌کنند. یاد می‌آید در گذشته‌های نه چندان دور و وقتی که تمام فکر و اندیشه‌ها بسویله ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم تسخیر شده بود، در یکی از مقالات زنده‌یاد طبری که می‌خواست حقانیت ماتریالیسم دیالکتیک را توضیح دهد و می‌خواست از اندیشمندان گذشته‌مان ذخیره‌ای برای این ایدئولوژی فراهم یابورد شعر زیر را از مولانا مثال آورده بود:

از جسمادی مردم و نامی شدم
و ز نام مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی آدم شدم
پس چه گویم چون ز مردن کم شدم
من هم دهها بار برای جوان‌ترها این شعر را برای دیالکتیکی و ماتریالیستی فکر کردن مولانا مثال آوردم. بعدها که شناگر کوچک اقیانوس مولانا گردیدم دیدم در ادامه آن شعر بیتی هم آمده «بار دیگر از فلک پیران شوم
آنچه کاندور وهم ناید آن شوم»

درست هسته اصلی تفکر مولانا هم، در همین بیت نهفته است که هیچ سختی با آن ایدئولوژی ندارد. بی‌انصافی است اگر گفته نشود که زنده‌یاد طبری در پایانه عمرش به درک واقعی‌تری از مولانا دست یافته بود.

ما چه می‌گوئیم و اختلاف بر سر چیست؟

بیش از ۸ سال است که بحث و گفتگوی ما با اکثریت سازمان حول اصلاح‌طلبی (رفرم) و انقلابیگری جریان دارد. متأسفانه هنوز برخی از دوستان مطالبی به ما نسبت می‌دهند که روح ما از آن بی‌خبر است.

دوست گرامیم آقای تابان در کار شماره ۲۱۴ می‌نویسد: «بحث بسیار حساس و سرکزی در سازمان ... زمانی به اوج خود رسید که گروهی در چهار رفسنجانی اصلاح‌گر را یافتند که می‌تواند به حکومت دینی در ایران پایان دهد و نوعی حکومت عرفی، بجای آن برقرار سازد. ... گرایش که سیاست خود را بر اصلاحات درون حکومت قرار داده بود از یک بحث عام و تئوریک نیروی گرفت از هاشمی رفسنجانی نیرو می‌گرفت».

به نظر حقیر حتی یک نفر در ایران ۶۰ میلیونی، چنین فکر نمی‌کنند. حتی اصلاح‌طلبان صادق درون رژیم نظیر آقایان خاتمی، عبدالله نوری و... نمی‌خواهند به حکومت دینی در ایران پایان دهند آنان فراتر نوبنی از اسلام را در سر می‌پروراندند که با شرایط امروزین ایران و جهان منطبق باشد. بر این اساس نوشته‌ها و گفته‌هایشان می‌خواهند به اصطلاح رابطه نوبنی بین اسلامیت و جمهوری ایجاد نمایند که وزنه جمهوری در آن بیشتر باشد.

یکی از اختلافات مهم ما با اصلاح‌طلبان درون رژیم نیز از همین درک آنان نشات می‌گیرد. ما هزاربار گفتیم و نوشتیم که ما خواهان رهایی دین از دولت هستیم. ما به هموطنان اصلاح‌طلب درون

خوب بود آدمی، پشه‌ای از حرف‌هایش و نوشته‌هایش داشت و گاه و بیگاه به آن رجوع می‌کرد تا ببیند ۱۰ سال پیش، ۲ سال پیش، ۶ ماه پیش چگونه فکر می‌کرد. اگر قدری انصاف و صداقت را چاشنی قدری دورشدن از منم‌ها روزمره می‌نمود حتماً از قاطعیت درست‌بودن نظرگاه کنونی‌اش اندکی کاسته می‌شد. متأسفانه اکثریت بسیار بزرگی از سیامیون کشورمان، یا اساساً چنین پوشه‌ای ندارند و یا آنرا تماماً به فراموشی سپرده‌اند. برعکس پوشه‌های بسیاری از دیگران در کشوی میزشان وجود دارد. نتیجه چنین اخلاق و روش آن شده است که مردم و روشنفکران، اعتمادشان را به سیامیون از دست داده‌اند و یا به مقیاس وسیعی کاهش یافته. بی جهت نیست که سیاستمداران با اعتبار در سرزمین ما به تعداد انگشتان دستند.

دین و واقعیتها آنگونه که هست

نه آنگونه که ما می‌خواهیم

از اشتباهات پیشی گذشته، و برای بسیاری‌ها اکنون هم، این بوده و هست که آن بخشی از واقعیتها را که با نظرانتشان مغایرت دارد نمی‌بینند و یا پرده‌پوشی می‌کنند. یاد می‌آید در گذشته‌های نه چندان دور و وقتی که تمام فکر و اندیشه‌ها بسویله ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم تسخیر شده بود، در یکی از مقالات زنده‌یاد طبری که می‌خواست حقانیت ماتریالیسم دیالکتیک را توضیح دهد و می‌خواست از اندیشمندان گذشته‌مان ذخیره‌ای برای این ایدئولوژی فراهم یابورد شعر زیر را از مولانا مثال آورده بود:

از جسمادی مردم و نامی شدم
و ز نام مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی آدم شدم
پس چه گویم چون ز مردن کم شدم
من هم دهها بار برای جوان‌ترها این شعر را برای دیالکتیکی و ماتریالیستی فکر کردن مولانا مثال آوردم. بعدها که شناگر کوچک اقیانوس مولانا گردیدم دیدم در ادامه آن شعر بیتی هم آمده «بار دیگر از فلک پیران شوم
آنچه کاندور وهم ناید آن شوم»

درست هسته اصلی تفکر مولانا هم، در همین بیت نهفته است که هیچ سختی با آن ایدئولوژی ندارد. بی‌انصافی است اگر گفته نشود که زنده‌یاد طبری در پایانه عمرش به درک واقعی‌تری از مولانا دست یافته بود.

ما چه می‌گوئیم و اختلاف بر سر چیست؟

بیش از ۸ سال است که بحث و گفتگوی ما با اکثریت سازمان حول اصلاح‌طلبی (رفرم) و انقلابیگری جریان دارد. متأسفانه هنوز برخی از دوستان مطالبی به ما نسبت می‌دهند که روح ما از آن بی‌خبر است.

دوست گرامیم آقای تابان در کار شماره ۲۱۴ می‌نویسد: «بحث بسیار حساس و سرکزی در سازمان ... زمانی به اوج خود رسید که گروهی در چهار رفسنجانی اصلاح‌گر را یافتند که می‌تواند به حکومت دینی در ایران پایان دهد و نوعی حکومت عرفی، بجای آن برقرار سازد. ... گرایش که سیاست خود را بر اصلاحات درون حکومت قرار داده بود از یک بحث عام و تئوریک نیروی گرفت از هاشمی رفسنجانی نیرو می‌گرفت».

به نظر حقیر حتی یک نفر در ایران ۶۰ میلیونی، چنین فکر نمی‌کنند. حتی اصلاح‌طلبان صادق درون رژیم نظیر آقایان خاتمی، عبدالله نوری و... نمی‌خواهند به حکومت دینی در ایران پایان دهند آنان فراتر نوبنی از اسلام را در سر می‌پروراندند که با شرایط امروزین ایران و جهان منطبق باشد. بر این اساس نوشته‌ها و گفته‌هایشان می‌خواهند به اصطلاح رابطه نوبنی بین اسلامیت و جمهوری ایجاد نمایند که وزنه جمهوری در آن بیشتر باشد.

یکی از اختلافات مهم ما با اصلاح‌طلبان درون رژیم نیز از همین درک آنان نشات می‌گیرد. ما هزاربار گفتیم و نوشتیم که ما خواهان رهایی دین از دولت هستیم. ما به هموطنان اصلاح‌طلب درون



ب. کیوان

فصلت‌نمایی

فلسفه سیاسی

چپ امروز

ب. کیوان

بحث پیرامون وضعیت چپ سوسیالیست در ایران و عملکردهای آتی آن مانند وضعیت عمومی آن در سراسر جهان بسیار پیچیده و بفرغ است، مسئله عبارت از این است که فلسفه سیاسی چپ بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم پس از فروپاشی نظام‌های سوسیالیستی موجود نیروی جاذبه و مفهوم خود را برای بسیج توده‌ها در راه دمکراسی و مبارزه با امپریالیسم معاصر (لیبرالیسم نو) و استقرار نظام‌های دمکراتیک و رهایی از قید استعمار و استثمار از دست داده است. این فلسفه در فضای مهار نسبی عملکرد سرمایه در چارچوب دولت - ملت‌ها و موجودیت سوسیالیسم بوروکراتیک از کار آبی و رقابت محدود سیاسی و ایدئولوژیک برخوردار بود. تحول‌های شگرف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در قرن بیستم و انقلاب عظیم علمی و فنی و دگرگونی‌های بی‌سابقه در ترکیب طبقاتی جامعه‌ها جسای برای پافشاری روی فلسفه سیاسی و ایدئولوژیک بسته گذشته باقی نگذاشته است. از این رو، دیگر نمی‌توان چون گذشته با دل‌بستگی و اطمینان به شکلواره عقب‌مانده و فرسوده مارکسیسم - لنینیسم برای بسیج سیاسی و فرهنگی توده‌های مردم متکی بود. بی‌جهت نیست که اکثریت حزب‌های کمونیست جهان برای بقای خود یا نام عوضی کرده‌اند یا با حفظ همان نام محتوای ایدئولوژیک و فلسفه سیاسی خود را تغییر داده‌اند یا با اضافه کردن پسوند دمکراتیک به نام‌های برگزیده برای تطبیق خود با اوضاع جدید به تلاش برخاسته‌اند. لازم به یادآوری است که مسیر تحول جامعه‌ها حزب‌های غیر چپ را نیز دستخوش دگرگونی‌هایی کرده است. آن حزب‌هایی که حاضر به تجدید نظر و اصلاح خود نشده‌اند، بطور روزافزون فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهند و ناگزیر به صورت فرقه و گروه جدا از مردم در جامعه مدنی باقی می‌مانند. بدیهی است که چنین موجودی در متن جامعه‌ها بفرغ کنونی چیزی جز یک چوکشی سیاسی و مرگ داوطلبانه نیست.

چرا باید از فلسفه سیاسی سنتی چشم‌پوشی کرد

و به فلسفه سیاسی جدید روی آورد

به اختصار باید گفت که: شکلواره مارکسیسم - لنینیسم به عنوان ایدئولوژی و فلسفه سیاسی حزب‌های کمونیست که در دستگاه استالینی حزب کمونیست اتحاد شوروی ساخته و پرداخته شد و به حزب‌های کمونیست در سراسر جهان ترویج گردید، متشکل از مقلدهای کاملاً متناقض و تعریف‌های نادرست در زمینه فلسفه، اقتصاد، سیاست و اجزا تشکیل دهنده هر یک از آن‌هاست. البته، در این‌جا، مجال آن نیست که تمامی عنصرهای ساختاری این ایدئولوژی کالبدشکافی شود، اما اشاره شتابان به برخی سرفصل‌های اساسی و تضادآفرینی‌های اجتماعی و تشکیلاتی آن برای شالوده‌ریزی فلسفه سیاسی جدید امری اجتناب‌ناپذیر است.

مارکسیسم - لنینیسم از سه جز شاخص تشکیل می‌شود که عبارتند از فلسفه یا ماتریالیسم دیالکتیک، اقتصاد یا نقد سرمایه‌داری و سیاست یا تئوری انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم. دیالکتیک در این جهان‌بینی نقش هدایتگر و تعیین کننده ایفا می‌کند و یکی از ابزارهای مهم داور در پاره‌اشیا و پدیده‌های طبیعی و اجتماعی است. دیالکتیک در این جهان‌بینی حرکت تاریخ را در خط مستقیم تصویر می‌کند و بر حسب آن پاسخی یک جانبه به مسائل می‌دهد. از این رو، ما با یک غایت‌شناسی به غایت جزم‌گرا روبرویم که «رویدادهای تاریخی» را به مثابه مرحله‌هایی از پیشرفت سازپچی همچون «وجدان بیدار» جامعه می‌انگارد. این دیالکتیک غایت‌شناسانه که با ایده‌آلیسم و متافیزیک نمانچار پیوند تنگاتنگ دارد، تأثیر فاجعه‌باری در مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی داشته است. عنصرهای کمونیست با چنین برداشتی از دیالکتیک، خود را فرمانروای تمام‌عیار زمان می‌دانستند و حیات و حرکت بفرغ جامعه‌ها و جهان را در خود خلاصه می‌کردند. بر این اساس، حزب - دولت در کشورهای موصوم به «سوسیالیستی» همچون «وجدان بیدار» جامعه و انامد می‌شدند و خود را مجاز می‌دانستند به جای همه مردم در عرصه اجتماعی، سیاست، اقتصاد، هنر، فرهنگ و غیره تصمیم بگیرند. نهادهای مدنی در این کشورها تطبیق بود و جز سندیگانا و اتحادیه‌های حزبی - دولتی، هیچ بنیاد، انجمن، کانون و نهاد دیگری اجازه فعالیت نداشت و رسانه‌های خبری و مطبوعاتی هم به تمامی در انحصار دولت بود.

فلسفه جدید سیاسی چپ بر پایه «دیالکتیک غیر غایت‌مندانه، باز و انتقادی» شالوده‌ریزی می‌شود. این دیالکتیک تا آن حد جنبه ذهنی دارد که مسئله برانگیز (پروبلماتیک) نباشد. چنین دیالکتیکی «نه در نفس خود، بلکه تنها در حرکت مشخص واقعیت با بررسی می‌گردد». (مارکس) این تفاوت بنیادی میان فلسفه جدید سیاسی چپ نوآندیش و مارکسیسم - لنینیسم که ایدئولوژی انحصاری حزب‌های کمونیست است، به سازمان دمکراتیک چپ امروز مجال می‌دهد که ایدئولوژی‌های متفاوت همسو را در صف‌های خود گردآورد. بدیهی است که چنین سازمانی هرگز به مثابه باشگاهی اجتماعی برای انواع گرایش‌های بنیاداً متضاد نیست. فلسفه سیاسی چپ امروز با مؤلفه‌های اساسی‌ای چون دمکراسی دمکراتیک، جامعه سالاری، عدالت اجتماعی، دولت اجتماعی حقوقی مدرن، بهبود رابطه انسان با انسان و استثمار انسان از انسان و غیره شکل‌های گوناگون استثمار انسان از انسان در هرگاه بپوند عضوی ایدئولوژی‌های متفاوت در یک سازمان چپ دمکراتیک به شمار می‌رود. برنامه‌ریزی‌های مشخص مرحله‌ای پیرامون این مؤلفه‌ها در نشست‌های عمومی صورت می‌گیرد. گروه‌ها و فراکسیون‌های وابسته به ایدئولوژی‌های گوناگون راه‌های عملی تحقق برنامه موصوف را برای تصویب پیشنهاد می‌کنند. پس از تصویب برنامه نهایی همه شخصیت‌ها، گروه‌ها و فراکسیون‌های چنین سازمانی متعهد و موظف به اجرای آن هستند. یک چنین تالیفی از ایدئولوژی‌ها در یک سازمان واحد از یک سو، بازتاب واقعی کثرت‌گرایی عقیدتی نیروهای چپ دمکراتیک در جامعه و از سوی دیگر کانون تضار فعال فکری برای جستجوی راه‌های ممکن و بارورگردانیدن بی‌وقفه کار پایه نظری، سیاسی و تشکیلاتی است.

چنین تالیفی در فلسفه سیاسی مارکسیسم - لنینیسم ناممکن و محال است. در واقع، حزب‌های مارکسیستی - لنینیستی تا تعجب از «دیالکتیک غایت‌مندانه، بسته و غیر انتقادی» و «حل» پیشانی‌ش هم مسئله‌های سوسیالیسم و کمونیسم و اختیار کردن سازمان و تشکیلاتی با انضباط آهنین و گزین‌کردن بوروکراتیک یک کمیته مرکزی مقدس و خطاناپذیر برای رقصیدن سیاست‌ها و اجرای برنامه‌های مستوری و اداری از میدان روح و حیات متنوع جامعه در فضای زندگی سیاسی و اجتماعی خود به شدت جلوگیری می‌کنند. در این حزم تنها فرمان‌ها و حکم‌های «برهان» (مادام‌المرم) و جهت ملاک عمل است. اکثریت مکانیکی و اداری این حزب‌ها رویش اندیشه‌های نو و انتقادی و تبلور کلام اقلیت را مانع می‌گردد. منزوی شدن و حتی طرد این حزب‌ها در تبدیل آنها به فرقه‌های شبه مذهبی مستقیماً از فلسفه سیاسی آن‌ها سرچشمه می‌گیرد.

یکی دیگر از مشکل‌های عمده فلسفه سیاسی چپ سنتی که به منزوی شدن آن در میان باورمندان مذهبی کمک کرده، مسئله هستی‌شناسی در مارکسیسم - لنینیسم است که «ساده» و پایه هستی‌شناسی خود قرار داده است. در حالی که مارکس صرفاً به هستی‌شناسی رابطه گریزانه در جامعه درنگ دارد. این نگرش که چالش‌دیرین فلسفی میان ماتریالیست‌های پیش از مارکس و ایده‌آلیست‌ها رازنده می‌کند، جایی در فلسفه و تئوری سیاسی مارکس که ناظر بر رابطه‌های اجتماعی یعنی «گهر انسان» در جامعه است، ندارد. ماتریالیسم فلسفی مارکسیسم - لنینیسم که در غرب با توجه به از سرگردانیدن دوران لائیتسم و روشنگری هرگز با واکنش تند در این جامعه‌ها و روبرو نبود، در جهان سوم یا جنوب یکی از حایل‌های مهم نزدیکی توده‌های مردم باورمند با حزب‌های «مارکسیستی» بوده است. سوسیالیست‌های ایران از این برداشت صدمه‌های فراوانی دیده‌اند. این چشم‌انداز چپ سنتی به ارتجاع مذهبی مجال داد که سوسیالیسم و کمونیسم را در ذهن توده‌های مردم خداستیزان نمود کند و از این طریق میان مبارزان راه سوسیالیسم و باورمندان مذهبی تفرقه بیندازد. تشکیل سازمان «سوسیالیست‌های خدایست» در کشور ما نمونه‌ای از این واکنش است. بدیهی است که با بازگشت به هستی‌شناسی رابطه گریزانه مارکس که مکتوب به رابطه‌های انسان در جامعه است، دیگر دلیلی برای این چالش وجود ندارد.

بنابراین، همه کسانی که با ایدئولوژی‌های گوناگون فلسفی مشتاق رهایی انسان، سوسیالیسم، صلح و تأمین حقوق بشر در عرصه فردی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هستند، می‌توانند در یک سازمان دمکراتیک گردآیند و با در رابطه‌های تنگاتنگ برای راهجویی و یکپارگی ممکن‌ترین شیوه‌های راهجویی در عرصه بفرغ زندگی اجتماعی دوشادوش یکدیگر مبارزه کنند. واقعیت نشان می‌دهد که اکنون بشریت در سطح ملی و بین‌المللی در برابر دو راه ایستاده است: یا تن‌دادن به تشدید فقر و استثمار و زندگی فلاکت‌بار توده‌های و زانو زدن در برابر قدرت‌های استثمارگر ملی و بین‌المللی که گردونه «بربریت» را به گردش درآورده است، یا علیرغم دشواری‌ها به مدد عملاتی دمکراتیک، پر وسواس و هشیار از درون بفرغ‌های قلیج‌کننده امروز به سوی زندگی پرشگون و شفاف در دنیای صلح‌آمیز و انسانی راجستن. از آنجا که «چپ» هیچگاه به دنیای بربریت‌آفرین تعلق نداشته است و ندارد، برای ساختن جهانی آزاد و دمکراتیک مبارزه می‌کند. در میان محورهای گوناگون فلسفه سیاسی چپ امروز سه محور مهم دمکراسی دمکراتیک، دولت اجتماعی حقوقی مدرن و عدالت اجتماعی دمکراتیک جای شاخص دارند. این سه محور کاربردی مقطعی و راهبردی دارند، مهمترین پشتوانه فعالیت‌های اجتماعی برای گسست بشریت از «بربریت» و رادردن بپایدار به جامعه علانانه فارغ

از بهره‌کشی انسان از انسان و آشتی با طبیعت به شمار می‌روند.

دیدگاه چپ سوسیالیست پیرامون سه محور پیش‌گفته از این قرار است:

- چپ در ایران بطور باید و شاید مسئله آزادی‌ها را در هر وضعیت اجتماعی جدی نگرفت و اگر در شعارهای تاکتیکی پیرامون آن حدیث و تبلیغ فراوانی کرد، از لحاظ تئوریک «دمکراسی در چارچوب سرمایه‌داری» را صرفاً امری ایدئولوژیک و خیالی می‌دانست و برقراری «واقعی» آن را به پیروزی سوسیالیسم موکل می‌کرد. اکنون که این پندار نادرست از آب در آمده و به تجربه ثابت شده است که دمکراسی مستقل از این یا آن نظام روندی است که از دلان‌های تودرتوی بافت جامعه‌ها عبور می‌کند، نیاز به بینشی تازه در برخورد به شکل‌های گوناگون آن در طول تاریخ است. از این رو، باید هم به مفهوم لیبرالیسم سیاسی با جدیت نگریست و هم آن را در دمکراسی «پایان تاریخ» قلمداد نکرد.

در کشور ما از انقلاب مشروطه به این سو چالش عظیمی پیرامون آزادی‌ها و جامعه مدنی وجود داشته است و دارد. هم اکنون ما در گذار از نظام ولایت فقیه‌ای هستیم که استخوان‌بندی آن بنیادیت ضددمکراتیک و استبدادی است. در بطن این نظام تحت تأثیر جنبش‌های اجتماعی و بیداری مردم مبارزه حادی بین نیروهای واپس‌گرا و اصلاح‌طلب آن جریان دارد. شعار جامعه مدنی که ابتدا از طریق روشنفکران مستقل در مطبوعات کشور مطرح گردید و توجه نسل فعال جامعه را به خود جلب کرد، در انتخابات رئیس جمهوری دوم خرداد ۷۶ به شعار اصلاح‌طلبان نظام تبدیل شد و پیروزی آنان را در این انتخابات تأمین کرد.

بدیهی است که اصلاح‌طلبان نظام یک‌دست نیستند و هر یک برداشته‌های متفاوتی از «جامعه مدنی» دارند. با این همه، این جریان با وجود ناهمگونی‌ها در مجموع تحت تأثیر اوجگیری عدم رضایت توده‌های مردم و جنبش‌های نیرومند اجتماعی زنان، جوانان و زحمتمندان و روشنگری نیروهای روشنگری جامعه و نوآندیشی بخش مهمی از نیروهای اسلامی تاکنون موفق شده است، علیرغم توطئه‌ها و کارشکنی‌های ارتجاع مذهبی فضای باز سیاسی و مطبوعاتی و تشکلهای سیاسی راست‌گم برای «خودی‌ها» تأمین کند، انتخابات شوراها شهر را به ترتیبی برگزار کند، دخالت حاد در احوال شخصی را کاهش دهد و در چرخه حیات مدنی را اندکی باز گذارد، انتظارهایی را در بازگرداندن حقوق پایمال شده سیاسی و اجتماعی در مردم برانگیزد.

این اصلاحات و درجه پیشرفت آن سخن گفت؛ زیرا میان سیاست‌های راهبردی اصلاح‌طلبان یکپارچگی وجود ندارد. گروهی از آنان برای حفظ ساختار ضد دمکراتیک نظام انجام برخی اصلاحات را برای ساکت کردن مردم و جذب سرمایه‌های خارجی را برای «رفع» بحران اقتصادی ضروری می‌دانند. گروهی از آن فراتر می‌روند و در شعارها روی اصول دمکراتیک تکیه می‌کنند، پی‌آن که برای رفع تضادهای فاحش عملی شدن آن‌ها چشم‌انداز روشنی داشته باشند. هرچند این گروه در اندیشه و برخی کارکردها منافع ملی و مصلحت جامعه را مدنظر دارند، اما هنوز در زمینه توسعه اقتصادی دمکراتیک و ملی برنامه روشنی ارائه نکرده‌اند. گروهی نیز دانسته یا ندانسته با گرایش نولیبرالی به اصلاحات در چارچوب تعدیل ساختاری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول می‌اندیشند و بر خلاف گروه دوم در راه وابستگی اقتصاد ملی به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری می‌کوشند. برای این گروه مسئله آزادی‌ها و حقوق بشر تابعی از سیاست اقتصادی ضد دمکراتیک است. این گرایش مورد حمایت شماری از تکنوکرات‌ها و اقتصاددانان ایرانی داخلی و خارجی کشور است. رسانه‌های امپریالیستی علیرغم هیاهو پیرامون حقوق بشر برای تقویت مواضع این گروه تبلیغ می‌کنند. تجربه تبلیغ این رسانه‌ها علیه کشورهای سوسیالیستی سابق برای دگرگون شدن اوضاع این کشورها به سود اقتصاد جهانی سرمایه‌داری ماهیت و هدف این نوع موضع‌گیری‌های دووجهی را افشا می‌کند.

کوتاه سخن، رسالت گروه سوم خدمت به منافع گروه مالی، صنعتی و تجاری وابسته به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری به زیان زحمتمندان و توده‌های میلیونی ستمدیدگان جامعه است.

بدین ترتیب کشور ما هنوز راه بس درازی تا رسیدن به آزادی و دمکراسی واقعی در پیش دارد. چشم ناگهانی به سرمنزل نهایی و دلخواه امری موخوم و ناممکن است. آزادی و دمکراسی روند پر پیچ و خمی است که ناگزیر منزل به منزل و درجه به درجه امکان می‌یابد. آمادگی عینی و ذهنی جامعه شرط لازم و اجتناب‌ناپذیر این تحول است. از این رو، نیروهای چپ نباید برای رسیدن به آماج مطلوب خود کمترین توجه را به خود دارند. بنابراین، باید از هر درجه تحول برای بسیج و آماده‌سازی ذهنی توده‌های مردم سود جست و در عین حال برای غرق نشدن در لحظه و گم‌شدن در پیچ و خم راه‌ها از چشم‌انداز روندی که در پیش داریم، غافل نماند.

از این رو، طرح دیدگاه شفاف و راهبردی چپ در زمینه دمکراسی و آینده آن ضرورت دارد. دمکراسی دمکراتیک با کثرت‌گرا حاصل از نقد دمکراسی لیبرالی است و از چارچوب آن فراتر می‌رود. اما به کلی آن را نفی نمی‌کند، بلکه به تعقیق و رادیکال کردن آن می‌پردازد. دمکراسی لیبرالی تنها به برابرقوئی تکیه می‌کند، در صورتی که دمکراسی دمکراتیک خواستار برابری قدرت و اختیارها در مفهوم شرکت یکسان همه در حاکمیت است. این دمکراسی برخی جنبه‌های اساسی دمکراسی لیبرالی را از آن وام می‌گیرد. بر این اساس، برای این که اراده جمعی بتواند با اتکا به افراد شکل

گیرد، ضروری است که عرصه افکار عمومی، یعنی حق بیان آزاد تضمین گردد. افکار عمومی در صورتی می‌تواند آزادانه شکل گیرد که آزادی اندیشه، بیان، مطبوعات، مذهب، گردهمایی و انجمن‌ها حفظ گردد. بدین ترتیب، دمکراسی دمکراتیک برخی حقوق اساسی آزادی لیبرالی را دربر می‌گیرد. این دمکراسی برخلاف لیبرالیسم ملاک محکمی برای تمیز حقوق اساسی از حقوق غیر اساسی در اختیار دارد. از دید دمکراسی دمکراتیک حقوق انتقال‌ناپذیر هستند که شرایط لازم را برای تصمیم‌گیری دمکراتیک فراهم می‌آورند. وانگهی اندیشه دمکراسی دمکراتیک چارچوب معینی برای انتخاب‌های جمعی دارد: بدین معنا که هیچ تصمیمی نباید از یک سو، آزادی‌های لازم برای تبلور اندیشه‌های جمعی را که همه در آن سهیم‌اند و از سوی دیگر آزادی کسانی را که با آن تصمیم موافقت ندارند و در اقلیت هستند، پایمال کند.

بنابراین، آن چه در این زمینه باید انجام داد، بررسی آینده دمکراسی به شیوه دیگر است. در این زمینه اندیشه شهروندی نقش مهمی در زمینه چپ از دمکراسی کثرت‌گرا ایفا می‌کند. لذا باید به تدارک اتحادی اندیشیده که شرایط لازم سیاسی برای سامان‌دادن نیروهای مختلف را که برای رادیکال کردن دمکراسی مبارزه می‌کنند، فراهم آورد.

پس اگر هدف ما تعقیق دمکراسی است در این صورت باید اندیشه شهروندی به طور کامل فرمول‌بندی شود. شیوه‌های متعددی در زمینه درک شهروندی و نقش و وظیفه آن وجود دارد که در کنش سیاسی و هدف‌های آن تأثیر بسزایی دارد. اگر قصد ما این است که در زمینه زرفش دمکراسی گام برداریم، باید به طرح مسئله‌های جدیدی پرداختیم که با عدالت، برابری و باهمی اجتماعی پیوند داشته باشد. چنین درکی از شهروندی که برقراری دمکراسی کثرت‌گرا را هدف خود قرار می‌دهد، باید بتواند به درخواسته‌های جدید سیاسی که سوسیال دمکراسی به علت در نظر نگرفتن آن‌ها به بحران خود کمک کرده، پاسخ دهد.

در واقع، ما به آندیشه‌ای از شهروندی نیاز داریم که بر پیش‌ش شهروند فعال یعنی کسی که به عنوان یک شهروند عمل می‌کند، تکیه دارد. شهروندی آن‌طور که در لیبرالیسم معمول است، نباید به مقررات قانونی و حالت انفغالی یا مفهوم دفاع حقوقی در برابر دولت محدود گردد. شهروند کسی است که در جامعه سیاسی عضویت و در موسسه‌های عمومی و جمعی شرکت دارد و بر پایه دورنمای مشترک و نه به عنوان فرد مجزا عمل می‌کند. در یک جمهوری مدنی بدون شک مفهوم عنصرهای مهمی را دربر می‌گیرد. این مفهوم به وجود «نفع شخصی» و «ارزش‌های مستقل» تکیه دارد که بدون آن‌ها سیاست جنبه ابزار پیدا می‌کند.

دولت اجتماعی حقوقی مدرن

دولت در فلسفه سیاسی چپ نوآندیش تعریف خاص خود را دارد. این تعریف حاصل از بررسی تجربه بشریت در طول تاریخ است. با نگاهی به تحول دولت‌ها ملاحظه می‌شود که اروپا پس از دولت موروثی - آریایی برای رسیدن به دولت اجتماعی حقوقی روند دولت مطلق‌گرای حقوقی و دولت لیبرالی حقوقی را از سر گذراند. اما ایران با انقلاب مشروطیت یکسره از دولت موروثی - آریایی دوره قاجار دست کم با تصویب متمم قانون اساسی به فضای دولت لیبرالی حقوقی پرتاب شد. ولی عقب‌ماندگی دیرین سیاسی و اجتماعی زحمتمندان شهر و روستا، حضور فعال ارتجاع مذهبی، استوار ماندن مناسبات آریاب - رعیتی و سلطه بورژوازی تجاری سنتی به سرعت این روند را متوقف کرد و آن را به عقب بازگردانید. اگر بنا به سندهای انقلاب مشروطیت متن «قانون اساسی» آن را ناماد حقوقی «دولت مطلق‌گرای حقوقی» و متمم آن را ناماد حقوقی «دولت لیبرالی حقوقی» بدانیم، می‌توان گفت که بدین بازگشت، عقب‌گرد به دوره دولت موروثی - آریایی زمان قاجار نبود، بلکه بازگشت به «دولت مطلق‌گرای حقوقی» یا دولت پلیسی بود که قانون اساسی مشروطیت سند راستین قانونی آن است. بدین ترتیب، پس از چندی در پی کودتای رضاشاه طی نیم قرن «دولت مطلق‌گرای حقوقی» دوام یافت و با انقلاب بهمن ۵۷ یک حکومت تئوکراتیک به جامعه ایران تحمیل شد که معجزاتی از شکل قبیله‌ای حکومت و حضور نامانوس برخی حقوق فردی و اجتماعی «دولت لیبرالی حقوقی» در متن قانون اساسی آن است.

بدین ترتیب کشور ما نزدیک به یک قرن در «دولت مطلق‌گرای حقوقی» و «دولت تئوکراتیک» مستوقف مانده است. در واقع، پس از یک قرن خودکدی و درج‌ازدن در جاده استبداد و عقب‌ماندگی در همه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هنوز چشم‌انداز روشنی برای برون‌رفت از این فریوماندگی در برابر خود نداریم. عطش جان‌سوز به «آزادی» گزینش وسیله مطمئن فرونشاندن این عطش را سخت دشوار کرده است. از این رو، برای گذار به دولت اجتماعی حقوقی مدرن راه پریشنب و فراز درازی را پیش‌رو داریم. مسئله گزینش این یا آن نوع دولت ما را در رسیدن به این هدف دور یا نزدیک می‌کند.

درون نظام مستقر موجود دو گرایش عمده وجود دارد که با هم سخت در چالش‌اند. قطب پاسداران نظام ولایت مطلقه فقیه و قطب ناهمگون اصلاح‌طلبان. با توجه به تلاطم موجود در جامعه و تمام شدن ظرفیت مدیریت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی اقتصاد و سیاست‌های فرهنگی «سجمل» آن به شکل‌های دیگر به ضرورت پریشناپذیری تبدیل شده است. چگونگی این تحول به استعداد و آمادگی جامعه و درجه آگاهی توده‌های مردم و گزینش آن‌ها بستگی دارد. □

مارکسیسم ما

ادامه از صفحه ۱۲

بالاخره پس از ۴۰ سال غیرقانونی بودن در فوریه ۱۹۹۰ ممنوعیت حزب کمونیست آفریقای جنوبی برداشته شد. حزب پس از تقریباً ۷۰ سال مبارزه بی وقته به بالاترین میزان محبوبیت خود رسیده بود. نظرخوانی‌ها در آفریقای جنوبی نشان‌دهنده آن بودند که نلسون ماندلا، رهبران کمونیستی همچون کریس هانی و جو اسلورو از محبوبترین چهره‌های سیاسی آفریقای جنوبی بودند. باورکردنی نیست اما کمونیست‌ها با فعالین‌اش در کشورمان با بحران بین‌المللی و جدی تاکتونی جنبش کمونیستی و میراث‌اش به موازات هم حرکت کرده‌اند.

انقلاب و رفوم

انقلاب جنبش سوسیالیسم بین‌المللی در سال ۱۹۱۵ دو جریان مهم سوسیالیستی را در این قرن پدید آورد. کمونیسم و سوسیال‌دموکراسی. جریان کمونیستی در ابتدا خود را به عنوان جنبشی تعریف می‌نمود که هدف استراتژی‌اش انتقال قدرت حکومتی از بورژوازی به پرولتاریا است. در عمل اما هیچ وقت چنین تصویری به وقوع نپیوست، حداقل نه به آن شکل دقیقی که پیش‌بینی شده بود. اول اینکه پس از ۱۹۱۷ انقلابی در «غرب» به وقوع نپیوست، بلکه فقط در «شرق» و پس از آن در «جنوب». از چین تا کوبا و تا ویتنام و موزامبیک عمدتاً ارتش دهقانان (اغلب مورد حمایت مبارزات کارگری) بودند که با جنبش‌های رهانیبخش ملی مبارزات مسلحانه موافق‌تر به پیش می‌بردند. این مبارزات دارای رهبرانی بودند که به سنت‌های کمونیستی تکیه داشته‌اند و در بعضی موارد هم توسط احزاب کمونیست رهبری می‌شدند، اما آنها قیام‌های پرولتری از نوع ۱۹۱۷ نبودند.

پس از نابودی سلطه نازی‌ها در اروپا به سال ۱۹۴۴ تعدادی از کشورهای اروپای شرقی به بلوک شوروی پیوستند. اگر چه در اغلب این کشورها نیروهای چپ مهمی حضور داشتند، عامل تعیین‌کننده اما (به استثنای یوگسلاوی) نقش ارتش سرخ در نابودی این رژیم‌ها در منطقه بود. حقیقت امر این است که سوسیالیسم تحمیل‌شده به این کشورها معیار مهمی به هنگام فروپاشی این بلوک در سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ بوده است. زمانی که ما به تاریخ ۷۰ ساله پروژه سوسیالیستی نگاه می‌کنیم، روشن می‌گردد که بیش از همه (در اینجا هم به عنوان موفقیت جزئی) برای جوامع رشدنا یافته مدل مهمی بوده و اغلب آنها از سلطه استعماری و نواستعماری بیرون آمدند. راه سوسیالیستی از جنبه‌های مختلف رهائی جزئی (کاما انتخاب‌شده و اغلب تحمیل‌شده) از سیستم امپریالیستی بود. این رهائی برای جوامع رشد نایافته فضائی را برای رشد پیشرفت قابل‌توجهی باز می‌کرد و به آنها اجازه می‌داد تا با یک پروژه ملی و دمکرات پیشرفت نمایند. و در کشورهای به عنوان نمونه کوبا قول پیشرفت واقعی را اجتماعی کردن اقتصاد و جامعه به طور عمومی را می‌داد. بزرگی اتحاد جماهیر شوروی، منابع طبیعی عظیم‌اش، بازار داخلی بزرگ‌اش و بعدها امتیازهای مشابه در جمهوری خلق چین ممکن می‌نمودند تا این رهائی جزئی تثبیت گردد. وجود اردوگاه سوسیالیستی (با تناقضات داخلی خودش) برای جوامع کوچک و اغلب ایزوله (مثل کوبا) موفقیت بر اساس راه توسعه مشابه‌ای را تضمین می‌کرد. ما معتقدیم که دوران سوسیالیسم به عنوان بلوک سرپی‌شده و شاید هم به هیچ وجه استراتژی قابل دوام برای درازمدت نبود. اگر چه بخش خروج فعال از سیستم امپریالیستی جهانی همچنان مطلقاً ضروری است، اما یک پروژه ایزوله سوسیالیستی یک «دژ سوسیالیستی» نمی‌تواند تنها به زندانی کردن مردمی بی‌انجامد که می‌بایست در واقع به خاطر منافع‌اشان به سوسیالیسم رسید. در بعضی از جوامع سابقاً «سوسیالیسم» واقعاً موجود» که در آنها عناصر مهم سوسیالیسم هنوز دست نخورده باقی مانده‌اند (مثل کوبا، جمهوری خلق چین، ویتنام) مطلقاً بحث‌ها و شک و تردیدهایی وجود دارند. همه نیروهای مترقی در این کشورها این ضرورت را پذیرفته‌اند تا با سیستم کاپیتالیستی کنار آید. منافع سوسیالیستی می‌بایست که مورد دفاع قرار گرفته و در جهانی که در آن سرمایه‌داری غالب است به پیش

ادامه از صفحه ۱۲

صادراتی که اکثر آفکنش، پوشاک و وسائل الکترونیکی و منسوجات هستند و در محدوده تجارت آزاد تولید می‌شوند توسط کارگران زن ساخته می‌شود. این زنان اغلب از حق مرخصی زایمان محروم هستند، به صورت قراردادی موقت استخدام می‌شوند و اولین کسانی هستند که کار خود را از دست می‌دهند.

و از آن‌جا که دولت فلیپین به شدت با مشکل بیکاری روبه‌روست، بسیاری از زنان مجبور به ترک محل زندگی خود و مهاجرت به کشورهای دیگر می‌شوند. دولت فلیپین هم به طور فعال به این کار دامن می‌زند. تا جایی که روزانه به طور متوسط

برده شوند نه در «جهانی دیگر»، در «زمانی دیگر» و یا پشت یک «دیوار». اما تنها دفاع از سوسیالیسم فعالیت در قلمرو کاپیتالیستی را لازم نمی‌سازد. در جوامعی مثل آفریقای جنوبی می‌بایست که سوسیالیسم در سرزمینی، در منطقه‌ای و در جهانی ساخته شود که کاپیتالیسم در آن غالب است. این توضیح اساسی ما را مجبور می‌کند تا هر گونه ساده‌نگری بیش از اندازه تشکر تناقض طلب بین انقلاب و رفوم را مورد بازبینی قرار دهیم. زمان برای انجام آگاهانه‌تر و مشخص‌تر این کار فرارسیده است. انشعاب موجود بین کمونیسم و سوسیال‌دموکراسی از سال ۱۹۱۵ و به دنبال آن تاریخ این انشعاب اغلب تقابل خیلی زمختی را موجب گردید. کمونیست‌ها همیشه قیام‌گرانی انقلابی بودند و سوسیال‌دموکرات‌ها شیوه پارلمانی را ترجیح می‌دادند. مبارزه عظیم تاریخی برای یک تغییر و تحول سوسیالیستی اغلب تبدیل به منازعاتی پیرامون شیوه رسیدن به آن می‌شد (از طریق انتخابات و یا قیام). بدین ترتیب رفرم‌های تبدیل به مشکل‌کلیدی جریان‌های مختلف سوسیالیستی گردید و موجب تفسیر ساده‌ای از سیاست و برنامه احزاب کمونیست و سوسیال‌دموکرات‌ها شد. با این همه ما هنوز هم دلایلی را می‌شنویم که انگار تنها این دو نوع گزینش ساده و متضاد وجود دارند. انقلاب‌هایی که در آنها در اختیار گرفتن ارگان‌های فرماندهی در دستور کار قرار دارد و بدین طریق صرفاً نخبگان جدید حاکم را برمی‌گمارد و آنها هم مدرنیزاسیون و توسعه‌ای را به جوامع‌اشان تحمیل می‌کنند که به ندرت از نوع سرمایه‌داری‌اش قابل تکیه می‌باشد (و بعضاً حتی بدتر از آن) و اجباراً به هدف سوسیالیستی نمی‌رسند. رفتار دیکتاتوری، تغییر در مناسبات قدرت بدون تغییر در طبیعت و نهادینه کردن قدرت، به هیچ عنوان خدمتی به سوسیالیسم نمی‌کنند.

پروژه تدریسی

با نیروی محرکه توده‌ها

سنت مبارزاتی نیرومند دیگری هم وجود دارد که بر روی حزب ما تأثیر گذاشت و حزب هم در عوض سهم مهمی در قبال آن داشته است. این سنت مبارزاتی ایده تضاد ساده‌انگاره بین رفوم و انقلاب را مورد سؤال قرار می‌دهد. این سنت بخش‌ها از استراتژی مقاومت مسالمت‌آمیز تولد یافته که توسط مهاجرت‌گاندی در آفریقای جنوبی در آغاز سده توسعه یافته و سپس در محیط گسترده‌تری در مبارزات رهانیبخش هندوستان به کار بسته شد. پس از استقلال هندوستان دکتر یوسف دادو که بعدها دبیر اول حزب کمونیست آفریقای جنوبی بود، گاندی را در هندوستان ملاقات می‌نماید. او قصد داشت تا شخصاً به او ادای احترام نموده و از طرف دیگر موافقت او را جلب نموده تا بتوان از مبارزه هندوستان‌دین‌های مهمی برای آفریقای جنوبی گرفت. کنگره هندوستان در ترانسوال و ناتال در سال ۱۹۴۶ اجازه داد تا استراتژی مقاومت مسالمت‌آمیز گاندی در آفریقای جنوبی به هنگامی که مبارزه علیه قانون گتوسازی آغاز گردیده بود، مورد استفاده قرار گیرد. نمونه الهام‌بخش این عملیات مقاومت تأثیر تهیه‌کننده‌ای بر کنگره ملی آفریقا در آغاز دهه ۵۰ گذاشت. بیش از همه، عملیات سازماندهی شده مقاومت سال ۱۹۵۲ بر اساس این نمونه، کنگره ملی آفریقا را به یک جنبش توده‌ای تبدیل نمود و آغازی برای گسترش جنبش کنگره بود. اهمیت این استراتژی می‌بایست که در بستر مبارزه عمومی علیه استعمارگری به عنوان (یا صورت ویژه استعماری) شکل حاکمیت در آفریقای جنوبی دیده شود. اول از همه می‌بایست که این آکسیون‌ها حاکمان را رسوا نموده و از طریق تفرماتی توده‌ای علیه قواعد استعماری نشان دهد که محروم کردن انسان‌های تحت ستم در عرصه ملی از حقوق پایه شهروندی مؤثر نیست. از طرف دیگر موفقیت این آکسیون‌ها به شرکت گروه‌های زیادی از انسان‌هایی که از نظر نژادی تحت ستم قرار داشتند، وابسته بود. به طور عمومی استراتژی‌هایی از این دست مبتنی بر تجارب مبارزات ترقی‌خواهانه ضد استعماری بسیاری هستند که به استقلال دست یافته‌اند. آنها تأثیر ضربه‌های انقلابی علیه قدرت‌های استعماری را نشان دادند، اما باید ناگهانه‌ترین حاکمیت استعماری را برای متروپول‌ها پرهیزند می‌سازند. برای هر چه پیش‌تر شدن هزینه‌ها عواصل مختلفی می‌توانند مؤثر واقع گردند. در کنار ناقرماتی

دیدگاه‌ها

توده‌ای، مبارزات مسلحانه دور از متروپول‌ها و یا انقلاب (که در مقیاس کلی توسط مبارزات رهانیبخش در دوردست تسریع یافته) در مراکز قدرت استعماری مثل پرتغال سال ۱۹۷۴. این یکی از ویژگی‌های سده بیست بود که مبارزات رهانیبخش ملی مترقی از طریق کشاکش‌های طولانی به استقلال منتهی گردیدند. اما در اوج خود به قیام قهرآمیز رهنمون نگردیدند، بلکه به مذاکره انجامیدند.

در اواخر دهه ففتاد و هشتاد در آفریقای جنوبی مقاومت مسالمت‌آمیز از طریق شرایطی که ویژگی مهم دیگر این سنت می‌باشد، دوباره به کار آمد. حاکمیت استعماری به دستگاه‌های دولتی مختلف تابع وابسته است که موضوع مورد استعمار را اداره و کنترل می‌کنند. برای این کار در آفریقای جنوبی در طول سده بیست طرح‌های نژادپرستانه قابل توجهی وجود داشته و این دستگاه‌های تابعه به وقت پیرامون آن اندیشیده بودند: دخالت دادن روسای قبایل به بانئوستان‌های مستقل، اداره کردن مجلس توسط سیاه‌پوستان و بالاخره یک مجلس سه نژادی.

بدینسان مدعی هستند که کنگره ملی آفریقا موفق نگردید تا رژیم آپارتاید را سرنگون نماید. این موضوع حقیقت دارد. اما اجازه نداریم فراموش کنیم که پیروزی دمکراتیک ۱۹۹۴ عمدتاً از طریق پیروزی سیاسی بر آپارتاید بدست آمد. گرانیگاه آن این واقعیت است که میلیون‌ها آفریقای جنوبی دستگاه‌های دولتی تابعه (بانئوستان، پارلمان سه نژادی، گردانندگان سیاه‌پوست محلی و سیستم آموزشی کم ارزش) را غیر قانونی و از لحاظ کاری بی‌کفایت نمودند. بدینسان همچنین شاکی هستند که این غیرقابل حکومت‌کردن برای جامعه‌امان رنج و درد را به ارمانغان آورد. استراتژی غیرقابل حکومت‌کردن در مبارزه ضد آپارتاید کاملاً درست بود. هدف این استراتژی ویرانی دستگاه ویژه استعماری بود که اکثریت را مورد ستم قرار می‌داد. در دوره زمانی بین ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ سنت‌های سیخ توده‌ها و مقاومت منفی علیه چنین حاکمانی عامل تعیین‌کننده‌ای در جهت تعادل تناسب نیروها در اثنای پروژه مذاکرات بودند. از طریق یک شفاف ساده بین دو واژه انقلاب و رفوم ممکن نخواهد بود تا بتوان سنت دخالت‌دانه توده‌ها را طبقه‌بندی نمود. عنوان SACP به این سنت دیرینه سرزمین‌مان پایبندیم زیرا که مبارزه برای گذار به سوسیالیسم فقط یک انتخاب ساده بین رفوم و انقلاب نیست. چالش است برای ترکیب رفوم و انقلاب.

وظیفه کلونی حزب کمونیست آفریقای جنوبی ادامه مبارزه برای رفوم‌های انقلابی است. منظور رفوم‌هایی هستند که تنها در جهت اصلاحات جزئی نبوده بلکه هسته قدرت سرمایه‌داری (همچنین قدرت نژادی و جنسی) را مورد حمله قرار می‌دهند. آنها باید در خود حامل ظرفیت‌هایی برای تغییر اجتماعی بوده و از امکانات جدید حکومتی و قوانین استفاده کرده و سازنده قوه محرک توده‌هایی باشند که سنگ بنای حاکمیت سرمایه‌داری را از جا در آورده و طبقه کارگر و همه نیروهای مردمی را قادر می‌سازند تا راه‌های خود را به پیش برند.

انترناسیونالیسم و هزاره جدید

انتقاد انترناسیونالیسم کمونیستی از سوسیال‌دموکراسی یقیناً بدون دلیل نبود. رهبران سوسیال‌دموکراسی که در جنگ جهانی اول با بورژوازی هم‌پیمان گردیدند، به طور عینی امتیازهایی که تنها از طریق قدرت جهانی امپریالیستی و استعماری و تساراج ممکن بود را نشین نمودند. سوسیال‌دموکراسی اغلب منافع یک آریستوکراسی کارگری را نمایندگی کرد. روند تکامل حزب کارگر آفریقای جنوبی همین این واقعیت به شکل افراطی آن می‌باشد، که از آن جنبش کارگری سفیدپوستان برخاست. این حزب در دهه ۲۰ با حزب ناسیونالیست‌های نژادپرست متحد گردید تا به اصطلاح از «استاندارد مدنی» برای کارگران سفیدپوست دفاع نماید و زمانی که طرح‌های این حزب کاملاً توسط سیستم رفاه آپارتایدی مورد پذیرش قرار گرفت، خود را منحل نمود.

طبقه کارگر در اغلب کشورهای رشدیافته در دوره پس از ۱۹۴۵ موفقیت‌های مهمی تجت رهبری سیاسی احزاب سوسیال‌دموکرات به دست آورد. برای چپ‌های این احزاب تصور تغییر و تحولات قوی به نفع سوسیالیسم ناروشن باقی ماند. به طور کلی موفقیت‌های بدست‌آمده شرایط زندگی کارگران را

بهبود بخشید. اما آنها نتوانستند سرمایه‌داری را تضعیف نمایند. با تغییرات شرایط اقتصادی اوایل دهه ۷۰ در عرصه جهانی و از آنجایی که نیروهای طبقاتی موجود تغییر بنیادی نیافتند، حملات کاپیتالیستی علیه دستاورد رفاه و بهزیستی و علیه نیروی متشکل طبقه کارگر دوباره نیرو گرفته است. در کشورهای رشدیافته این فرآیندها در احزاب قدیمی سوسیال‌دموکراسی تمایلات جدیدی را موجب گردیده است: تمرکز بیشتر بر روی انتخابات، تغییر جهت مدام به میانه و تلاش برای تضعیف نیروی سازمان‌یافته کارگری از طریق دستگاه حزبی که جهت‌گیری‌اش تنها موفقیت در انتخابات می‌باشد. این تغییر جهت در این جوامع بدون اعتراض اتفاق نمی‌افتد. مبارزاتی که از دستاوردهای اجتماعی و حقوق‌سندیکایی دفاع می‌کنند و همچنین درخواست‌های تازه از قبیل ۳۵ ساعت کار در هفته بیشتر می‌گردند. تحت شرایط رو به رشد جهانی‌شدن، طبقه کارگر و دیگر نیروهای مترقی در این جوامع بیشتر متمایل به همکاری با نیروهای مترقی در جنوب هستند. مهم‌ترین کنسرن‌های امپریالیستی در عرصه بین‌المللی فعالیت دارند. به عنوان مثال برای مدتی طولانی برای کارگران آلمانی فولکس واکن ممکن نخواهد بود تا جدا از همستگي حکم با کارگران برزیلی، مکزیکي و آفریقای جنوبی برای حقوق خود مبارزه نمایند. نیروهای مترقی دوران جنگ سرد به ویژه جنبش کارگری بین‌المللی ضعیف‌تر گردیده‌اند. اینها واقتصادی هستند برای بازاندیشی و نوآوری استراتژیک که در اینجا متحد با COSATU نقش بین‌المللی مهمی را بازی می‌کنند. این شرایط اما تأثیراتی در حزب کمونیست آفریقای جنوبی و کنگره ملی آفریقا می‌گذارد.

واقعیت تغییر یافته کاپیتالیسم بیش از همه در کشورهای رشد یافته شرایط اجتماعی برای پدید آمدن جنبش‌های اجتماعی جدید و گسترده و به طور کلی مترقی را به وجود آورده است. همستگي بین‌المللی در اشکال مختلف، گروه‌های ضد نژادپرستی و برای حقوق بشر، انجمن‌های حفظ محیط زیست، جنبش‌های صلح و گروه‌های حقوق زنان به وجود آمدند. بسیاری از این اختلاف‌ها در عرصه جهانی نقش بسیار مهمی را در مبارزه علیه آپارتاید داشته‌اند. بخشا با توجه به این تجارب عملی، درک حزب ما از انترناسیونالیسم و کار در این عرصه به شکل قابل توجهی توسعه یافت.

جدی توجیه تئوری

یک جنبه مهم نقش تعیین‌کننده حزب ما، فرادستی‌اش در کار ایدئولوژیک می‌باشد. از آنجایی که ما کار تئوری را جدی می‌گیریم، آموزش سیاسی پیوسته و بحث‌های استراتژیک در درون حزب و در جنبش‌های سازمان‌مان را تضمین می‌کنیم، باعث پیشرفت بحث‌گسترده با دورنمای جدید ضدامپریالیستی و سوسیالیستی می‌گردیم. در این راستا باز هم ما بر سنت قدیمی حزب‌مان در آفریقای جنوبی، سنت مدارس عصرانه، تربیت‌گاه‌ها، انتشارات مستقل حامی حزب و یک ژورنالیسم مترقی تکیه می‌زنیم. ما همیشه اطمینان داده‌ایم که تئوری‌مان دگم نیست بلکه کار تئوری پیوسته توسعه یافته و می‌بایست که با عمل انقلابی پیوند یابد. حزب ما پس از ۱۹۹۰ آغاز نمود تا مارکسیسم خود را با شیوه‌های مختلف و گویا ترویج دهد. موضوعات جدیدی را که ما مورد تأکید قرار داده‌ایم عبارتند از:

«تولیدگرایی» و سه‌لایه جهت ستم بر زنان

رشد مارکسیسم بر اساس (و با انتقاد از) اقتصاد کلاسیک بورژوازی صورت گرفت. پیش از آن که بخش انگلی مالی بر کاپیتالیسم تسلط یابد، اقتصاد بورژوازی بر روی تولید و در نتیجه کار متمرکز داشته و بدین خاطر به مسئله مرکزی مارکسیسم تبدیل گردیده بود. چنین چیزی در اصل اشتباه نبود، اما گرایش‌ها را برای کم‌بها دادن به بازتولید جنبی اقتصادها و جوامع در کلیت‌شده با دیده از طریق گرایش‌ات تئوریک در آغاز این سده از طریق نظریه‌های اجتماعی در احزاب کمونیست و سوسیال‌دموکرات تقویت گردیدند، که ناشی از سنت‌های مسلط مردانه در جنبش قوی سندیکائی بود. تمرکز بر روی تولید، نقش مرکزی اجتماعی و اقتصادی را به فعالیت‌های «غیر اقتصادی» در بازتولید جامعه سازی می‌کردند را می‌پوشاند تربیت کودکان، نگهداری از بیماران و سالخورده‌گان، انجام کارهای

خانه. مقدار زیادی از این کارها مربوط به زنان هستند. عدم توجه جامعه برای در نظر گرفتن هزینه‌های مناسب در این رابطه، موجب نابینایی تاریخی جهت ستم به زنان حتی در خیلی از گروه‌های سوسیالیستی و کمونیستی گردید.

اگر چه راه حل‌های برنامه‌ای برای غلبه یافتن به ستم بر زنان ارائه می‌گردیدند اما گرایش این راه حل‌ها همیشه در جهت ارائه راه حل‌های «تولیدگرایی» بود. از قبیل شرکت‌دادن زنان در تولید و کار با دستمزد، که می‌بایست آنها را از زندان خانه رها سازد. با آن که زنان از آن جایی که مزد دریافت می‌داشتند، آزادی‌های بیشتری بدست آوردند، اما انجام کارهای دیگر همچنان بردش آنها باقی ماند. آنها از این پس «دو برابر مسئولیت» را بر عهده داشتند - رسمی، کار شغلی با دستمزد و غیر رسمی، کار بازتولیدی بدون دستمزد، ساعت‌ها قبل از کار رسمی و یا پس از آن.

حزب کمونیست آفریقای جنوبی معتقد است که کار مهمی برای بسط و تکامل و نوسازی سوسیالیسم انجام خواهیم داد، چنانچه مسئله کار بازتولیدی را بیشتر از این از نظر تئوری و عمل مورد توجه قرار دهیم، چراکه نقاط مشترک زیادی بین ستم طبقاتی و ستم بر زنان وجود دارد.

بی‌توجهی به محیط زیست

تأکید بیش از حد به تولیدگرایی همچنین به آنجا منتهی گردید تا به محیط زیست توجهی نگردد. در کشورهای سابقاً سوسیالیست مثل شوروی ساختن سوسیالیسم بر بستر بسیار تکنوکراتیک و روندی ناقص، یک حرکت تحمیل‌شده به سوی مدرنیزاسیون بود. سوسیالیسم به معنای «رسیدن به غرب» بود در تولید فولاد، زغال، برق و یا گندم. حفظ محیط زیست (بعد کلبیدی دیگر بازتولید اجتماعی و اقتصادی) به ندرت مورد توجه قرار می‌گرفت. انتقاد به تکیه بیش از اندازه به تولیدگرایی در عمل و تئوری می‌بایست که از طرف حزب ما به پیش برده شود. حزب باید برای یک محیط زیست مطمئن، حفاظت‌شده و انسانی مبارزه نماید.

تئوری چیست؟

هنگامی که ما پیرامون تجارب عملی خود به عنوان SACP می‌ویسیم و یا صحبت می‌کنیم به ویژه به سهم ملی خود مباحثات می‌ورزیم. اما هنگامی که ما راجع به تئوری صحبت می‌کنیم بیشتر به (کلاسیک‌ها) مارکس و انگلس و لنین تکیه داریم. شکی پیرامون سهم برجسته آنها در رابطه با تئوری سوسیالیستی وجود ندارد. اما آیا تئوری کمونیستی ما واقعاً آن چیزی است که می‌توان آن را تنها به حساب انسان‌های خارق‌العاده (معمولاً مردان) انقلابی اروپا نوشت که کلیات آثارشان فکسه کتابخانه‌ای را پر می‌کند؟ زمانی که ما مارکس و انگلس و لنین را جشن می‌گیریم، می‌خواندیم و بحث می‌کردیم، آیا ما بدون آن که قصد آن را داشته باشیم تصویر کمونیستی را شکل نداده‌ایم؟ حزب می‌بایست که در مبارزه برای نوسازی سوسیالیسم حضور خود را در یکی جنبش توده‌ای گسترده با توجه به نوجشتات و تئوری‌های مترقی و گسترده برجسته سازد. این کار باید در برگیرنده آنهایی هم باشد که تاکنون مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند، زیرا که نویسندگان‌اش مثل بوخارین، تروتسکی و یاروزا لوکزامبورگ به اصطلاح از مخالفین بوده‌اند.

ما می‌بایست دایره بزرگتری را که شامل تئورسین‌های انقلابی جهان سوم می‌گردد مانند هوشی مین، له دوان، مانوئله تونگ، ارنستو چه گوارا، فیدل کاسترو و خیلی‌های دیگر را هم مورد ملاحظه قرار دهیم. ما می‌بایست کار انقلابیون برجسته آفریقای مانند امیلکار کابرا و آگوستینو نتو و تئورسینی چون سمیر امین را درک کرده و انتشار دهیم. بیشتر از آن، می‌بایست که ما ستم‌های انقلابی را که در چارچوب سنت‌های مارکسیستی نیستی قرار نداشتند مانند ژولیوس نیروه و یا فرانتس فانون را برای تئوری و عمل حزب‌مان مورد تقدیر قرار دهیم. جنبش و نسل ما همچنین از نسل‌های انقلابی و مترقی آفریقای آمریکایی متأثر بوده است. و کلا می‌بایست که ما درک‌مان را پیرامون تئوری انقلابی تا آنجا گسترش دهیم که در برگیرنده تلاش هزاران آفریقای جنوبی برای موضع‌گیری ایدئولوژیک حزب‌مان باشد. جنبی از نظر ما مهم است تا درک‌مان از تئوری را با دقت توسعه دهیم. □

یک بلوز بیگانه که در بازار «۲ دلار به فروش می‌رسد فقط ۶ سنت دست‌مزد دریافت می‌کند. با تمام این فجایع انسانی، تجارت جهانی (گلوبال) در مقابل تأثیرات منفی خود، حداقل یک اثر مثبت در سطح جهانی داشته است، یعنی باعث شد است که فعالان اجتماعی، گروه‌های زنان، مخالفین تبعیض نژادی، مدافعان حقوق کارگران، هواداران محیط زیست، هنرمندان، نویسندگان، دانشجویان و بسیاری دیگر از هواداران عدالت و آزادی، بیش از پیش به یکدیگر نزدیک شوند و مبارزات خود را هماهنگ سازند. امروزه تنها با همستگي و اتحاد میان مجموعه این گروه‌هاست که می‌توان افکار عمومی جهان را متوجه این توافق‌های پنهانی دولت‌ها با شرکت‌های چند ملیتی نمود و افکار عمومی را در مخالفت با این نابرابری‌ها به واکنش و اعتراض واداشت. □

بهداشت را خصوصی اعلام می‌دارد و در واقع تضعیف می‌کند و منابع طبیعی و محیط زیست را به وسیع تخریب و آلوده می‌نماید. در نتیجه عملاً میزان بیکاری زیادتر می‌شود، بر توتمندها ثروتمندتر می‌شوند و به شمار فقر و بی‌خانمان‌های جامعه افزوده می‌گردد. نابرابری‌های اجتماعی و فقر خصوصاً برای بومیان، زنان، کودکان و سالمندان افزایش می‌یابد و بازار اشتغال ارزان با کیفیت نازل و ناعطمن گسترش می‌یابد.

از سوی دیگر مزایای بخش‌های مالیاتی و درآمد‌های عظیم برای کمپانی‌های بزرگ و ثروتمندان، و در کنار آن قطع درآمد و مزایای اجتماعی برای اقشاری جامعه، از پی‌آمدهای آن است. برای مثال درآمد سالانه مایل ایزنر رئیس کمپانی والت دیسنی ۷۵۰ هزار دلار است و علاوه بر آن، مزایا و اوراق سهام و بونس‌ها هم به او تعلق می‌گیرد. اما یک کارگر والت دیسنی در هائیتی برای دوختن

بخرودار نیستند. با برقراری تجارت آزاد میان کشورها، کمپانی‌های عظیم چند ملیتی تحت حمایت دولت‌ها برای ساختن کارخانجات و پایگاه‌های خود، کشاورزان و بومیان را از زمین‌های‌شان بیرون می‌رانند و زنان و کودکان که ضربه‌پذیرترین بخش این گروه هستند، خانه و زندگی و منبع درآمد خود را از دست می‌دهند و به جمع کثیر فقرا و بی‌خانمانان می‌پیوندند.

دولت‌ها می‌گویند که قرارداد اقتصادی میان کشورها صرفاً تجاری است و مسائل مربوط به حقوق بشر را نمی‌توان در آن مطرح کرد. واقعیت این است که این قراردادها تنها درباری تجارت آزاد نیستند، بلکه مجموعه مقرراتی هستند که هرگونه کنترل بزر روی عملکرد کمپانی‌های بزرگ و سرمایه‌گذاری‌های خارجی را به حداقل می‌رساند، سرمایه‌های دولتی را به بخش خصوصی می‌سپارد، خدمات اجتماعی از قبیل آموزش و پرورش و

وضعیت فاجعه آمیز زنان کارگر

۲۰۰۰ فیلیپین به عنوان کارگران مهاجر کشور را ترک می‌کنند. بیش از ۶۰ درصد زنان مهاجر فیلیپینی یا به صورت کارگران خانگی کنار می‌کنند و یا در گرداب تجارت بین‌المللی فحشا بلعیده می‌شوند. این زنان به هنگام ترک کشور ناچارند از کودکان خود جدا شوند و آن‌ها را به زنانی که باقی می‌مانند بسپارند و اغلب مجبور هستند که جدایی از خانواده و فرزندان خود را برای مدتی طولانی تحمل کنند. در بسیاری از موارد آن‌ها در محیطی آکنده از خطرات گوناگون، با بهره‌کشی، سرکوب و حتی مرگ مواجه می‌شوند. زنان کشاورز و بومی نیز از وضعیت بهتری

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک:

اروپا: شش ماه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v آدرس: Postfach 260268
50515 Köln
Germany

I.G.e.v آدرس: 22 44 20 32
37 05 01 98
Stadtsparkasse Köln
Germany

چهارشنبه ۱۹ آبان ۱۳۷۸ - ۱۰ نوامبر ۱۹۹۹ دوره سوم - شماره ۲۲۰
KAR. No. 220 Wednesday 10. Nov. 1999
G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

مارکسیسم ما

برگردان: ع. بهار

کنگره ملی آفریقا (ANC) توانست در دومین انتخابات دمکراتیک آفریقای جنوبی در ۲ ژوئن امسال موفقیت خود را باز هم بهتر کند و با نتیجه ۶۶.۳۶ درصد تنها فاصله‌ای بسیار ناچیز با اکثریت دو سومی داشت. تاپو آسبکی به عنوان جانشین نلسون ماندلا، رئیس جمهور جدید آفریقای جنوبی گردید و همه ۴۰۰ نفر نمایندگان مجلس ملی به او رای دادند. کنگره ملی آفریقا ۲۹۹ نفر نماینده دارد. همانند اولین انتخابات دمکراتیک این کشور به سال ۱۹۹۴، حزب کمونیست (SACP) که متحد کنگره ملی آفریقا بوده و در لیست این کنگره کاندید نموده بود، توانست موفقیت خود را تثبیت نماید. بر اساس گزارش‌های اپوزیسیون، کمونیست‌ها توانستند «چاپگاه ممتاز» زیادی را هم در حکومت ملی و هم در حکومت‌های تازه انتخاب شده استان‌ها بدست آورند. حزب کمونیست آفریقای جنوبی به سال ۱۹۲۱ تاسیس گردید و در جنبش کمونیستی بین‌المللی تا آخرین روزهای اردوگاه سوسیالیستی یکی از وفادارترین متحدان شوروی بود. این که تنوع نظرات در میان اعضای حزب وجود داشته و این که این حزب در واقع متاثر از سنت‌های حزب کارگری بوده که کارگران مهاجر را به کشور آورد و همچنین حضور عناصر قوی تفکر ملی آفریقای جنوبی در این حزب سال‌های سال مورد توجه قرار نگرفت. نزد کمونیست‌های آفریقای جنوبی تا به امروز برخوردی با گذشته استالینی صورت نگرفته است. حتی تنها نوشته منتشر شده در سال‌های ۹۰-۱۹۸۹ توسط جو اسلوو که سال‌ها صدر حزب بوده و فوت نموده، با نام «آیا سوسیالیسم شکست خورد؟» که می‌بایستی آغازی برای این کار می‌بود، بیشتر در عرصه جهانی مورد توجه قرار گرفت تا در کشور. مذاکرات مشکل‌گشا برای آفریقای جنوبی، قانونی شدن حزب کمونیست پس از ۴۰ سال ممنوعیت و اولین مشارکت در حکومت، موجب گردیدند تا کمونیست‌های آفریقای جنوبی بخواهند که تنها به آینده بنگرند.

اما با پیچیده شدن وضعیت در آفریقای جنوبی، همکاری مهم و دشوار در اتحاد با ANC و COSATU (بزرگترین اتحادیه سندیکایی آفریقای جنوبی با ۱۹ سندیکا و دو میلیون عضو) و مسئولیت مشترک تعداد زیادی از اعضای حزب در حکومت ANC به زودی نشان داد که می‌بایستی نه تنها تعریف جدیدی از استراتژی و تاکتیک، بلکه همچنین از درک تئوری و پایه تئوری ارائه گردد. با تدارک برای دهمین کنگره در ژوئیه ۱۹۹۸ بحث پیرامون پایه‌های مارکسیستی حزب دوباره از سر گرفته شد. در این کنگره طرح بحثی پیشنهاد گردید که می‌بایست حرکت این بحث باشد. این طرح چندی پیش هم در ارگان تئوریک حزب «کمونیسم آفریقا» و همچنین در اینترنت منتشر گردید که برگردان کوتا شده آن را در زیر می‌خوانید.

ادامه در صفحه ۱۱

کشورهای ترکیه، ترکمنستان، جمهوری آذربایجان و گرجستان و جهان ولف تساینده رئیس جمهور آمریکا حاصل شد. متن نهایی این قرارداد هنگام برگزاری اجلاس سازمان کنفرانس امنیت و همکاری اروپا به امضا خواهد رسید.

به نظر می‌رسد بعد از حادثه مجلس در ارمنستان موانع اصلی بر سر راه خط لوله باکو - جیهان - پرترف شده است. واهسه گسبریلیان سخنگوی رئیس جمهور ارمنستان بروز هرگونه اختلاف نظر بین ارتش و رئیس جمهور این کشور را تکذیب نمود و گفت طی سال جاری رئیس جمهور ارمنستان چند بار با همتای آذری خود «حیدر علی‌اف» در مورد حل مساله قریب‌دایغ دیدار و گفتگو کرده است. کسرن‌های نفتی با علاقه بسیار به نتیجه جنگ سردی که بین آمریکا و روسیه در منطقه قفقاز در جریان است می‌نگرند. با توجه به بافت سیاسی - اجتماعی قفقاز بعید بنظر می‌رسد بعد از ۱۸ نوامبر آرامش به منطقه بازگردد. اما امضای قرارداد باکو - جیهان از یک سو به مفهوم شکست مقطعی روسیه در این جنگ نفتی و بهره‌برداری ترکیه از سیاست «استراتژیک اینترز» آمریکا در منطقه از سوی دیگر خواهد بود. عقل اقتصادی حکم می‌کند که صدور نفت از طریق ایران صورت پذیرد. اما بر اثر سیاست‌های خارجی نامعقول و دشمن‌تراش جمهوری اسلامی امکان بهره‌برداری از سیاست انرژی آمریکا به نفع منافع ملی ما را با شکست مواجه ساخت.

قفقاز قبل از ۱۸ نوامبر

همچنین مساله بدهی‌های متقابل، قرار دهد.

قفقاز قبل از ۱۸ نوامبر در حال حاضر آذربایجان قادر است نفت خود را از دو محور (تفلیس - سوسپا) گرجستان و (گروزنی) چچن - نوروسیسک (روسیه) به دریای سیاه صادر و بفروش رساند. ناسانی هرچه بیشتر در محور اول بسود روسیه است. به همین دلیل هم در جنگ آذربایجان و ارمنستان روسیه طرف ارمنستان را گرفت و در جنگ جدایی طلبان آبخاز علیه دولت مرکزی گرجستان نیز جانب جدایی طلبان را گرفت. با تاسیس جمهوری چچن، مسکو کنترل خود را بر محور دوم از دست داد. پروژه احداث خط لوله جدیدی که از زیر دریای خزر نفت ترکمنستان و کازاخستان را به بندر نوروسیسک برساند ۴/۵ میلیارد دلار هزینه دارد که با توجه به اوضاع اقتصادی روسیه تامین آن امکان پذیر نیست. با حمله اخیر روسیه به چچن و یکسره کردن کار آن بعید بنظر می‌رسد که هنوز روسیه بدنبال تحقق پروژه خط لوله فرعی نفت که با دور زدن خاک چچن به نوروسیسک می‌رسد باشد. قائم مقام وزارت انرژی و منابع طبیعی ترکیه روز جمعه گذشته اعلام کرد: کشورهای طرف پروژه خط لوله باکو - جیهان در خصوص اجرای این پروژه به توافق اصولی دست یافتند. این توافق پنجشنبه شب گذشته در نشست گروه کاری



جان سالم بدر برده است. (۴) بلند اجویت نخست‌وزیر ترکیه روز پنجشنبه گذشته در رأس یک هیات بلند پایه سیاسی - اقتصادی به منظور دیدار سه روزه از روسیه عازم مسکو شد. تالیوت استروپ معاون وزیر امور خارجه آمریکا اکنون روزهاست در آذربایجان، ارمنستان و گرجستان بسر می‌برد. وقایع ارمنستان پس از دیدار وی از این کشور به وقوع پیوست. - روبرت کوچاریان رئیس جمهور ارمنستان روز جمعه گذشته عازم مسکو شد تا با

روز ۱۸ نوامبر اجلاس سازمان کنفرانس امنیت و همکاری اروپا (OSZE) در استانبول برگزار می‌شود. در این کنفرانس قرار است برای نخستین بار طرف‌های درگیر در قفقاز نیز حضور یابند.

در قفقاز چه می‌گذرد؟ (۱) در پنج سال گذشته این برای دومین بار است که ارتش روسیه به جمهوری چچن حمله می‌نماید. این بار برای نابودی «باند‌های تروریست». ارتش روسیه بار درگیری از متد ناتو در یوگسلاوی قبل از ورود به شهرهای چچن آن را با خاک یکسان می‌نماید. صدها هزار غیر نظامی پی‌دفاع از خانه و کاشانه‌شان آواره شده‌اند و در مرز داغستان در غیرانسانی‌ترین شرایط زندگی می‌کنند.

(۲) هفته گذشته در حالی که تلو بیرون ارمنستان در حال پخش مستقیم جلسه مجلس بود، چند نفر مسلح وارد آن شدند و نخست‌وزیر، رئیس مجلس و نماینده پارلمان این کشور را به قتل رساندند و پتیه نمایندگان مجلس را به گروگان گرفتند. روز بعد با پادرمیانی «روبرت کوچاریان» رئیس جمهور ارمنستان این حادثه پایان یافت. (۳) «شالوا پیکخادان» مشاور خارجی «ادوارد شوارتسنادزه» رئیس جمهور گرجستان هفت هفته گذشته گفت: در صورتی که روسیه به افزایش نیروها و سلاح‌های در منطقه ادامه دهد، گرجستان به طوری جدی پیوستن به ناتو را در نظر خواهد گرفت. شوارتسنادزه قبلاً برای پیوستن به ناتو اظهار علاقه کرده بود. وی تاکنون بارها از ترور و سوتصد

وضعیت فاجعه آمیز زنان کارگر در کشورهای آسیایی حوزه اقیانوس آرام

سیما فرهودی

زنان تشکیل می‌دهند از قبیل پوشاک، الکترونیک، مواد غذایی، اسباب بازی و خطوط تولیدات انبوه محصولات صنعتی، با قراردادهای تجارت آزاد از قبیل APEC به شدت تاثیر می‌پذیرند. به طوری که اگر این صنایع در بازارهای جهانی با بحران روبرو شوند، بخش وسیعی از این زنان با بیکاری اجباری روبرو خواهند شد. و از آنجا که هیچ‌گونه امکانات اجتماعی و بیمه‌بیماری از آن‌ها حمایت نمی‌کند، فشار زندگی و احتیاج مالی برای فراهم آوردن لقمه نان برای سیر کردن فرزندان، خود آن زنان را تبدیل به کالاهایی برای فروش می‌سازد. فقر دهشت‌بار مادی در کنار فقر فرهنگی، بسیاری از خانواده‌های محروم و ستمدیده را به جایی رسانده است که برای حفظ بقای دیگر اعضای خانواده، دختران کوچک و نوجوان خود را فدا می‌کنند و به دلالت جنسی می‌فروشند. به طوری که طبق داده‌های آماری و گزارش‌های موجود، تمامی دهکده‌های شمال تایلند، جنوب شرقی برمه از کودکان دختر تخلیه شده‌اند. این فاجعه انسانی به مرحله‌ای رسیده است که برای اولین بار - علی‌رغم گذشته - والدین آرزو می‌کنند که نوزادشان به جای پسر، دختر باشد. زیرا آن‌ها می‌دانند که با داشتن یک دختر و فروش آن،

عمیق‌تر می‌سازد. دولت‌ها می‌گویند از بسین بردن محدودیت‌های سرمایه‌گذاری خارجی ما را قوی‌تر می‌کند و این هیچ ربطی به زن بودن و یا مرد بودن ندارد. در حالی که واقعیت آن است که زنان به اندازه‌ی مردان به منابع اقتصادی دسترسی ندارند. بر اساس آمار سازمان ملل، زن‌ها فقط مالک ۱۰٪ مستغلات کرده‌ی زمین هستند و تنها به ۱۰٪ منابع جهان دسترسی دارند. و این تزلزل وضعیت اقتصادی در جهانی که غول‌های بزرگ سرمایه‌داری دست در دست یکدیگر تلاش دارند هرچه کامل‌تر آن را تحت نفوذ خود در آورند، وضعیت زنان را بسیار شکننده آسیب‌پذیر ساخته است. زنان که به‌طور عادی همیشه اسیر سیستم پدرسالاری بوده‌اند، با برقراری مناسب تجارت آزاد و باز شدن پای کمپانی‌های بزرگ چند ملیتی، چه کارگر باشند، چه کشاورز و چه بومیان آن کشورها، دچار سستی مضاعف و چند وجهی می‌شوند.

زنان و مردان کارگر در بازار کار از شرایط یکسانی برخوردار نیستند. زنان کارگر به‌طور مستمر و فراگیر با شدت بیشتری با نابرابری دستمزد و عدم ارتقا شغلی و بهبود شرایط کار مواجه هستند. در کشورهای آسیایی حوزه اقیانوس آرام، صنایعی که اکثر کارگران را

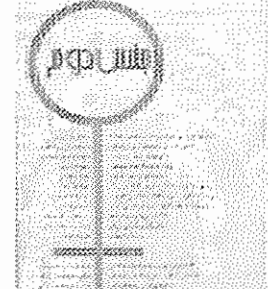
مقاله دوضیعت فاجعه آمیز زنان کارگر در کشورهای آسیایی حوزه اقیانوس آرام، از مجموعه مقالات در جنس دوم، شماره ۱ که به کوشش نویسن احمدی خراسانی گردآوری شده‌اند، برگزیده شده است.

این مجموعه مقالات توسط نشر توسعه در تهران به چاپ رسیده است.

سال ۱۹۹۸ پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل بود. این اعلامیه بعد از جنگ جهانی دوم و بر ملا شدن اعمال وحشیانه نازی‌ها نسبت به یهودیان و دیگر اقلیت‌های نوشته شد. هدف آن، تأکید بر حقوق مردم جهان بود تا حکومت‌ها نتوانند افراد را سرکوب نمایند. از جمله مفاد این اعلامیه: داشتن حق شرایط مناسب زندگی چون مسکن، غذا، بهداشت و آب پاکیزه بود. حق تحصیل، حق تحت استانداردهای معین، حق داشتن اتحادیه‌های کارگری، حق انتخابات آزاد و حق بیان از دیگر موارد آن محسوب می‌گردد. بعدها اسناد دیگری امضا گردید که مشخصاً به حقوق زنان اختصاص داشت. از جمله می‌توان از کنوانسیون حذف هر گونه تبعیض علیه زنان نام برد. متأسفانه اگر به شرایط زندگی مردم در نقاط مختلف جهان نگاهی بیاندازیم، درمی‌یابیم که بسیاری هرگز از تمامی این حقوق برخوردار نبوده‌اند و یا این حقوق از آنان سلب شده است. این تغییرات بیش از همه بر روی زنان و کودکان تاثیرات منفی خود را می‌گذارد. حقوق بشر به طور گسترده در سراسر جهان توسط دولت‌ها و صاحبان قدرت و سرمایه‌های جهانی نقض می‌گردد. کشورهای صنعتی پشرفته به حذف

منظور بر رونق نگه‌داشتن بازار توریست‌های سکن و یا به عنوان کالاهایی برای صادر کردن به کشورهای تروتمند نفت‌خیز خاور میانه، اروپا و آمریکا بهره‌کشی می‌شود. سرانجام زندگی اکثر این زنان و دختران جوان، اعتیاد، ابتلا به ایدز و انواع بیماری‌های لاعلاج و مرگ زودرس است. وضعیت آن بخش از زنان کارگر که به کار در کارخانجات اشتغال دارند نیز چندان مطلوب نیست و اغلب در ظالمانه‌ترین شرایط ممکن به کار می‌پردازند. برای مثال، چین نیمی از کفش‌های دنیا را تولید می‌کند و ۸۰ درصد کارگرانی که کفش‌های Reebok و Nike را در مراکز صادراتی جنوب چین می‌سازند، زنان جوان و مجرد هستند. دست‌مزد آن‌ها ۲۵ سنت در ساعت است و روزی ۱۲ تا ۱۶ ساعت و گاهی ۲۰ ساعت کار می‌کنند و غالباً در خوابگاه‌های پرازدحام به صورت گروه‌های ۲۰ نفره در هر اتاق زندگی می‌کنند. بسیاری از این کارگران هیچ‌گونه قرارداد قانونی برای استخدام خود ندارند و استخدام و اخراج آن‌ها بنا بر میل کارفرما انجام می‌گیرد. استانداردهای بهداشتی و امنیتی آن‌ها در حداقل ممکن است و بسیاری از کارخانه‌ها به صورت قانون پذیرایی را به تصویب رسانده که به مردان اجازه می‌دهد زنان را برای «خدمات هسری» به استخدام خود در آورند. با گسترش قراردادهای تجارت آزاد و تشدید فقر، زنان و کودکان بیش از پیش در معرض انواع سو استفاده‌های فجیع قرار می‌گیرند و از روی ناچاری به خودفروشی مجبور می‌شوند. از این قبیل زنها به

می‌گیرند. در سال ۱۹۹۱ در کنفرانسی که سازمان زنان کشورهای جنوب شرقی آسیا برگزار کرده، برآورد گردید که از نیمه دهه ۷۰ تا سال ۱۹۹۱ حدود ۳۰ میلیون زن در سطح جهان فروخته شده‌اند. بیش از صد هزار زن سالانه به ژاپن فرستاده شده‌اند تا در می‌کدها و روسپی‌خانه‌ها به کار گمارده شوند. در دهه ۶۰ و ۷۰ جذب توریست یکی از بزرگ‌ترین صنایع کشورهای در حال توسعه گردید. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، این کشورها را تحت فشار قرار داد تا منابع و زمین‌های حاصل‌خیز خود را برای ساخت هتل و استراحتگاه جهت استقرار جهانگردان خارجی اختصاص دهند تا قادر به جذب سرمایه‌های خارجی شوند. طبعاً اجرای این سیاست، به ویرانی زمین‌های کشاورزی، از بین رفتن تولیدات و آوارگی صدها هزار روستایی منتهی شد. بخشی از این مجموعه نوظهور جذب توریست را سکن تشکیل می‌داد. برای مثال در «آفتاب، دریا و سکن» را تبلیغ می‌کردند و بسیاری از کشورها مقررات و قوانینی وضع کردند که به گسترش مراکز تجارت پردگان جنسی دامن بزند. برای مثال تایلند قانون پذیرایی را به تصویب رساند که به مردان اجازه می‌دهد زنان را برای «خدمات هسری» به استخدام خود در آورند. با گسترش قراردادهای تجارت آزاد و تشدید فقر، زنان و کودکان بیش از پیش در معرض انواع سو استفاده‌های فجیع قرار می‌گیرند و از روی ناچاری به خودفروشی مجبور می‌شوند. از این قبیل زنها به



درآمدها خانواده تضمین شده است. اکثر این خانواده‌ها احساس می‌کنند راه دیگری به جز فروش کودکان خود به بازار سکن ندارند. ترس و نگرانی از ابتلا به «ایدز» باعث گردیده که کودکان از سنین جنسی پائین مورد بهره‌برداری‌های جنسی قرار گیرند. دختران - و در مواردی پسران - از هشت سالگی مورد خرید و فروش و سوء استفاده قرار می‌گیرند. تعداد روسپیان خردسال در تایلند ۸۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده می‌شود. کودکان در واقع پیش‌تر در معرض ابتلا به بیماری ایدز قرار دارند. برآورد گردیده که حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد کودکان روسپی مبتلا به ویروس ایدز هستند و در تایلند بیش از ۵۰ درصد روسپیان کم‌تر از ۱۸ سال دچار این بیماری می‌باشند. بیکاری و فقر شدید و روز افزون در بسیاری از کشورهای آسیایی حوزه اقیانوس آرام باعث گردیده که تجارت و خرید و فروش زنان و کودکان به صورت یک سیستم منظم در تجارت جهانی درآید. آمار در این زمینه حیرت‌انگیز است. تخمین زده می‌شود که هر ساله بین یک تا دو میلیون زن و کودک توسط قاچاقچیان مورد معامله قرار